

مُشْتِ تَارِيخِي زَن

ن. آقاجری

مُشتِ تَارِيخِي زَن

مُشتِ تاریخی زن

ن. آقا جری

انتشارات آرش - اشکلم

بهار ۲۰۰۹

ISBN 978-91-978251-0-8



ن. آقاجری
مُشتِ تاریخی زن

طرح روی جلد: امیر صورتگر info@ellipsis.se

نقاشی روی جلد: فراسک کار میکل آنژ سقف کلیسای سیستین در واتیکان

چاپ نخست: بهار ۲۰۰۹، سوئد

چاپ و صحافی: چاپ آرش، استکهلم

ARASH Förlag

Box 11 026

161 11 Bromma, Sweden

Tel: +46(0)8-29 41 50

Mail: info@tryckeffekt.com

فهرست

۵	پیش‌گفتار
۲۱	زن در تاریخ مستند دوره‌ی هخامنشی
۴۵	دوره‌ی پارت‌ها و بعد ساسانیان
۶۱	مقدمه‌ای بر نگرش شاهنامه نسبت به زن
۱۲۳	پیروزیِ اعراب
۱۳۵	دوره‌ی سلطه‌ی اقوام بادیه‌نشین
۱۵۹	شروع قیام دهقانی اوائل قاجاریه
۲۰۵	پس از شکست انقلاب مشروطه
۲۱۱	دیکتاتوری رضاخان
۲۲۳	تاج‌ماه، خردمندزنی از طایفه‌ی اسیوند (بختیاری)
۲۳۱	بی‌بی‌مریم شیرزنی از قاعده
۲۴۱	نتیجه

پیش‌کشاکش

در بامداد زندگی بشریت، آن زمان که ابزار تولید و سلاح دفاعی او به چند سنگ تراشیده‌شده یا به تکه‌چوبی نک‌تیز خلاصه می‌شد، به‌دست‌آوردن غذا کاری بسیار دشوار و خارج از توان جمع کوچک انسانی می‌نمود.

در این شرایطِ دشوار، کار زن بود که اقتصادی پایدارتر را بنا می‌نهاد و کُنی را از خطر مرگ نجات می‌داد؛ گردآوری دانه‌های غذایی و شکار جانوران کوچک و پرندگان و جمع‌آوری تخم آن‌ها. تنها تلاش و رنج زن بود که انسان عقب‌مانده را از کابوسِ شومِ مرگی که در آن شرایط سایه‌به‌سایه تعقیب‌اش می‌کرد، می‌رهانید. بدین جهت موقعیت اجتماعی او نه برابر با مرد که برتر از مرد بود. فرزندان با نام مادر شناخته می‌شدند و زن حاکم بر ارکان کُنی بود. زن علاوه بر تأمین غذای جامعه، پناهگاه کُنی و کودکان را نیز تر و خشک و مواظبت می‌کرد. او آن‌چه را به دست می‌آورد در اختیار جمع قرار می‌داد. زیرا او مادر بود و زاینده‌ی آینده. بقا و هستی آیندگان وابسته به تلاش او بود. اگر تقسیم نسبتاً عادلانه‌ی شکارِ مردان از روی جبرِ ناشی از عقب‌ماندگی ابزار صورت می‌گرفت ولی زن که تداوم هستی انسان وابسته به وجود او بود، بی‌دریغ محصول کارش را به جمع می‌سپرد. او که آینده را در وجود خود، می‌پرورد و با عشق بزرگ می‌کرد، با خشونت ضدانسانی بیگانه بود.

شیوهی کارِ زن یعنی جمع‌آوری دانه‌های غذایی به‌مرور به کشف شیوهی تولید تازه‌ای انجامید که زندگی بشر را به‌کلی دگرگون کرد. زن که در جست‌وجوی بی‌پایانش برای یافتن دانه‌های خوراکی همه‌جا را زیر پا می‌گذاشت، از افتادن اتفاقی دانه‌ها در کنار جویبارها و سبز شدنشان - در حالی که تا قبل از آن، در آن‌جا از آن گیاه خبری نبود - شیوهی تولید کشاورزی را کشف کرد. او آموخت دانه‌های گیاهان را در کنار نهرها بکارد و مسیر طولانی جست‌وجو را کوتاه کند و بدین‌گونه باعث بزرگ‌ترین تحول اقتصادی - اجتماعی در زندگی بشریت شود. او تسلیم در برابر نیروهای ناشناخته‌ی طبیعی را به شناخت و تغییر طبیعت تبدیل کرد. با این کشف و تکامل بعدی ابزار تولید، زندگی نوع بشر به‌صورت بنیادی دچار تحول شد.

آری سیر تحولات اجتماعی مدیون نبوغ و هوشمندی زن است. در آن شرایط واپس‌مانده که انسان چون حیوانات آن‌چه را در طبیعت می‌یافت، مصرف می‌کرد یا چون شکارچیان وحش با به‌دام‌انداختن حیوانی سیری می‌یافت و چنان‌چه خشک‌سالی به‌وقوع می‌پیوست از گرسنگی می‌مُرد و اسیر بی‌قید و شرط جبرهای ناشناخته بود، با این کشفِ دوران‌ساز به شناختِ پیرامونِ خود پرداخت و با کسب اطلاعات بیش‌تر از ماهیت پدیده‌ها و به‌کارگیریِ ابزارهای تکامل‌یافته‌تر تغییر طبیعت را به نفع خود آغاز کرد. این شروع روند تسلط بر نیروهای مهارناپذیر طبیعی بود. مرز انسان و حیوان نه در شکل و ظاهر بلکه در این چرخش بنیادی است. تسلیم در برابر جبرهای طبیعی و جبرهای اقتصادی - اجتماعی یا تلاش برای شناخت علت‌ها و برنامه‌ریزی برای تغییر بنیادی آن‌ها برای خدمت به انسان و حفظ محیط زیست.

این شیوه‌ی تولید با توجه به ابزارهای بسیار ابتدایی و شناخت محدود از پدیده‌های طبیعی نیازمندِ کاری مستمر و شبانه‌روزی بود. این شرایط و ضرورت‌ها با موقعیت زن که همیشه کودکی را بر پشت حمل می‌کرد و در دست کودکی را با خود می‌برد یا وجودش از آفرینشِ انسانی دیگر در حال تغییر و تحول بود، انطباق نداشت. از این رو اکتشاف دوران‌سازِ زن به کارِ مستمرِ مرد تبدیل شد. تولید کشاورزی می‌توانست علاوه بر تأمین غذای جامعه، مازادِ تولید نیز داشته باشد. این مازاد تولید بود که تحولات پیچیده‌ی بعدی را در پی آورد. بدین جهت موقعیت اجتماعی تولیدکننده - مرد - تغییر کرد و به موقعیتِ مسلط تبدیل شد. جایگاه جدید زن، او را وا داشت که علاوه بر کار شبانه‌روزیِ خانه، آسیاب‌کردن، پختن، شستن و نگهداری از کودکان، بخش مهم و گاهی سنگینی از کارِ کشاورزی چون دروکردن را همراه با مرد به انجام برساند. ولی دیگر جایگاه اصلی خود را از دست داده بود. مرد تنها امتیازش را که عضلاتی نیرومندتر و امکانِ انطباقِ بیش‌تر با شرایط دشوار کار کشاورزی بود، معیار برتری خود قرار داد. این معیار جنس‌گرایانه را با توهمات ماوراءالطبیعه ترکیب کرد و بدین‌گونه فرهنگ و سنت‌های نرسالارانه را به وجود آورد؛ باوری بر اساسِ استثمار و حشیانه‌ی همسر، دختر و زن. مرد حاکمیتِ اجتماع را به دست گرفت و حیوانی‌ترین مناسبات اجتماعی چون برده‌داری، فئودالیسم و امروزه سرمایه‌داری را پدید آورد.

اگر بخواهیم دادگرانه دآوری کنیم، در عقاید به‌ارث‌رسیده‌مان شک را دخالت دهیم، باورها، فرهنگ و سنت‌های‌مان را به نقد بکشیم بدون این‌که بخشی را با عنوانِ امرِ مقدس مستثنا کنیم و اگر بخواهیم تلاش کنیم ساختار آن‌ها را با قوانین علمی تطبیق دهیم، باید اوهام و خرافات را به کناری بگذاریم، قوانین علمی را که نتیجه‌ی تکامل پویای شناخت و

دخالت فعال و خلاق انسان در پروسه‌ی طبیعت و مناسبات اجتماعی است، جای‌گزینِ نگرش‌های انتزاعی و کاسب‌کارانه‌ی مدرن کنیم و عمیق‌تر بنگریم تا از ورای شکل‌ها و فرم‌های رنگارنگ و متناقض بتوانیم محتوا و ماهیت پدیده‌ها را دریابیم. برای رسیدن به چنین نگرش عمیقی باید چندوچون و علت و معلول مسائل اقتصادی - اجتماعی را در روند تحولات‌اش نقد و بررسی کنیم. در این صورت فاکتی کوچک یا خبری مستند از اعمال سده‌های میانه می‌تواند مانند پیدا کردنِ تکه‌سفال‌ی از دوران باستان باشد که پس از هزاران سال از زیر خاک بیرون آمده و رازهای‌اش را به زبانِ رنگ و لعاب و نقش‌ها در اختیار ما قرار می‌دهد. گنجینه‌ای از اطلاعات که تنها مغز مجهز به دانش زمانه می‌تواند اسرارش را کشف کند. با بررسی کربن ۱۴ طول عمرش مشخص می‌شود، با تجزیه و تحلیل لعاب‌اش حتی می‌توان درجه‌حرارتِ کوره‌ی پخت آن و نوع کوره و کیفیت رنگ‌اش را معلوم کرد. با بررسی نقش‌های آن و قیاس آن با کشفیات دیگر می‌توان تمدن و مدنیت سازندگان آن را روشن کرد. اگر با چنین نگرشی وارد تحقیقات جامعه‌شناختی و بررسی مناسبات اجتماعی گذشته و حال بشویم، می‌توانیم حقایق را از افسانه و اسطوره جدا کنیم و در اسطوره‌ها جای پای واقعیت را بیابیم. آری می‌توان جهان‌بینی‌ها را ریشه‌یابی کرد و بسیاری از ارزش‌های پنهان تاریخی را از ظلمت فراموشی بیرون کشید.

همه‌ی آن‌هایی که با ادبیات سروکاری دارند، به‌ویژه تحصیل‌کرده‌هایی که در مقطع دکتری ادبیات سیری در تاریخ ادبیات ما داشته‌اند، حتماً منطق‌الطیر را به علتِ ارزش کم‌نظیر آن در زمینه‌ی شناخت و معرفت مادی - عرفانی آن مطالعه کرده‌اند و در متن آن با دو عارف بزرگ آشنا شده‌اند که مرد نیستند (عباسه و رابعه) ولی هرگز از خود نپرسیده‌اند که

در آن دورانِ سرکوب و ترور و تعقیبِ خونینِ دگراندیشانِ چگونه زن می‌توانسته است حدودِ شرعی و عرفیِ مردسالاری را بگسلد و خود را در مرتبه‌ی یک مراد مطرح کند؟ یا شیرزنِ اسطوره‌ای تاریخِ معاصر ایران؛ زنی که تا رهبری یک جنبشِ دهقانی دادخواهانه پیش رفت؛ نظریه‌پردازِ اصلاحاتِ ارضی و آزادی زن در سال‌های اولیه‌ی حکومتِ ناصرالدین شاه؛ قره‌العین. این‌گونه نگرش به مسائلِ تاریخی - اجتماعی مورد تأییدِ روشن‌فکرانِ طبقاتِ مرفه و خرده‌سرمایه‌داری نیست که اندیشه‌های‌شان از مرزِ فرم و شکل در نمی‌گذرد و از آن فراتر رفتن با منافع اقتصادی و طبقاتی‌شان در تضاد می‌افتد. از این رو تحت لوای غیرجانبداری و امثالهم به خودفریبی می‌پردازند.

در جهان‌بینیِ مذهبیِ فئودالیسمِ علاوه بر سلطه‌ی یک ساختارِ ارتجاعیِ نرسالارانه (دیکتاتوریِ به اصطلاحِ نخبه و خیرخواه) پدر مقدسی هست که چون می‌داند ملت‌اش عام است و بی‌لیاقت، فداکاری می‌فرمایند و آن‌ها را به سوی چمن‌زارهای بهتر هدایت می‌کنند. این‌که در این جهان‌بینی به زن چه‌گونه نگریسته می‌شود، قابل توجه است. از نظر این نخبگانِ فرهنگ و باورِ قرون‌وسطایی، زن، ضعیفه، کم‌عقل، حسود و غیرقابل‌اعتماد است. جایگاه اجتماعی زن در این مکاتب در مرتبه‌ی یک کودک یا دیوانه است که الزاماً می‌باید ولی یا سرپرستی «نر» او را تحت‌الحمایه قرار دهد. این فرهنگ باستانی، در کشورهای توسعه‌نیافته هم‌چنان پایگاهِ مردمی دارد. در چنین شرایطِ ضدانسانی‌ای زن با نبوغ خود از چنان معرفت علمی برخوردار می‌شود که مردان جوینده‌ی دانش و شناخت گردِ شمع وجودش جمع می‌شوند تا از دانش او بهره‌جویند. در خفقانِ مذاهب «نرانه» چنین موردهایی ریشه در اعماقِ پنهانِ اجتماعی

دارد. ارزش‌هایی که تحت فشار فرهنگ نرسالارانه‌ی حاکم اجازه‌ی شکوفایی نمی‌یابند، ناشکفته می‌میرند یا قبل از گل‌دادن درو می‌شوند. ولی با وجود همه‌ی این ناهنجاری‌های ضدبشری، زن، جنگیده و همه‌ی وجودش را چون تبری بر سر توهمات واپس‌گرای جنس‌گرایانه کوبیده است. در هر دوره‌ی تاریخی که مردی روشن‌اندیش و انسان‌گرا سنت‌های ارتجاعی را به چالش کشیده است، برای زن فرصتی فراهم شده تا ارزش‌های‌اش را عیان کند و آرمان‌های‌اش را به واقعیت نزدیک کند و بدین‌گونه بی‌محتوایی باورهای «نرانه» را بر آب افکند.

اگر در ساختار فیزیولوژیک مرد بنگریم - البته بدون خیال‌پردازی‌های ماوراءالطبیعه - خواهیم دید که نیمی از ساختار ژنتیکی مرد، زنانه است. در حقیقت همان‌اندازه زن هستیم که مرد. عواملی که باعث شد مرد به‌مرور بتواند زن را از حقوق‌اش محروم کند، از یک سو فداکاری زن برای حفظ و بقای خانواده بود که او را داشت در مقابل زیاده‌طلبی‌های مرد عقب‌نشینی کند و از سوی دیگر سوءاستفاده‌ای بود که مرد از قدرت عضلانی‌اش برای تحمیل عقایدش به کار برد. اما علت اساسی این مناسبات، اقتصادی بود: عدم امکان کار مداوم، ممتد و طولانی در کشت‌زارها به علت شرایط ویژه‌ی زن - دوران بارداری، دوره‌ی بعد و قبل زایمان، دوره‌ی شیردهی به کودک و ضرورت مواظبت طولانی برای رشد کودکان که تضمین‌کننده‌ی بقای نسل‌های آینده بود. از این‌رو تنها امکان کار پاره‌وقت برای زن وجود داشت. هر پاره از زندگی زن، به ارزشی تبدیل می‌شد: به نسل آینده می‌پرداخت و هم‌زمان تهیه و پخت نان و غذای خانواده را تدارک می‌دید و در کوچک‌ترین لحظه‌ی فراغت، به نخ‌ریسی و قالی‌بافی و... مشغول می‌شد. در سخت‌ترین کارهای کشاورزی که دروکردن بود، پایه‌پای مرد کار می‌کرد و نقشی اساسی در تولید داشت و

زمانی که مرد کار را تعطیل می‌کرد و به خانه می‌آمد، مانند یک برده باید به این موجود برتر خدمت می‌کرد؛ کاری ۲۴ ساعته و طاقت‌فرسا که هیچ مردی قادر به انجام‌رساندن آن نیست. ولی بازدهی کار ممتد مرد که درآمد خانواده را تأمین می‌کرد، اعتبار اقتصادی مرد را برای آن جوامع عقب‌مانده با فرهنگ و دانشی ابتدایی برجسته‌تر می‌کرد. کار دشوار و حیاتی زن به‌صرفِ پاره‌وقت‌بودن و پراکندگی آن، ارزش مبادله نداشت و به حساب نمی‌آمد. در حقیقت زن بر کار خود مالک نبود و بازده تولیدش در اختیار مرد قرار می‌گرفت. تنها سهم او از کارش رنج و تحقیر بود. مرد با بهره‌جویی از این تحولات به‌مرور قدرت مطلق جامعه و خانواده را به دست گرفت و به خرده‌دیکتاتور خودبزرگ‌بین خانه تبدیل شد. باورهای نرسالارانه‌اش را لعابی آسمانی داد، آن‌ها را تقدس بخشید و توجیهی شرعی برای‌شان به وجود آورد.

ما اگر با خود و با آن نیمه‌ی وجود اجتماعی‌مان با صداقت برخورد کنیم، می‌بینیم خلاقیت، هوشمندی، دلاوری و بینش علمی ما از زمانی پروسه‌ی شکل‌گیری را آغاز می‌کند و پای در راه تکوین و تکامل می‌گذارد که هنوز از آن وجود مقدس - مادر/ زن - جدا نشده‌ایم. در آن مکان سرشار از عشق که از خون زن می‌نوشیم، دلهره‌ها، نگرانی‌ها، غم‌ها، رنج‌ها، شادی‌ها، نشاط و عشق زن، بیماری‌اش و افسردگی‌اش می‌تواند آینده‌ی ما را رقم بزند. آنچه هستیم و آنچه داریم، از زن است؛ از زنی که ابلهانه تحقیرش می‌کردیم و می‌کنیم؛ از کسی که زندگی با او تداوم می‌یابد. در آغوش زن است که اولین کلمات را می‌آموزیم. دستان مهربان اوست که ما را بر پا می‌ایستاند و راه‌رفتن را و برپای خودایستادن را می‌آموزد. افسوس که فرهنگ، سنت و باور یک‌سویه‌ی «ترانه» توانسته است همه را مسخ کند، حتا زن‌ها را. این ضداِرش‌های مقدس‌شده بر زن اثری عمیق‌تر به

جا گذاشته است زیرا او است که در خانه‌ی پدری و بعد همسر، زندانی‌ای ابدی است. زنده‌به‌گوری که امکان نمی‌یابد ارزش‌های‌اش را بپرورد. او که آموزگار آغازینِ مرد است، خود نیز باور کرده بود و در جهان توسعه‌نیافته باور دارد که در مرتبه‌ای پایین‌تر از مرد قرار دارد. احکام الهی به او قبولانده بود که وجودش شیطانی است و عامل فریب مرد!!! از این رو او را داشتند به گونه‌ای خود را بپوشاند که چشم مرد بی‌گناه را به گناه آلوده نکند! ساختار اجتماعی مردسالار به زن اجازه نمی‌داد و نمی‌دهد به مرد بیاموزد که بر خود مسلط باشد. لذا او جبراً خود را در زیر نقاب، مقنعه و چادر - آن‌هم در رنگ‌های تیره، مرده، سرد و نازیبا - استتار می‌کرد و می‌کند تا این موجود مقدس «نر» از دیدن یک تار موی‌اش عنان اختیار را از دست ندهد. این «جنس برتر» که همه‌ی ارزش‌ها را با خود محک می‌زند، در مقابل نیازهای طبیعی درونی، ناتوان، بی‌اراده و بی‌اختیار برده‌ی مطیع غرایض حیوانی است، اگر از راه به‌در شود که بدون استثنا همیشه به‌در می‌شود، بی‌گناه است.

آخر او «مرد» است. شیطان فریب‌اش داده و چاره‌اش طبق معمول یک توبه یا یک کفاره و شاید چند تازیانه باشد. ولی زن حق لغزش ندارد زیرا او خودِ شیطان است و باید سنگ‌سار شود.

علت این واپس‌گرایی اجتماعی، نوع ساختار مدنی ماست که ترکیبی از بنیادهای قرون وسطی و رویه‌های مدرن است. محتوای سرمایه‌داری تجاری - بازمانده از دوران برده‌داری تا امروز - جهانی توسعه‌نیافته است که صنایع امروزی‌اش تولیدکننده‌ی مواد خام و انرژی یا مواد واسطه‌ای برای تولید کالای صنایع غرب اند و افتخارات صنعتی آن، قالی‌بافی و چاقوسازی است که یادگار ماقبل هخامنشیان است.

این ترکیب ناهنجار اجازه نمی‌دهد ما از دستاوردهای توسعه‌ی صنعتی که در بردارنده‌ی فرهنگی با محتوایی سکولاریستی و رعایت حقوق بشر است، بهره‌مند شویم. هزاران سال است که در دوران کودکی بشر باقی مانده‌ایم پس نیازمند یک قیم هستیم؛ رهبری که ما را به مراتع سبز راه‌نمایی کند. ولی افسوس که امروزه در کویری به سر می‌بریم، در آرزوی خار مغیلان، حتا.

برای زدودن غبار سنگین توهمات مردسالارانه از ارزش‌های انسانی ضروری‌ست از زاویه‌ای دیگر قصه‌ها، افسانه‌ها و روایت‌های مذهبی را بررسی کنیم. در این صورت شاهد پی‌آیندی غیرمنتظره خواهیم بود که تأییدی ضمنی بر خرد و پویایی اندیشه‌ی زن است. این شیوه، شیوه‌ای است برای کشف ماهیت پدیده‌های اجتماعی از میان زشتی‌ها و زیبایی‌های اعتقادات مردمی که زندگی‌شان با خرافات و باورهای ابتدایی آمیخته شده است.

در اعتقادات مذهبی اکثر ادیان بزرگ می‌بینیم که مادر مشترک همه‌ی ما «حوا» دارای ویژگی‌هایی خاص است که نشان از انسانی پویا و خلاق دارد. بر خلاف ویژگی حضرت آدم که مطیع و تسلیم است. تفاوت کیفی حوا نسبت به آدم، نه در جنسیت آن‌ها بلکه در کنج‌کاوی و هوشمندی حضرت حوا برای کشف علت‌ها و چون‌وچندها و تسلیم‌نشدن در مقابل قدرت مطلق است. او گام‌نهادن در میدان تجربه و آزمایش (چشیدن میوه‌ی ممنوع) را که نفی اطاعت و بندگی است، بر می‌گزیند. زن می‌باید خود تجربه کند و تجربه کرد. ولی مرد این «سرور هستی»، آدم، قانع به بهشت با حور و پری‌های اش و جوی‌های شیر و غسل‌اش سر در گریبان خود داشت و به مانند اکثریتِ مسخ و خاموشِ امروز با مقوله‌ی شک به کلی بیگانه بود و با اطاعت محض، وظیفه‌ی بندگی را ادا می‌کرد.

برای جهان‌بینی‌هایی که انسان را موجودی بی‌اراده و اسیر قضا و قدر می‌خواهند و او را چون کوری گیج، پاکشان در جاده‌ای مشخص می‌کشاند، نهایت آرمان‌ها و آرزوها، گوشه‌ای خلوت با امکان رفع غرایض و آسوده از هر چند و چون است. ولی زن «حوا» می‌خواهد بداند، چرا؟ چرا از این میوه یا گندم نباید استفاده کند؟ علت ممنوعیت چیست؟ برای کسب این شناخت آزمایش می‌کند؛ کاوشی که خشم خدا را به دنبال دارد. از بهشت اخراج و به دیاری تبعید می‌شوند تا بهشت را در آن‌جا با کار و شناخت با دستان خود بسازند. آن‌ها توانستند با کار، رازهای طبیعت را یکی پس از دیگری کشف کنند و بر آن سلطه یابند. عجیب نیست که چرخش بزرگ و اقتصادی جامعه‌ی بشری - کشف شیوه‌ی تولید کشاورزی - توسط زنان صورت گرفته است تا زندگی ریاضت‌کشانه‌ی غارنشینی به مدنیت و تولید کالایی ابتدایی تبدیل شود. این‌همه دستاوردهای اولیه را از خود زن و هوشمندی‌اش داریم؛ از او که جنایت‌کارانه استثمارش می‌کنیم؛ از زن که به ما یاد داد، در طلب دانستن و شناخت می‌باید شیوه‌های کاسب‌کارانه را به دور افکنیم، بلا را به جان بخریم و از بهشت بگذریم، با امید به توانایی انسان در ساختن بهشت واقعی بر این دیار خاکی.

باور و شیوه‌ی نگرش مردانه در جهان توسعه‌نیافته و حتا به‌صورت پنهان در جهان پیشرفته‌ی صنعتی، حق مالکیت مرد بر جسم و جان زن است. از این منظر، زندگی خانوادگی، زندگی مشترک یعنی بهره‌کشی همه‌جانبه از او که می‌باید همه خواسته‌ها و نیازهای مرد را برآورده کند و در صورت عدم تمکین، همه‌ی نهادهای مردانه از مذهب و احکام شرعی تا فرهنگ و سنت‌های واپس‌گرا دست‌در‌دست هم زن را محکوم می‌کنند و حکم به خشونت و برخورد فیزیکی می‌دهند. در این میان، مرد برای

بهره‌مندی از حق الهی و قانونی خود، از تنها امتیازش نسبت به زن یعنی قدرت عضلانی استفاده می‌کند، البته اگر بتوان قدرت عضلانی را امتیاز محسوب کرد زیرا قاطر هم پر زور و قوی است ولی در قیاس با توانایی‌ای که زاییده‌ی اندیشه‌ی انسانی است، حقیر و ناتوان است. این الگوی رفتاری، عمیقاً در جوامع و خانواده‌های عقب‌مانده و سنتی با شدتی هرچه بیش‌تر جریان دارد.

با کمال تأسف می‌بینیم که زنان در چنین جوامعی، خود عامل بزرگی در تداوم این ساختار ضدِ بشری اند. افیون باورهای عتیقه ولی مقدس‌شده، آن‌ها را از خود و ارزش‌های‌شان بیگانه کرده است تا باور کنند که باید با آن‌ها این‌گونه رفتار شود. آن‌ها این ضداِ ارزش‌ها را به فرزندان‌شان منتقل می‌کنند.

در جهان مدرن هم استثمار وحشیانه، انسان مدرن را به برده‌ای ماقبل‌تاریخی بدل کرده است. انسان به کالا تبدیل شده و ارزش‌اش را قوانین کور عرضه و تقاضا در بازار تعیین می‌کند. انسان-کالا دست به دست می‌شود و گاهی در شرایط عرضه‌ی فراوان، ارزشی کم‌تر از یک کیلو جو پیدا می‌کند. در این میان، زن به صورت مضاعف استثمار می‌شود، هم در محیط کار و هم در خانه. علاوه بر فروش نیروی کار فکری و یدی خود در بازار کار سرمایه‌داری، توسط رسانه‌های چندملیتی، اینترنت و ماهواره به تن‌فروشی می‌پردازد؛ خرید و فروش و عرضه و تقاضای سکس برای تأمین و ارضای «نرآن» سرمایه‌داری. اگر در ساختار فئودالیسم شرقی زن را به زور در چهار دیواری حرم‌سراها زندانی می‌کردند، امروز نظام سرمایه‌داری با برنامه‌ریزی و به شکلی سیستماتیک جامعه را به ورطه‌ای می‌کشاند که خودفروشی به عنوان شغلی قانونی پذیرفته شود، آن‌هم با برچسب پر زرق و برق «آزادی». دیگر هزینه‌ی سنگین حفظ و نگه‌داری

یک قلعه پر از زن (حرم‌سرا) حذف می‌شود. این شیوه‌ی مدرن حرم‌سرای از نظر اقتصادی، برای نرّ مدرن مقرون‌به‌صرفه است. در این زمینه الهیات هم کوتاهی نکرده و برای رفع هر کم‌بودی در جهت تأمین ارضای «نرّ مقدس» عقد موقت را مطرح کرده است. در حقیقت می‌توان گفت همه‌ی امکانات هستی، در خدمت ارضای این موجود «برتر» است. فروش موقت انسان، چه از گونه‌ی مدرن آن و چه در شکل متحجر و شرعی آن، نوعی خرید و فروش برده بوده است.

چه برده‌ای که جبر ساختارها، او را وادار می‌کند داوطلبانه بدین دام کشیده شود و چه زنی که داوطلبانه تن به خودفروشی می‌دهد، در جبری پنهانی که آزادی خوانده می‌شود، اسیر اند. ولی این، همه‌ی واقعیت نیست. واقعیت، جبرها و شرایط ناهنجاری است که سرمایه‌داری از همه‌سو تدارک دیده تا انسان خود به فروش جسم‌اش پردازد.

اشکال استثمار زن بسیار متنوع است. یکی دیگر از این شیوه‌های استثمار که در آن نتیجه‌ی زحمات زن ندیده گرفته می‌شود و دست‌رنج‌اش را بدون پرداخت هیچ بهایی می‌ربایند، فرزندان او‌ی‌اند که از جسم و وجودش جدا شده‌اند. مادر با کار شبانه‌روزی با شیرهی وجودش آن‌ها را می‌پرورد، تر و خشک می‌کند تا دورانی که آماده‌ی جذب بازار شوند. ولی قواعد بازار سرمایه‌داری همه‌ی این هزینه‌ها را ندیده می‌گیرد و آن شب‌بیداری‌ها را و آن پرستاری‌ها را به حساب نمی‌آورد زیرا در بازار ارزش مبادله ندارند و نمی‌توان از آن بهره‌کشی بیش‌تری کرد. همه‌ی رنج‌های زن، بابت بازتولید نیروی کار اجتماعی نادیده گرفته می‌شود. با توجه به این واقعیت‌ها، آن‌چه که به عنوان تساوی حقوق زن و مرد مطرح است و شعار گروه‌های اجتماعی و مکتب‌های عقیدتی است، دارای این

مضمون است که تساوی حقوق زن و مرد نه در برابری حقوقی آنها بلکه در عدم تساوی حقوقی آنها به نفع زن است.

زن و به‌ویژه زن ایرانی با این که در طول تاریخ طبقاتی مردسالارانه در همه‌ی زمینه‌های زندگی اجتماعی استثمار شده، تحقیر شده و مورد ستم فیزیکی و روانی قرار گرفته است، هرگز در قبال تهاجم باورهای جنس‌گرایانه‌ای که برای تحقق خواست‌های ضدانسانی‌شان، با برچسب‌های الهی جلو آمده، به‌هیچ‌وجه عقب ننشسته و تنها گاه جبهه‌ی نبردش را تغییر داده اما میدان مبارزه با جهان‌بینی‌های واپس‌گرایانه‌ی نرّانه را خالی نکرده است.

در نهایتِ سرکوب و اختناق، با چند سانت جابه‌جایی روسری‌اش و با بیرون‌انداختن چند تار موی‌اش حدود و بندهای لاتغیّر را به سخره گرفته و در نهاد نرسالاران توفان به پا کرده و ضعف و ناتوانی و بی‌ارادگی جنسی آنها را عیان کرده و اسطوره‌ی مرد را که سمبل همه‌ی ارزش‌ها تلقی می‌شد و می‌شود، در هم ریخته است.

راه پرفراز و نشیبِ مبارزات زن را که دامنه‌ای به گستردگی همه‌ی هستی اجتماعی دارد - از دانشگاه‌ها و مدارس تا نبردهای خیابانی آزادی‌خواهانه، از مبارزه در چهاردیواری محقر خانه با خرده‌دیکتاتوری به نام همسر (مرد) تا عرصه‌های هنر و ادبیات، عرفان و فلسفه، طی هزاران سال تا به امروز پنهان و آشکار - پی گرفته است. راهی سرخ که هزاران زن مبارز گم‌نام، تداوم‌اش را با زندگی خود تضمین کردند. ولی برخی از سنت‌ها و باورهای لاتغیّر و مقدس توانستند در سال‌ها و دوره‌های طولانی، بخش عمده‌ای از زنان را به عقب‌نشینی یا تسلیم وا دارند، مسخ و از خود بیگانه کنند و چون بیماری روانی یا جانوری دست‌آموز، در اندرونی‌ها اسیر باورهای ارتجاعی باقی نگه دارند. همان دیدگاهی که زن را در حد و برابر

با مرد نمی‌دید و نمی‌بیند و او را هم‌چون کودکی خردسال یا فردی دیوانه و بی‌عقل، بدون قیّم و سرپرستِ «نر» نمی‌تواند تصور کند. همین شیوه‌ی نگرش در قرون وسطای اروپا، هزاران زن را زنده‌زنده در آتش سوزاند. در این مکتب نیز با همان برچسب‌های کفر و شرک و الحاد، دست به جنایت می‌زدند. البته از نظر شرعِ روحانیون مقدس کاتولیک، علت این احکام غیر انسانی، شک در قدرت الهی و کرامات خدا بود. زیرا زن‌ها به جای دعا برای بیمار، به جمع‌آوری داروهای گیاهی در جنگل‌ها می‌پرداختند تا راهی واقعی و عینی برای ازمیان بردن بیماری کشف کنند. از این‌رو در دادگاه الهی کاتولیک‌ها جادوگر خوانده می‌شدند. و محکوم به مرگ می‌شدند؛ آن‌هم به وحشیانه‌ترین شکلِ ممکنِ زنده‌زنده سوزاندن. از نظر پدران مهربان روحانی، این عمل زنان، انکار مقدسات بود. شک در حکمت الهی و انکار قدرت الهی و از نظر این روحانیون قاتل: آدم‌ها نادان‌تر از آن هستند که حکمت این مجازات‌های الهی را درک کنند به همین علت آن را خشونت تصور می‌کنند. در حالی که پدران مقدس، این روحانیون بلندپایه، در حقیقت برای آزادی روح گمراهان و راه‌یابی‌شان به بهشت، آن‌ها را زنده‌زنده در آتش می‌سوزانند. از نظر شرع کاتولیک‌ها، این شیوه‌ی عمل، لطفی بود که در حق این زنان صورت می‌گرفت ولی دشمنان مکتب‌های الهی، نادان‌تر از آن هستند که این حکمت‌ها را درک کنند!!!

زن در ایران‌زمین دوره‌های تاریخی پر فراز و نشیبی را پشت سر گذاشته است. او مذاهب اولیه‌ی ایرانی با محتوای انسانی‌شان چون زروانیان را که خدای‌شان دوجنسی بود و برابری حقوق و ارزش‌های زن را با مرد تأیید می‌کردند، تجربه کرده است. او جهان‌بینی میتراپی با الهه‌ی زن‌اش را که گسترش جغرافیایی‌اش از اعماق اروپا تا شمال آفریقا و اعماق آسیا را در بر گرفته بوده (جهانی‌ترین مذهب ایرانی)، تا دوره‌ی حاکمان

پارتی تداوم داشته است و برابری حقوقی زن و مرد در آن امری بدیهی بود، از سر گذرانده است. همین‌طور، اختناق، سرکوب و ضد ارزش‌های دوره‌ی ساسانیان با حرم‌سراها و اصلاحات دینی در مذهب زردشتی، برای پایه‌گذاری حاکمیتی متمرکز، فردگرا و با مناسباتی ارتجاعی و ضد بشری (کاست‌گرایی) را زندگی کرده است.

ساختاری که در جهت منافع طبقات و کاست بالای اجتماعی بود و همه‌ی ارزش‌ها را تنها برای جنس مقدس - «نر» - می‌خواست و تک‌همسریِ باور ایرانی را به حرم‌سراهای چند صد و حتا چند هزار نفری تبدیل کرد. زن در حرم‌سراها و اندرونی‌ها که قلعه‌هایی بدون دست‌رسی به جهان آزاد بودند، زندانی‌ای در جمع زندانیان بی‌شمار بود که به‌مرور دچار ناهنجاری‌های روانی می‌شد. این موجود تحقیرشده برای حفظ خود و موقعیت‌اش، برای منافع فردی‌اش، همه را می‌درید، توطئه می‌کرد و به دام توطئه‌ها می‌افتاد. این مناسبات ضد بشری در دوره‌ی ساسانیان، بنیاد فروپاشی تمدن ایران زمین را پی ریخت.

زن ایرانی، با مزدکیان دیوار حرم‌سراها را در هم کوبید و زنجیر اسارت نرپرستان را از هم گسست. با خرم‌دینان سال‌ها در مقابل باورهای واپس‌گرای بادیه‌نشینان مقاومت کرد و سال‌ها سرزمین آذربایجان بزرگ را از تجاوز خلفای بدتر از ساسانیان حفظ کرد. زن ایرانی دوره‌های طولانی یاسای ضد بشری کوچ‌نشینان عرب و ترک و مغول و تاتار را با گوشت و پوست خود حس کرد ولی هرگز تسلیم نشد و عاقبت مشت تاریخی خود را در آخرین نبرد دهقانی سراسری ایران، در اوایل حاکمیت قاجاریه با معرفی تئوریسین‌نهایی جنبش که یک زن بود (قره‌العین) بر افراشت و آن‌را بر سر توهمات مردسالارانه کوبید. رزم بی‌امان زنان بابی، در کنار مردان، علیه حاکمیت ارتجاعی قاجاریه و «توکر خانه‌زادش» (امیر کبیر)،

ماهیت ارزش‌های زن را به نمایش گذاشت و سنتی را بنیاد نهاد (نبرد مسلحانه‌ی زنان برای داد) که تا انقلاب مشروطیت تداوم یافت، متحول شد و اشکال پیچیده‌ای پیدا کرد. نبرد کلان در جامعه و علیه حاکمیت‌های سرکوبگر و نبرد خُرد در خانه. در تاریک‌ترین دوره‌های تاریخی ایران زمین، گنجینه‌هایی چون قره‌العین، نبرد پنهان و آشکار زن را هم‌چنان تداوم بخشیدند تا دستاورد این مبارزه طولانی از میان نرود. من تلاش خواهم کرد گوشه‌هایی از این نبرد نابرابر را از دل ظلمت سکوت و تحریم و تحریف مردانه بیرون بکشم.

با امید به جهانی شدن داد و ایجاد فرصت‌های برابر برای همه.

زن در تاریخ مستند دوره‌ی هخامنشی

برخی از روشن‌فکران اقشار میانی جامعه، بر این عقیده‌اند که نگرش به گذشته، نوعی واپس‌گرایی است. در حالی که علت شکوفایی دیرینه‌ی ما و سقوط بعد از آن، همراه با واماندگی امروزمان در مقابل تحولات جهانی، در این گذشته نهفته است. بدون بررسی و تحقیق در چندوچون آن، علت عقب‌ماندگی و واپس‌گرایی امروزمان کشف نخواهد شد. تحلیل آن شرایط تاریخی که مانع رشد و تکامل مناسبات اجتماعی و نیروهای مولد در ایران شده است، ضرورتی است غیر قابل تردید که بدون نگاه به گذشته امکان‌پذیر نیست. با شناخت علمی گذشته می‌توان آن سدها و موانع بازدارنده‌ای را که روند تحولات اجتماعی‌مان را به واپس می‌کشاند، از میان برد. حتی برخی دستاوردهای انسانی دیروزمان، بخشی از آرمان‌ها و آرزوهای دست‌نیافتنی و بعید امروزمان شده است. مسلماً نگرش به گذشته برای بالیدن به دستاوردهای آن تمدنی که مادران و پدران ما بنا نهاده بودند، نیست زیرا این عملی است نابخردانه. مسئله‌ی عمده این واقعیت است که چرا امروز نمی‌توانیم در حد جوامع متمدن و پیش‌رفته‌ی جهان مطرح شویم؟ هدف، جداسازی ضدارزش‌ها از ارزش‌ها و درهم‌ریختن تاروپود ناهنجاری‌های ضد دانش بشری است. بازبینی

گذشته، شاید علت ظهور اعتقادات انسان‌دوستانه‌ای را که بردگی را محکوم و عملاً بردگان را آزاد می‌کرده است و حتا معابدشان را باز می‌ساخته است، روشن کند. مطمئناً به ما خواهد گفت چرا تمدن ما که در ۲۵۰۰ سال پیش به سکولاریسم و حقوق بشر اعتقاد داشت (لوح سنگ‌نبشته‌ی کوروش کبیر در مورد آزادی بردگان یهودی و دستور ساخت معبدشان که امروز به قدس معروف است) امروز پرورش‌دهنده‌ی مشتی کاست‌گرای متعصب شده است که با قتل هم‌وطن خود (قتل‌های زنجیره‌ای) می‌خواهند رستگار شود؟!

کشفیات جدید باستان‌شناسی در جیرفت و شهر سوخته‌ی زابل و ترجمه‌ی لوح‌های خشتی تخت جمشید، همه‌ی تئوری‌ها و نظریات غیرواقعی درباره‌ی تمدن و مدنیت ایران را رسوا کرده است. کشف یک لوح توسط قاچاقچیان در جیرفت که سر از بازار لندن در آورده بود، دیدگاه‌ها و تئوری‌های دانشمندان و شرق‌شناسان را که مدعی بودند، تمدن و خط از بین‌النهرین آمده و متعلق به سه هزار سال قبل است، در هم ریخت زیرا با کمک تکنولوژی مدرن نشان داده شده است که این لوح زرین متعلق به ۵ هزار سال پیش است. و این بیانگر این حقیقت است که ۲ هزار سال قبل از تمدن بین‌النهرین، ایرانیان خط را کشف کرده بودند (اطلاعیه‌ی رسمی رادیو بی‌بی‌سی درباره‌ی کشف این لوح). مسلماً تحقیقات علمی بیش‌تر می‌تواند اطلاعات بیش‌تری را درباره‌ی تمدن شهر سوخته و جیرفت، در اختیار جامعه‌ی بشری قرار دهد. ولی در سرزمین ما اگر کاوش تحقیقی صورت گیرد، برای هدف‌های علمی نیست بلکه برای فروش در بازار سیاه جهانی است. بهترین دلیل این مدعا توطئه‌ی سکوت در قبال ترجمه‌ی ایلامی توسط دانشمندان امریکایی - آلمانی است. دستاورد این زحمات چندین‌ساله ترجمه‌ی سه هزار لوح گلی از سی هزار

لوح کشف‌شده در تخت جمشید است که به صورت چندین کتاب در امریکا و اروپا منتشر شده است. این الواح اطلاعات گسترده و مستندی درباره مناسبات اجتماعی - اقتصادی دوره‌ی هخامنشیان به‌ویژه درباره‌ی حقوق زنان در تمدن ایرانی و شیوه‌ی نگرش این تمدن به حقوق یک دگراندیش، در محیط کار و تولید و زندگی اجتماعی، در اختیار تمدن بشری قرار داد. اطلاعاتی که عمق ارزش‌های انسانی و جهان‌بینی ایرانی را در معرض قضاوت قرار می‌دهد، تا همه‌ی مکاتب و جهان‌بینی‌های مدعی! با دانش و خرد ۲۵۰۰ سال پیش این تمدن، خود را و ارزش‌های موجود خود را محک بزنند.

خوش‌بختانه این لوح‌های ارزشمند، در ایران نیستند. از این رو می‌توان امیدوار بود که هیچ واپس‌گرایی نمی‌تواند فتوا بدهد و چون مجسمه‌های کم‌نظیر بودا در افغانستان، آن‌ها را از میان ببرد. ترجمه‌ی بخشی از این لوح‌ها که اسناد حساب‌داری دوره‌ی هخامنشیان اند، تحت عنوان از زبان داریوش نوشته‌ی پروفسور هاید ماری کخ و ترجمه‌ی دکتر پرویز رجبی به چاپ رسیده است. صفحه ۳۴۶ کتاب از زبان داریوش: «حقوق زن و مرد برابر بود و زنان امکان داشتند کار نیمه‌وقت انتخاب کنند تا از عهده‌ی وظایفی که در خانه و به خاطر خانواده داشتند، برآیند. این همه [تأمین اجتماعی] که لوح‌های دیوانی هخامنشی گواه آن است، برای سده‌ی ششم پیش از میلاد دور از انتظار است. چنین رفتاری که فقط می‌توان آن را مترقی خواند، نیازمند ادراک و دورنگری بی‌پایانی بوده است و مختص شاه مقتدر و بزرگی است که می‌گوید من راستی را دوست دارم!».

با کمال تأسف دانشمند محترم واقعیت‌های تاریخی را با باور و نگرش لیبرالیستی قضاوت کرده‌اند، و گرنه هرگز مسائل تاریخی را به صورت

فردی نمی‌دیدند؛ «مختص شاه مقتدر و بزرگی است...». این مناسبات پیش‌رفته‌ی انسانی، این سکولاریسم و حقوق بشر ایرانی، بازتاب شخصیت فردی «مقتدر و بزرگ» داریوش‌شاه نبوده بلکه فرآیند باورها و جهان‌بینی‌های مسلط جامعه‌ی ایرانی است. زیرا قبل از به‌سلطنت‌رسیدن داریوش، در دوره‌ی کوروش کبیر شاهد احترام به مذاهب ملت‌های دیگر هستیم و هم‌چنین آزادی بردگان و ساخت معابد مذهبی آن‌ها بوده‌ایم. به همین دلیل، در کتاب عهد عتیق یهودیان از کوروش به نام پیامبر یاد می‌شود.

نگرش سرمایه‌داری به تاریخ، نگرشی ارتجاعی است. این باور با ندیده‌گرفتن نقش توده‌ها و فرهنگ و سنت‌ها و باورهای‌شان و تأثیر عمیق این جهان‌بینی‌ها بر ساختار اجتماعی و حاکمیت، برای فرد ارزشی فرااجتماعی قائل می‌شود و شناخت توده‌ها را به گمراهی می‌کشاند. این اسناد، به‌روشنی نشان می‌دهند، اگر ساختار اجتماعی هخامنشیان، طبقاتی است ولی گرایش سیاست‌های اقتصادی آنان در جهت اهدافی است که تا همین چندی پیش سرمایه‌داری برای رهایی از بحران‌های اقتصادی و مقابله با سوسیالیسم از چیزی به نام دولت رفاه بهره می‌برد. از سویی دیگر برای ایجاد سکولاریسم نیازی به ارزش‌های وارداتی نداریم. در واقع فرهنگ و جهان‌بینی ایرانی، بنیان‌گذار آن است. برای عدالت اجتماعی نیازی به پیروی و تقلید از ارزش‌های غربی نداریم. دادخواهی و عدالت اجتماعی بخش جدایی‌ناپذیر فرهنگ و باورهای توده‌ای خلیق‌های ایرانی است. تنها می‌باید ساختار ابتدایی - دهقانی این نگرش‌ها را با اصول علمی بازسازی کرد. اساس جهان‌بینی مزدکیان بر ایجاد عدالت اجتماعی از طریق روش‌های اقتصادی بنا شده بود، البته در شکلی ابتدایی و غیرعلمی.

در این جا به شکلی موضوعی و اشاره‌وار به برخی دستاوردهای اقتصادی - اجتماعی آن زمان که در لوح‌ها موجود است، می‌پردازیم.^۱

بایگانی دیوانی داریوش بزرگ

”در هر لوح دو مهر موجود است. مهر مسئول پرداخت و مهر دریافت‌کننده!“^۲

پرداخت بخشی از حقوق معوقه‌ی زنان

”... فرنگه [رئیس تشریفات داریوش بزرگ] دستور می‌دهد به سرپرست دیوان اداری عیلام بنویسند که ترتیبی دهد تا بانوان سرپرست خیاط‌خانه‌ها، در ۵ آبادی عیلام سهم گوشت معوقه‌ی خود را برای ۱۹ ماه دریافت کنند (PF۱۷۹۰۰). به این بانوان سالانه ۴ بز یا گوسفند تعلق می‌گرفت.“^۳

استخدام منشی یا نویسندگان روی لوح یا روی پوست (زنان)

”فرنگه در سال ۲۳ (۴۹۹ پ.م) منشی بابلی استخدام کرده است، هر یک با حقوق ماهانه ۵ لیتر شراب« (PF۱۸۰۷) دو سال بعد دوباره به گروهی از منشی‌های بابلی فرنگه اشاره می‌شود (PF۱۸۲۸).^۴ این گروه عبارت از ۱۳ مرد، یک پسر بزرگ، یک پسر کوچک، شش زن، دو دختر و هشت خدمتکار است. و این در حالی است که در سال ۲۱

۱ تلمی نقل قول‌ها در این بخش برگرفته از هایلماری کخ، از زبان داریوش، پرویز رحیمی، نشر کارنگ است.

۲ همان، ص ۳۳

۳ همان، ص ۵۱

۴ همان، صفحه‌ی ۵۲

در رخادر نزدیکی تخت جمشید سخن از جیره‌ی منشی‌های بابلی است که بر روی پوست می‌نویسند. جالب است که بیش‌تر منشی‌ها نامی ایرانی دارند. این سند بیانگر تساوی حقوق یادگیری و آموزش، خواندن و نوشتن بین زنان و مردان است.^۵

میزان حقوق بدون توجه به جنسیت پرداخت می‌شد. در حالی که حتا امروز در اروپای مدرن در برابر تخصص برابر، پرداخت حقوق به زنان کم‌تر از مردان است.

جالب این که سرپرستی همه‌ی کارگاه‌های تولیدی خزانه‌ها همیشه با یک زن است که بالاترین حقوق را در میان کارکنان این کارگاه‌ها یعنی ماهانه ۵۰ لیتر جو و ۳۰ لیتر شراب و یک سوم بز یا گوسفند دریافت می‌کند.^۶

لوح‌های به‌دست‌آمده در تخت جمشید، از نظام دستمزدها در زمان داریوش اطلاعات جالبی به دست می‌دهد. طبقه‌بندی دست‌مزدها بسیار غنی و از جهاتی چنان «مدرن» است که گاه پیش‌رفته‌تر از امروز به نظر می‌آید.^۷

گرایش اقتصادی به تأمین رفاه عمومی

همه کارگرانی که حداقل جیره را می‌گرفتند، به عناوین و مناسبت‌های گوناگون «اضافه درآمد» داشتند. به طور منظم، شاید هر دو ماه یک بار «پاداش» داده می‌شد که اغلب یک لیتر جو و نیم لیتر شراب یا آب‌جو بود^۸... به این پاداش باید جیره‌ی ویژه‌ای را افزود که این «کمک

۵ همان، ص ۵۱

۶ همان، ص ۵۷

۷ همان، ص ۶۱

۸ همان، ص ۶۱

شاهانه» عبارت بود از یک لیتر آرد جوی اعلا و یا یک لیتر جوانه‌ی خشک جو در هر ۳ ماه، شراب ترش هم جزء عطایا بود. علاوه بر این اضافه‌پرداخت‌های مشخص و همیشگی، جیره‌ای وجود داشت که به آن «پیش‌کشی» می‌گفتند. مثلاً زائوها ۵ ماه تمام جیره‌ی ویژه می‌گرفتند که میزان آن به جنسیت کودک بستگی داشت^۹...

«کارگران «جیره‌ی پیش‌کشی» به مناسبت سختی کار نیز می‌گرفته‌اند که در لوح‌ها...»^{۱۰}

«حقوق کودکان دختر و پسر بدون امتیاز خاصی حقوق برابر بوده و تنها من معیار دریافت است نه جنسیت (PF۹۹۹)».^{۱۱} ردیف‌های پایانی مربوط به کودکان است که حقوق‌شان نسبت به سن‌شان طبقه‌بندی شده است. دو پسر و پنج دختر بچه هر کدام ۵ لیتر، شش پسر و پنج دختر هر کدام ۱۰ لیتر، دو پسر و یک دختر هر کدام ۱۵ لیتر جو حقوق ماهانه دریافت کرده‌اند.

اسناد دیگری هم نشان می‌دهد که مرد و زن برای کار واحد، کارهای هنری و بسیار ظریف مزد برابری می‌گرفته‌اند. مثلاً (PF ۸۶۵/۶۶) در خزانه‌ی شیراز در سال ۴۹۴ پیش از میلاد ۲ مرد و ۵۱ زن و همان سال در خزانه‌ی رجا، ۷۵ زن و تعداد اندکی مرد به کارهای هنری دستی مشغول بوده‌اند و همه ماهانه ۴۰ لیتر جو گرفته‌اند. در عین حال در همین مکان‌ها، ۴ کارگر مرد و ۴۵ کارگر زن در شیرز و ۲ مرد و ۱۳ زن در رجا، هر کدام در مقابل انجام کارهای هنری و ظریف، ماهانه فقط ۳۰ لیتر جو دریافت کرده‌اند.

۹ همان، ص ۶۲

۱۰ همان، ص ۶۳

۱۱ همان، ص ۶۳

حقوق بانوان مدیر

”... در لوح‌های ما، بالاترین حقوق را بانوان سرپرست دریافت می‌کنند، ۵۰ لیتر جو در ماه این حقوق معمول بانوان مدیر بود که اغلب در کارگاه‌های خزانه و یا کارگاه‌های تولیدی دیگر با آن‌ها روبه‌رو می‌شویم. به این مقدار جو باید ۳۰ لیتر شراب و یک سوم بز یا گوسفند را نیز افزود.“^{۱۲}

طبقه‌بندی مشاغل

”مجموعاً می‌توان چنین برداشت کرد که نظام دیوانی هخامنشی می‌کوشید تا هر کس به اندازه‌ی کاری که انجام می‌دهد، مزد بگیرد. حقوق سازمان‌های بالا نیز طبقه‌بندی شده بود...“

میزان دریافتی گروهی از حقوق‌بگیران رده‌های بالا کاملاً چشم‌گیر است و از همه بالاتر دریافتی رییس تشریفات است که ... حقوق ماهانه‌ی او عبارت از ۵۴۰۰ لیتر جو، ۲۷۰۰ لیتر شراب و ۶۰ رأس بز یا گوسفند بود.“^{۱۳}

”در میان مالیات‌دهندگان به نام زنها نیز بر می‌خوریم که لابد صاحب گله یا ملک شخصی بوده‌اند.“^{۱۴}

”میزان حقوق فقط همین قدر روشن است که به نوع کار و نه انجام‌دهنده بستگی داشت. به این ترتیب در امپراتوری بزرگ عصر

۱۲ همان، ص ۶۵

۱۳ همان، ص ۶۶

۱۴ همان، ص ۷۱

داریوش با تساوی حقوق زن و مرد سروکار داریم. حقی که هنوز در اروپای قرن بیستم برای به دست آوردن اش مبارزه می‌شود.^{۱۵}

«... به کمک لوح‌های دیوانی تخت جمشید تصویری کاملاً نو از ملکه‌های هخامنشی به دست می‌آوریم. آن‌ها عروسک‌های محبوس در حرم‌سراها که نویسندگان یونانی می‌خواهند بقبولانند، نبودند... آن‌ها نیز در اداره‌ی امور مربوط به خود سهیم بوده‌اند و سرپرستی نهایی املاک و کارگاه‌های‌شان را به عهده داشته‌اند.»^{۱۶}

«اسناد حقوقی برجای مانده از دیگر سرزمین‌های امپراتوری مانند بابل و مصر، نشان می‌دهد که زنان این مناطق شخصیت حقوقی کاملاً مستقلی داشته‌اند. این زن‌ها بی آن که چیزی از ثروت شخصی خود از دست دهند و یا مالکیت‌شان به خطر بیفتد، می‌توانستند دعوی حقوقی طرح کنند یا طلاق بگیرند. البته قوانین در همه جا یکسان نبود.»^{۱۷}

مثلاً گاه تفاوت‌هایی در قوانین حاکم بر مردم بین‌النهرین یا مصر و یا یهودی‌ها دیده می‌شود که تمایل دیوان اداری هخامنشیان را به رعایت سنت‌های مردمی از تیره‌های گوناگون، در حد امکان، نشان می‌داد. با این همه چنین به نظر می‌رسد که در همه جا (سرزمین‌های زیر فرمان هخامنشیان) زنان از حقوق یکسانی برخوردار بوده‌اند. با این‌که وفور اسناد ثبت‌شده درباره‌ی وجود همسانی حقوق زن و مرد موجب شده تا این برابری از سوی همه‌ی مورخان پذیرفته شود، اما تمایل عمومی بر این بود که تساوی را برای سرزمین اصلی هخامنشیان، یعنی پارس معتبر بدانند.^{۱۸}

۱۵ همان، ص ۲۷۰

۱۶ همان، ص ۲۷۶

۱۷ همان، ص ۲۷۷

۱۸ همان، ص ۲۷۷

لباس زنان

«نخستین موضوعی که بی‌درنگ جلب توجه می‌کند لباس زنان است که همان لباس چین‌دار هخامنشی و همان کلاهی است که مردها بر سر دارند... از آن‌جا که مردان نیز از زیورآلات و جواهر زیادی استفاده می‌کرده‌اند، از این طریق تشخیص مرد و زن بسیار دشوار می‌شود.»^{۱۹}

دین مردم

«با وجود اعتقاد استوار شاه به اهورامزدا که جان‌مایه‌ی تمامی رفتارها و قوانین وی است، مردم امپراتوری اجازه داشتند خدایان قدیم خود را ستایش و نیایش کنند.»^{۲۰}

«در کنار صدور حواله‌های منظم نذرونیا برای اهورامزدا، در محدوده‌ای تنگ‌تر حواله‌هایی هم برای خدایان باستانی ایرانی، عیلامی، بابلی دیده شده است... از این گذشته عموم مردم می‌توانسته‌اند با حفظ اعتقادات خود آزادانه زندگی کنند. این امر وقتی بیش‌تر توجه را جلب می‌کند که هنوز در قرن بیستم به‌خاطر اعتقادات دینی جنگ‌های خونین در جریان است»^{۲۱}

مرخصی زایمان

«... زن‌ها با به‌دنیا آوردن کودکی برای مدتی از کار در بیرون معاف می‌شدند. در طول مرخصی زایمان حقوق دریافتی به حداقل می‌رسید که

۱۹ همان، ص ۲۷۸

۲۰ همان، ص ۳۴۷

۲۱ همان، ص ۳۴۸

البته با آن گذران زندگی ممکن بود. علاوه بر این حداقل حقوق، اضافه‌حقوقی نیز به صورت جو و شراب دریافت می‌کردند که پاداش افزودن رعیتی به رعایای شاه بود. در عین حال معلوم شده است که شاه از نوزادان پسر بیش از نوزادان دختر خرسند می‌شد، چرا که اضافه‌حقوق برای نوزاد پسر دو برابر یعنی ۲۰ لیتر جو و ۱۰ لیتر شراب یا آب‌جو بود. تا جایی که لوح‌ها حکایت می‌کنند، این تنها موردی است که میان زن و مرد فرقی دیده می‌شود.^{۲۲}

«مرخصی بارداری ظاهراً ۵ ماه بوده است. پس از این مدت زن‌ها این امکان را داشته‌اند که کار روزانه را کوتاه کنند تا قادر به برآوردن وظایف خانه‌داری خود نیز باشند. البته کار نیمه‌وقت حقوق کم‌تری داشت. نوزادان را در طول کار له‌له‌ها نگهداری می‌کردند.

گاه مردها زیردست زنان قرار می‌گیرند و حقوق زنان سرپرست بیش از مردان است. حتا در جیره‌ی شراب تفاوتی به چشم نمی‌خورد. گاهی این سؤال پیش می‌آید که یک زن سرپرست چه‌گونه از پس یک لیتر شراب قرمز شیراز بر می‌آمده است. (HINZ, ۱۱, ۱۷۹)^{۲۳}

«به واقع لوح‌های دیوانی یادداشت‌های کوچک و مختصر اما اصیل و باارزشی‌اند. چرا که این یادداشت‌ها به عمد و به قصد پژوهش‌های این‌زمانی ما فراهم نیامده است. آن‌ها تصاویر کوچک واقعی از زمان خود اند...»^{۲۴}

«این لوح‌ها می‌گویند که در نظام او (هخامنشیان، داریوش) حتا کودکان خردسال از پوشش خدمات حمایتی اجتماعی بهره می‌گرفتند،

۲۲ همان، ص ۲۷ و ۲۷۱

۲۳ همان

۲۴ همان، ص ۳۴۹

دستمزد کارگران بر اساس نظام منضبط مهارت و سن طبقه‌بندی می‌شده، مادران از مرخصی و حقوق زایمان و نیز «حق اولاد» استفاده می‌کرده‌اند، دستمزد کارگران که دریافت اندکی داشتند با جیره‌های ویژه ترمیم می‌شد تا گذران زندگی‌شان آسوده‌تر شود، فوق‌العاده «سختی کار» و «بیماری» پرداخت می‌شد، حقوق زن و مرد برابر بوده و زنان امکان داشتند کار نیمه‌وقت انتخاب کنند، تا از عهده‌ی وظایفی که در خانه و به خاطر خانواده داشتند، برآیند.^{۲۵}

«بررسی دقیق لوح‌های دیوانی تخت جمشید نشان می‌دهد که زن در زمان فرمانروایی داریوش بزرگ از چنان مقامی برخوردار بود که در میان همه‌ی خلق‌های جهان باستان نظیر نداشت.»^{۲۶}

زن در مذاهب، اخلاق و سنت‌های ایرانی

یکی از اولین و باستانی‌ترین مذاهب ایرانیان، جهان‌بینی زروانی است. در این مذهب، زروان خالق هستی یا به روایتی (زمان بیکران)، آبستن دو گوهر، دو همزاد به نام سپنت‌مینو و انگره‌مینو (اهورامزدا و اهریمن) بود که یکی آفریننده‌ی روشنایی و نور و راستی و زیبایی است و دیگری خالق زشتی و تاریکی و پلیدی است. این مکتب پایه و بنیاد مذاهب بعدی ایرانی شد. بر اساس آن و با تغییراتی، باور و جهان‌بینی میتراپی شکل گرفت. دیدگاه زروانی در مذهب میتراپی ابعادی جهانی یافت و با آن از اروپا تا اعماق چین گسترش یافت. بدین ترتیب نگرش ایرانی نسبت به جهان هستی، جهانی شد. در این شرایط اجتماعی، مناسبات هنوز طبقاتی نشده بود، فاصله‌های معیشتی در حدی نبود که همبستگی‌ها را از میان ببرد.

۲۵ همان، ص ۳۴۲

۲۶ همان، ص ۲۷۸

درباره‌ی نگرش این جهان‌بینی نسبت به مقام و حقوق زن، همین بس که پروردگار زروانیان آستن دو گوهر بود. خدایی دو جنسی. همان قدر زن بود که مرد. ولی زن بودن‌اش، مادر بودن‌اش به مرد بودن‌اش ارجحیت داشت. در مذهب میتزایی الهه‌ی اصلی، زن است. سمبل زاینده‌گی، سمبل زندگی و نشان تداوم هستی، که بدون او، بدون زن، تنها حیطه‌ی نیستی و مرگ گسترش می‌یابد. در این دو مکتب مقام و مرتبه زن فراتر از مرد است، که امری است بحق.

انسان در روند تغییر طبیعت به وسیله کار، هر روز شناخت‌اش گسترش می‌یافت و برای پاسخ‌گویی به سؤالات بی‌پایانی که با آن مواجه می‌شد، نیازمند تکامل و گسترش باورهاش بود. از این رو بر اساس هسته‌های قابل قبول باورهای گذشته، مذهب نو، مزدپرستی یا مذهب زرتشتی با گاتاهایش بود که می‌توانست پاسخ‌گوی مسائل اجتماعی زمانه‌اش باشد. این مذهب در حقیقت نوعی اصلاحات در مذاهب گذشته بود، با روندی روبه‌پیش یا در حقیقت، با انطباق باورها بر سیر تحولات اجتماعی و تکامل نیروهای تولیدی. از نظر حقوق اجتماعی، زن حقوقی برابر با مرد داشت. حتا الهه‌های اصلی این مکتب به‌طور مساوی بین مؤنث و مذکر تقسیم شده بود. ولی زن آن مقام و مرتبه‌ای را که در مذاهب گذشته داشت، از دست داده بود و با مرد برابر شده بود، در حالی که تقسیم کار اجتماعی در عمل، مرد را فراتر از زن قرار داده بود. ولی در طبقات بالای اجتماعی چون دربار، اشراف، زمین‌داران بزرگ و سران ارتشی مرزها و حدود مذهبی سست و شکننده بود. به راحتی تک‌همسری زرتشتی را که تنها در صورت نازایی زن، مرد می‌توانست همسر دیگری اختیار کند، به حرم‌سراها تبدیل می‌کردند و از قدرتی که حکومت به آن‌ها می‌داد، سوءاستفاده

می کردند. ولی در زندگی مردم، روند باورها به گونه‌ای انسانی‌تر سیر می‌کرد.

از ویژگی‌های مذاهب ایرانی، آزاده‌پروری آن‌ها بود. در این جهان‌بینی‌ها، انسان چه زن و چه مرد، یک برده، یک بنده‌ی حقیر و بی‌مقدار نیست. موجودی تسلیم و گریان نیست که نعمات مادی را از پروردگارش گدایی کند. کار برای‌اش در حکم نبردی بزرگ است تا با آن، نیروهای اهریمنی، فقر، گرسنگی و مرگ را نابود کند. او در باورش دوش‌به‌دوش خدای‌اش، با ظلمت و دروغ و نامردمی می‌جنگند. پس از شکست، زانوی غم و ناامیدی را در آغوش نمی‌گیرد و به حال خود، زاری نمی‌کند. عقب می‌نشیند اما یک عقب‌نشینی فعال. او در انتظار می‌ماند. انتظار او، انتظار کسی است که در جست‌وجوی دستی برای یاری و اتحاد است، برای سازمان‌دادن به مبارزه‌ی مجدد با نیروهای بازدارنده‌ی اجتماعی یا اهریمنی و بیداد است. عجیب نیست که سرتاسر تاریخ ایران از قیام گئومات مغ تا به امروز، رد سرخ خون مبارزان، چون پرتو خورشید می‌درخشد.

مذهب میت‌رای

در این مذهب، میترا یا با تلفظ اوستایی، میتر که در سانسکریت میترا و در پهلوی میترو و در پارسی امروز مهر خوانده می‌شود، با قربانی کردن گاو مقدس و جاری‌شدن خون‌اش بر زمین موجب رستاخیز طبیعت و به‌وجودآمدن انواع جانوران و گیاهان شده است. این نگرش به نوعی با شناخت ابتدایی بشر ارتباط دارد که در بحث ما جایی ندارد. آن‌چه از نظر ما مهم است و مورد بررسی قرار می‌گیرد، جایگاه زن است.

در این مذهب، بنیاد رستاخیز طبیعت و زندگی جان‌داران را او پی می‌ریزد و داستان اوست که زندگی می‌بخشد. «کهن‌ترین سند نوشته‌شده‌ای که نام این خدای کهن بشری در آن ثبت شده و به دست ما رسیده است، الواح گلینی است که متعلق به ۱۴۰۰ سال پیش از میلاد مسیح است و به سال ۱۹۰۷ میلادی در کاپاتوکا Kapatuka از شهرهای آسیای صغیر در محلی به نام بغازکوی پیدا شد.^{۲۷} در این باور ایرانی، الهه‌ی اصلی، زن است که سمبل الهی است. گسترش کمی این مذهب طبق آثار باستانی کشف‌شده از اروپا (فرانسه) تا چین، فرهنگ‌ها و جهان‌بینی‌ها را پوشش می‌داد.

ولی با ظهور مسیحیت و دولتی‌شدن آن، مکتبی که پیامبرش اعلام می‌کرد اگر کسی به شما سیلی زد، مقابله نکنید و آن سوی صورت‌تان را برای سیلی بعدی آماده کنید! دگراندیشان میتراپی را زنده‌زنده می‌سوزاندند. قرائت کشیش‌ها از مهربانی مسیح، این‌گونه بود. با زنده‌سوزاندن کافر، مشرک و ملحد، روح‌اش آزاد می‌شود. آن‌ها تا زمانی که در اقلیت و محرومیت هستند، مهربان‌اند و انسان‌دوست ولی وقتی اهرم‌های قدرت را به دست می‌گیرند، برای حفظ قدرت، به نام پدر، پسر و روح‌القدس یا الهه دست به هر جنایتی می‌زنند و برای توجیه اعمال ضد انسانی‌شان ده‌ها کلاه شرعی می‌سازند که بر سر مردم مسخ‌شده می‌نهند. در عین حال اکثر آداب و رسوم و آیین‌های میتراپی با مسیحیت ادغام شد و بدین‌صورت تداوم یافت. با توجه به این‌که این نظریه جای بحث و بررسی فراوان دارد، ولی در نوشتار فعلی ما، قابل طرح نیست. به هر حال، جهان‌بینی ایرانی، جهان‌بینی مردمی ایرانی که شاهنامه آن را، خلاق و زیبا عیان کرده است - نه فرهنگ و باورهای طبقات بالا و اقشار میانی که

در همه‌ی نظام‌ها، عامل خیانت به مردم و سگ نگهبان برده‌دار، مالک و فعلاً ساختار سرمایه‌داری اند - سرشار از انسان‌دوستی و دادخواهی است که بهترین و بزرگ‌ترین معیار انسانی آن، ارزش بالای زن در این باورهاست که با فاکت‌های تاریخی بدان خواهیم پرداخت.

مزدپرستی یا آیین زرتشتی

در باورهای این مکتب دینی آمده است که "بر جهان دو نیرو حکومت می‌کند، یکی مثبت و خیر به نام سپنتا مینو *spantamainu* و دیگری منفی و زشت به نام انگره مینو *angramainu* که همان اهریمن است و..."^{۲۸}

تولد این جهان‌بینی در شرایط اجتماعی - اقتصادی گذر از شیوه‌ی تولید دامداری و کوچندگی به شیوه‌ی تولید کشاورزی و اسکان صورت گرفته است. مانند مذاهب قبلی ایرانیان، انسان، آزادی انتخاب دارد و می‌تواند بین نیروهای ایزدی و اهریمنی یکی را برگزیند. اوست که می‌گزیند جبهه‌ی خیر یا شر را. او مختار است، نه بنده. اهورامزدا ی ایرانی، به برده و بنده و اطاعت کور نیازی ندارد. او آزاده‌ای خلاق و کوشنده را طالب است. در این کیش نقش زن در کنار مرد، برابر با او، برای ساختن ناکجاآباد ایزدی قابل توجه است. در اوستا از یاران سوشیانت (فرستاده‌ی الهی که فلسفه‌ی زرتشتی آمدن‌اش را نوید می‌دهد) نام برده شده که در نوکردن جهان، با او همراهی خواهند کرد. در بندهش فصل سی‌ام فقره‌ی هفده آمده است: "پانزده مرد و پانزده زن از یاران سوشیانت خواهند بود که دستیار او در نوکردن جهان هستند." در حالی که در مذاهب سامی و عبری، زن در مقامی نیست که حتا مورد مشورت قرار گیرد.

در آیات این کیش ایرانی، به همان‌گونه زن مورد خطاب قرار می‌گیرد که مرد، بدون قائل‌شدن امتیازی خاص برای مرد یا زن. در یسنا، هات سی‌وپنج، بند سه آمده است: "ما همه‌ی فروهران و روان‌های زنان و مردان پارسا و راست را می‌ستاییم." و در یسنا، هات سی، بند دو: "ای مردم، گفتار نیک دیگران را بشنوید و با اندیشه‌ی روشن در آن بنگرید و میان نیک و بد راه خود را تمیز دهید، زیرا پیش از این که فرصت زندگی از دست برود . . . هر مرد و زن باید، به‌شخصه، راه خود را برگزیند. بشود که به یاری خور اهورایی در گزینش راه نیک کامروا گردید."

در یسنا، هات پنجاه و سه، بند سه زرتشت در انتخاب همسر برای دخترش در گات‌ها چنین فرموده: "و تو ای پورو چیست، ای جوان‌ترین دخترم، من که پدر تو هستم، از برای‌ات جاماسپ را که یاور دین مزداست، از روی راستی و منش پاک به همسری برگزیدم. اینک برو با خردت مشورت کن، و در صورت قبول، با عشق پاک در انجام وظیفه‌ی مقدس زناشویی رفتار نما."

باور زرتشتی درباره‌ی کسب دانش زنان

"دختران باید بیش از پسران به فراگرفتن علم و دانش پردازند زیرا آنان تا در منزل پدرند، باید به تربیت و آرایش خانه‌ی پدر پرداخته و چون به منزل شوهر رفتند، باید به تعلیم و تربیت فرزندان و نسل آینده مشغول شوند"^{۲۹}

نمود داستان زن در سازندگی و آموزش مرد

”در روز نخست هورمزد به زن فرمود؛ ای زن تو را آفریده ام تا مردان پارسا و پهلوان به وجود آوری، و در آغوش پر مهر خود پرورش دهی، تا به یاری آنان ریشه نادرستی و ناپاکی از جهان افتد“^{۳۰}

زن در اوستا و ادبیات سانسکریت به لقب ریته‌سیه‌بانو *ritasya Bhanu* یا اشه‌بانو خوانده شده که به معنی دارنده‌ی فروغ راستی و پارسایی است.

ایرانیان از دورترین دوره‌های تاریخ تمدن بشری، اولین ملتی بودند (قبل از میلاد مسیح) که یک روز را به نام روز زن نام‌گذاری کردند و آنرا پاس داشتند. ولی فرهنگ واپس‌گرای وارداتی، طی مبارزه‌ای طولانی این ارزش‌ها را به گوشه‌های تاریک راند. زنان ایرانی و زنان مبارز جهان، می‌باید این روز را، در پنجم اسفندماه هر سال جشن بگیرند.

”در ایران باستان روز پنجم ماه اسفند که نام روز و ماه برابر می‌شود، جشنی به نام روز زن به احترام مقام شایسته‌ی بانوان برگزار می‌گردید. در آن روز زنان و دختران از کارهای منزل معاف بودند و مردان و پسران علاوه بر هدایایی که به مادران و زنان و خواهران و دختران خود می‌دادند، در تمام آن روز انجام همه‌ی کارهای منزل، از قبیل پخت‌وپز و رفت‌و‌روب و شست‌وشو را به عهده داشتند“^{۳۱}

زن در اندرزنامه‌های بزرگان زرتشتی

”زنان را گرامی دارید. به زنان ستم مکنید. زندگی را بر زن و فرزند آسان کنید ... ای مرد با زن به نرمی و خوبی رفتار کن، ولی فرمان‌بر و

۳۰ همان، ص ۱۷۷، از کتاب فرنیغ دادگی، بندهش

۳۱ همان منبع ص ۱۷۸

برده‌ی زن نشو تا سبک نشوی. ای زن با مرد در همه کارها انبازی کن، اما کنیز مرد و بازیچه‌ی هوس‌های او مشو. ای زن خودت را بشناس و بر خود ارج بنه و هرگز برده‌ی پول و گوهر و شکوه و خودنمایی مشو..... مردی که به زن خود مهر می‌ورزد، به خدا و به زندگی و به زیبایی مهر ورزیده است. فزون‌تر از تن زن، دل و جان و روان او را دریابید و بر آن ارج نهدید.

آزادی زن و مرد در انتخاب راه، بدون طلب بندگی و تسلیم از ویژگی جهان‌بینی ایرانی و باور آن‌ها به آزادی انسان است.

”ای اهورامزدا، تویی آفریننده‌ی جهان مادی و خرد مینویی و تویی که به مردم جهان اختیار گزینش راه نیک و بد دادی تا بنا به میل خود به سوی رستگاری شتابند یا به گمراهی گرایند.“^{۳۲}

”ای مزدا، هنگامی که در روز نخست با خرد خویش به کالبد ما جان بخشیدی و به ما نیروی اندیشه و قوه‌ی تمیز نیک از بد دادی، خواستی که هرکس بنا به اراده‌ی خود و با آزادی کامل راهی را که خود صلاح داند برگزیند“^{۳۳} در حالی که در مذاهب دیگر دعوت به قیام تنها برای مردان و برای گسترش مذهب مسلط است و حتا در ادیانی که خود را کامل می‌دانند، قیام در مقابل امیرالمؤمنین، خروج از دین محسوب می‌شود. حتا اگر حاکم بی‌کفایت و جنایت‌کار باشد، قیام یا جهاد تنها علیه دگران‌دیشان صورت می‌گیرد. در مذهب زرتشتی دعوت به قیام عام است. هم زنان و هم مردان را در بر می‌گیرد و قیام علیه ستم، زشتی و دروغ است.

”در برابر ستم و زشتی به مقابله برخیزید. ای کسانی که پاداش نیک‌منشی را به وسیله‌ی اشا (راستی) خواستارید.“^{۳۴}

۳۲ یسنای سی، بند نه و ده

۳۳ یسنای سی و یک بند یازده و دوازده

۳۴ یسنا چهل و هشت بند هفت

«هنگامی مزدا و فرشتگان به یاری ما خواهند شتافت که ما بر نیروی دروغ حمله‌ور گشته و امیدوار پیروزی بر آن باشیم»^{۳۵}

گونه‌ای نگرش نسبت به زنا

در مذاهب عبری و عربی که هم‌خانواده اند، شدیدترین مجازات‌ها برای زنانی در نظر گرفته شده است که مرتکب عمل زنا می‌شوند؛ وحشیانه‌ترین نوع اعدام که نیم‌تنه‌ی زن را در زمین دفن می‌کنند و بعد مؤمنین برای کسب پاداش الهی، با سنگ آن‌قدر بر سر و صورت زن یا قربانی جهل می‌کوبند، تا مرگ نجات‌اش دهد. مسیح نیز با همه‌ی مهربانی‌اش، با سنگ‌سار مخالف نبود. او تنها می‌خواست کسی اولین سنگ را بزند که گناهی مرتکب نشده باشد. وگرنه می‌توانست به عنوان «پسر خدا» این عمل را محکوم کند. در عوض جانشینان او که از مسیح هم مسیحی‌تر بودند، خلاقیت به خرج دادند و راه وحشیانه‌تری را ابداع کردند: زنده‌زنده در آتش سوزاندن، با اتهام‌های فریبنده‌ای مانند جادوگری، کفر، شرک و ... تنها مذهب زرتشتی از این قاعده، مستثنا است. مذهبی که همه‌ی دستاوردها و ارزش‌های خرد و بینش ایرانیان را گرد آورد و با سرودهای گات‌ها، آن را به تمدن جهانی معرفی کرد. این مکتب ایرانی با تقبیح این ناهنجاری (زنا) اعلام می‌نماید: مجازات زن زناکار، طلاق است و اگر مرد هم مرتکب چنین عملی شود، زن می‌تواند به صورت شرعی او را رها کند. و مرد در چنین مواردی هیچ حقی بر زن ندارد.

در بررسی عمل زنا، اگر بیماری و ناهنجاری‌های روانی برخی را ندیده بگیریم، علت‌های دیگری می‌تواند عامل آن باشد. چون فقر و تنگ‌دستی،

عدم امکان دسترسی به حداقل‌های زندگی، اعتیاد و یا می‌تواند ناشی از استبداد ابدی نرسالارانه‌ای باشد که در کل، همه‌ی جامعه را تحت تأثیر قرار داده است و هم در جزء، خانواده را در چنبره‌ی خود گرفته است. ساختاری که تنها مرد را صاحب حق طلاق می‌داند و این امتیاز را از زن گرفته است. زن در چنین جوامعی ولایت بر خود را از دست داده و گویا به صورت مستقل نمی‌تواند زندگی سالمی داشته باشد. قوانین شرعی، زن را موظف به تمکین از مرد می‌کند، آن‌هم بدون حقوق اجتماعی یا شرعی برابر با مرد. حتا از نگاه حدود الهی، مرد اجازه دارد در صورت عدم تمکین زن از خواسته‌هایش، از قدرت بدنی بهره بگیرد و با ضرب و شتم، زن را وادار به انجام کاری کند که آن را دوست می‌دارند. تشخیص صلاحیت درستی از نادرستی نیز با مرد است.

چنین نظامی نمی‌تواند انتظار داشته باشد، زن برای مبارزه با این منطق دوران فتوَدالی، از هر ترفندی استفاده نکند: از جابه‌جایی چند سانت از روسری‌اش تا غیره.

آن‌چه در این شرایط اجتماعی به عنوان حقوق سیاسی - اجتماعی مطرح است، از اجازه‌ی تحصیل دانشگاهی و امکان کار (فعالاً به صورت محدود) در جامعه، یا حق رأی و حق انتخاب‌شدن برای نمایندگی مجلس ملی، حقوقی نیست که سیستم خرده‌دیکتاتوری خانگی یا نظام کلان‌دیکتاتوری اجتماعی به زنان داده باشد بلکه این‌ها، آن امتیازاتی‌اند که زن طی سال‌ها، به‌خصوص در تاریخ معاصر ایران، با مبارزه در خانه و جامعه از چنگال ساختار مردسالارانه، خارج کرده و مالک آن شده است و هیچ دیکتاتوری چه با چهره‌ی سنتی یا در فرم مدرن، نمی‌تواند این حقوق را پس بگیرد.

یکی از ناهنجاری‌های ساختار دیکتاتوری جنسی، به‌صورت زنا و مجازات‌اش نمود پیدا می‌کند. انسانی که می‌بیند حقوق‌اش صرفاً به‌دلیل جنسیت‌اش ندیده گرفته می‌شود و حتا بر کودکان‌اش بدون اجازه‌ی مرد حق سرپرستی ندارد و او را تنها در نقش یک کنیز خانگی مطیع و تسلیم، آن‌هم تازه اگر آب و رنگی داشته باشد، می‌پذیرند و با توجه به عمق ناآگاهی علمی در جوامع سنتی توسعه‌نیافته و عدم درک زنان چنین جوامعی از ارزش‌های انسانی‌شان، عملاً به ضد خود تبدیل می‌شوند. خود را چون یک کالا می‌آرایند تا ارزش مبادله‌ی‌شان در بازار «ترانه» بالا رود و در نهایت حقارت خود را به فروش می‌رسانند یا پای‌بندی به اصول چنین اجتماعاتی را ندیده می‌گیرند. استبداد مردسالارانه حتا اگر مجازاتی سنگین‌تر از سنگسار ابداع کند، قادر نخواهد بود ریشه‌ی این ناهنجاری یا بیماری اجتماعی را که خود آفریده، از میان ببرد.

نگرش مذهب یهود به زن

”هر زخمی برسد، جز زخمی که دل خورد

هر خبائتی برسد، جز خبائتی که زن کند

از شرنگ مار بتر شرنگی نیست

از کین زن بتر کینی نیست

هم‌خانه‌شدن با شیر یا اژدها را دوست‌تر می‌دارم

تا سرکردن با زنی خبیث را.

هر شرارتی برابر شرارت زن هیچ است

گناه با زن آغاز گشت

به سبب اوست که جملگی می‌میریم^{۳۶}
”اگر فرمانت را تمام و کمال نبرد، از او جدا شو“^{۳۷}
[در صورتی که این یک فرمان الهی باشد، پس خداوند زن را برای
بردگی و خدمت‌گزاری به مرد آفریده است و بس. عجیب نیست که
بعضی مکاتب الهی، زن را در حد یک انسان کامل نمی‌بینند و تنها دو زن
را برابر یک مرد می‌پندارند.]

معیار یک زن کامل، در این مکتب الهی
”زن کامل مایهٔ شادمانی شوی خویش است.“^{۳۸}
”زن خموش، عطیه‌ی خداداد است.“^{۳۹}
”چه از جامه بید (حشره‌ای انگل) برون می‌شود.
و از زن، خباثت زنانه.
خباثت مرد، به از نیکی زن است.“^{۴۰}

نگرش مسیحیت کاتولیک به زن

”۲۱ به احترام مسیح مطیع یکدیگر باشید ۲۲ ای زن هم‌چنان که از
مسیح اطاعت می‌کنید، از شوهرتان نیز اطاعت نمایید. ۲۳ زیرا شوهر
رئیس و سرپرست خانواده است، همان‌طور که مسیح رئیس و سرپرست
کلیساست، به همین علت بود که او جاننش را فدا کرد تا نجات‌دهنده

۳۶ کتاب یسوع بن سیرا، از کتاب‌های عهد عتیق بر اساس کتاب مقدس اورشلیم ترجمه پیروزیسار (نشرنی) صفحه ۵۱۳-۵۱۴

۳۷ همان، صفحه ۵۱۵

۳۸ صفحه ۵۱۵

۳۹ ص ۵۱۶

۴۰ صفحه ۵۷۲

کلیسا گردد ۲۴ پس شما زنان نیز باید در هر امری با کمال میل از شوهر خود اطاعت کنید. درست همان گونه که کلیسا مطیع مسیح است..... بنابراین تکرار می کنم شوهر باید همسر خود را مانند وجود خود دوست بدارد و زن نیز باید با اطاعت از شوهر خود او را احترام نماید.^{۴۱}

”... ۲ اما می خواهم این موضوع را نیز یادآور شوم که هر زن باید از شوهر خود اطاعت کند، و شوهر نیز از مسیح، همان طور که مسیح هم از خدا اطاعت می کند ۳ به همین دلیل اگر در جلسه ای مردی با سرپوشیده دعا... زیرا زن با پوشاندن سر خود، اطاعت خود را از شوهرش نشان می دهد. مرد جلال و شکوه خداست و به شکل او آفریده شده، زن نیز جلال و شکوه مرد می باشد..... ۹ مرد که «آدم» بود برای «حوا» آفریده نشد بلکه حوا برای آدم آفریده شد، پس زن باید سر خود را بپوشاند تا نشان دهد که مطیع شوهرش می باشد. این واقعیتی است که حتی فرشتگان به آن توجه دارند و به سبب آن شادند.^{۴۲}

”همان گونه که در تمام کلیساها مشاهده می شود. ۲۴ زنان در جلسات باید ساکت باشند. آن ها نباید سخن بگویند بلکه گوش کنند و اطاعت نمایند، همان طور که کتاب تورات فرموده است ۲۵ اگر سؤالی نیز دارند در خانه از شوهران خود بپرسند چون صحیح نیست که زنان در جلسات کلیسا گفت و گو و اظهار نظر کنند.^{۴۳}

۴۱ رساله پولس رسول به قرنتیان باب ۵ مربوط به روابط زن و شوهر

۴۲ همان، باب ۱۱ پوشیده بودند سر زنان به هنگام عبادت

۴۳ همان، باب ۱۴

دوره‌ی پارت‌ها و بعد ساسانیان

عشق ویس که در همه‌ی زندگی، او را به دنبال خود کشیده مبارزه‌ی انسانی است که می‌خواهد خود تصمیم بگیرد، خود قضاوت کند، خود طلب کند، به خود باور دارد و برای خود، خود نوعی (انسان) به آن میزان ارزش قائل است که در برابر همه‌ی باورهای ارتجاعی، چه سنتی و چه الهی که او را، زن را، تسلیم سرنوشتی می‌خواهند که دیگران برای‌اش تدارک دیده‌اند، تسلیم نمی‌شود. نبرد ویس، تضاد آشتی‌ناپذیر آزادی با قیدوبند سنت‌های مردسالارانه‌ای است که قبل از تولد برای انسان‌ها خط و رسم چگونه‌زیستن را کشیده‌اند. ویس این همه واپس‌گرایی ضد انسانی را در هم می‌ریزد و شجاعانه راه آزادی را می‌رود؛ راه باورداشتن به شناخت و خواست و تشخیص خود را، بدون ترس از نظر دیگران و یا عواقب شوم آن.

در داستان زیبا و استثنایی ویس و رامین، قهرمان ویس است. قهرمانی که قبل از این که با این دنیا آشنا شود، برای‌اش تصمیم گرفته‌اند و حتا همسرش را انتخاب کردند. زمانی که به عقد کسی درآمده بود، توسط شاه شاهان دزدیده می‌شود. به ازدواجی اجباری وا داشته می‌شود، فریب‌اش می‌دهند، در قلعه‌ای دهشتناک زندانی می‌شود، شکنجه‌اش می‌دهند و تا سر حد مرگ شلاق‌اش می‌زنند. وعده و وعیدش می‌دهند ولی او نه در

مقابل سختی‌ها و نه وعده‌ها تسلیم نمی‌شود. شلاق و زندان یا زندگی پررِفاه شاهنشاهی هیچ‌کدام قادر نیستند، اراده‌ی نیرومند او را در هم بشکنند. با پارچه برای بالاکشیدن معشوق‌اش به درون قلعه، طناب می‌سازد. از دیوار بالا می‌رود، فرار می‌کند، دروغ می‌گوید، گریه می‌کند، زاری می‌کند ولی تسلیم نمی‌شود. ویس روح شکنجه‌دیده‌ی همه‌ی زنان و مردانی است که آزادگی را آرزو دارند. شاهنشاه پیر به زور می‌خواهد او را، چون تندیس زیبایی در اتاق خواب‌اش داشته باشد و ویس می‌خواهد با دیگری زندگی کند. و بدین صورت یکی از زیباترین و انسانی‌ترین داستان‌های عاشقانه آفریده می‌شود. داستانی که مردسالاران آن را نمی‌پسندند زیرا این زن است که شجاعانه یا به قول آن‌ها گستاخانه راه خود را می‌رود و در مقابل آن‌ها می‌ایستد، بدون شرم، چون یک انسان برابر، نه چون یک عروسک خجل که خود را برای جلب نظر مرد آراسته، آن هم با شرمی دروغین. زندگی حماسی ویس، نبرد عشق و آزادگی بود، علیه سنت‌های واپس‌گرا، مردسالار و احکام الهی که او را، زن را، مقید به امری می‌کرد که با آزادگی انسانی، در تضاد بود. ویس‌ها، هزاران ویس در طول تاریخ، قربانی بی‌رحمی آن مناسبات اجتماعی‌ای شدند که در آن‌ها به خاطر منافع اقلیتی زیاده‌خواه، اکثریت جامعه‌ی انسانی قربانی می‌شدند. ویس در قبال جبرهایی که او را احاطه کرده بودند، فرمان‌برداری نمی‌کرد. دروغ می‌گفت، فریب می‌داد، سوگند می‌خورد، می‌گریخت و هزاران ترفند به کار می‌گرفت تا این ساختار ناهنجاری که با جبرهایی انسان‌ساخته و با برچسبی الهی، انسان را اسیر کرده بود، از هم بپاشد. سرکشی، شورش یا طغیانی علیه آسمان و زمین، قضا و قدر و هزاران باید و نباید مسخ‌کننده‌ی انسان.

نافرمانی و عدم تمکین ویس به همسری اجباری شاه شاهان و بی‌اعتنایی به او، دایه را به وحشت انداخت و او را واداشت تا با استدلال به این‌که این همه اتفاقات، خواست الهی است و سرنوشت تو (ویس) این است و از آن هیچ گریزی نیست، ویس را به تسلیم وا دارد.

مکن بر حکم یزدان ناپسندی مده بی درد ما را دردمندی
ز فریادت نترسد، حکم یزدان نگرده بازپس، گردون گردان^{۴۴}

ولی ویس با مقاومت و مبارزه عاقبت هم حکم یزدان را وادار به تغییر می‌کند و هم چرخ گردون را به پس باز می‌گرداند. او نشان داد، اراده‌ی انسان فراتر از هر جبری می‌تواند غیر ممکن‌ها را ممکن سازد.

جهان با من به کین و بخت، بستیز فلک بس تند با من، هر بس تیز
قضا بارید بر من سیل بیداد قدر آهیخت بر من تیغ فولاد

ترفند جدید دایه برای فریب ویس واداشتن او به تسلیم در برابر خواست شاه است، با تکیه بر جبر و قضا و قدر و سرنوشتی که از قبل نوشته شده است و لاتغیر است.

ز چرخ آمد همه چیزی نوشته نوشته با روان ما، سرشته
نوشته جاودان دیگر، نگرده به رنج و کوشش از ما بر، نگرده^{۴۵}

ولی ویس با این منطق سر سازگاری ندارد. او با مبارزه، عملاً اثبات کرد، کار و کوشش توأم با خرد، قضا و قدر را هم می‌تواند در هم بشکند.

۴۴ ص ۸۸ ویس و رامین

۴۵ ص ۱۱۰

در حالی که ملکه‌ی اجباری شاه پیر بود، دوستی و عشق رامین جوان را می‌پذیرد و با او عهد دوستی می‌بندد.

ببستند از وفا پیمان محکم	پس آنکه ویس و رامین هر دو با هم
به یزدان کاوست گیتی را خداوند	نخست آزاده رامین خورد سوگند
به فرخ مشتری و پاک ناهید	به ماه روشن و تابنده خورشید
به روشن آتش و جان سخن دان	به نان و با نمک با دین یزدان
و یا آبی رود بر رود باران	که تا بادی وزد بر کوهساران

شاهنشاه پیر (دوران اشکانیان) که با قدرت ارتش و جنگ توانسته ویس زیبا را به چنگ بیاورد، در مقابل ایستادگی، آزادگی و عشق ویس به رامین به زانو در می‌آید و چنین شکایت می‌کند:

نه از دوزخ نه از یزدان بترسد	نه از بند و نه از زندان بترسد
نترسد زان که آب او بکاهد	کند بی‌شرم هر کاری که خواهد
ز خود بیچاره‌تر کس را ندانم	اگر چه شاه شاهان جهانم
بسته در دز اشکف دیوان ^{۴۶}	بمانم ویس را ایدر غریوان

دز اشکفت بر کوه کلان بود نه کوهی بود برجی ز آسمان بود^{۴۷}

و ویس به سیاه‌چال شاه می‌افتد. ولی او سیاه‌چال را به بهشت عشق تبدیل می‌کند. ویس که پای‌بند هیچ قیدی، چه زمینی، چه الهی، چه سرنوشت لاتغیر نمی‌شود، وقتی مورد بازخواست همسر اجباری (شاهنشاه) قرار می‌گیرد، با

زیرکی از اصول و قواعد قضاوقدر برای تبرئه‌ی خود بهره می‌گیرد. او سمبل هوش و خرد همه‌ی زن‌های ایرانی است.

چنان چو نیک و بد بر ما بنشته‌ست	بهی و بتری در ما سرشته‌ست
چنانست او که یزدان آفریدست	اگر پاک است طبعم یا پلیدست
بدان اندازه گشتم پروریده	چو از آغاز گشتم آفریده
کجا من خویشتن را بد نخواهم	من از خوبی و زشتی بی‌گناهم
همه غم خواهم و رنج و ملامت	نه من گفتم که نپذیرم سلامت
تو گویی چرخ با جانم به کین است ^{۴۸}	مرا چه چاره، چون بختم چنین است

آخرین توطئه‌ی ویس و دایه، شاه پیر را مات می‌کند و زندگی را به کام جوانان شیرین.

مذاهب ایرانی و زن

”مردی که به زن خود مهر می‌ورزد، به خدا و به زندگی و به زیبایی مهر ورزیده است“^{۴۹}

در دوره‌ی هخامنشی و اشکانی هیچ مذهبی به عنوان مذهب رسمی - دولتی یا تنها مذهب قابل قبول حاکمیت، مطرح نبود. در حالی که اکثریت مردم آن دوران را زرتشتی‌ها تشکیل می‌دادند (این جهان‌بینی گات‌هاست که حتا در دعاهایش برای همه‌ی انسان‌هایی که با دام‌های‌شان روی زمین زندگی می‌کنند، خوشبختی را آرزو می‌کند) به دلیل عدم وجود مناسبات

اجتماعی دین‌سالار، یهودی، بودایی، زروانی، میتراپی و زرتشتی بدون چالش و با روابطی انسانی در کنار هم زندگی می‌کردند. مذهب، امتیاز خاصی برای کسی ایجاد نمی‌کرد. به استناد سی‌هزار لوح میخی کشف‌شده در تخت جمشید می‌توان با توجه به اسناد مطرح‌شده، اعلام کرد: سکولاریسم یک وجه انسانی و نیرومند از فرهنگ و سنت‌های ارزشمند ایرانی بود که پس از شکست اشکانیان و استیلای دین‌سالاری ساسانیان رسماً حذف شد. نمود اثرات چنین مناسبات انسانی‌ای به دلیل ماهیت بشردوستانه‌ی گات‌های زرتشت، در اعلامیه‌ی آزادی بردگان کوروش کبیر تجلی پیدا می‌کند، به صورت نفی ساختار برده‌داری و احترام به دگران‌دیشان و کمک مالی به یهودیان برای بازسازی معبد سلیمان یا همین مسجد اقصی امروزین در کشور اسرائیل و احترام به مقدسات بابلیان. سند بعدی مناسبات تولیدی در دوره‌ی حاکمیت داریوش شاه، به نقل از کتاب *از زبان داریوش اثر پروفسور هاید ماری‌کخ* مانند پرداخت پاداش ویژه به کارگران دگران‌دیش برای اجرای مراسم مذهبی‌شان. این مدارک زنده‌ی تاریخی بیانگر این واقعیت‌اند که همه‌ی جنبه‌های انسانی، صلح‌دوستانه، آزادی‌خواهانه و احترام به حقوق زن که شاهنامه‌ی فردوسی عرضه نموده است، تنها اسطوره و افسانه نیستند بلکه واقعیت تاریخی‌اند که فردوسی بزرگ از وحشت حاکمان ددمنش و ضدبشری غزنویان مسلمان، آن را به زبان اسطوره و افسانه بیان کرده است. علت این تغییر بزرگ در مناسبات تولیدی - اجتماعی در دوره‌ی ساسانیان را می‌باید در ضرورتی جست‌وجو کرد که رشد و تکامل نیروهای مولده‌ی آن زمان در دستور کار داشتند. توضیح این ضرورت، نیازمند یک کار تحقیقی گسترده است که معمولاً توسط یک آکادمی علوم صورت می‌گیرد. در دوره‌ی پارت‌ها مناسبات اجتماعی با تأثیرپذیری از تمدن یونانیان طی حکومت

سلوکیه نزدیک به مناسبات اجتماعی هخامنشیان بوده است. یک دلیل این مدعا، وجود مقبره‌های میتراپی در کنار آثار باستانی اشکانی در جزیره‌ی خارک (معابد میتراپی در دل صخره‌های مرجانی کنده شده‌اند) است که آزادی مذاهب را در آن دوره نشان می‌دهند. مذهب در این دو دوره‌ی ذکرشده از قدرت سیاسی دور بود، از این رو بیش‌تر در میان مردم رسوخ داشت و جهان‌بینی توده‌های مردم بود.

محتوای جهان‌بینی ایرانیان و مذهبی که ریشه در سنت‌ها و باورهای ایرانی داشتند، عبارت‌اند از نبرد ابدی راستی علیه دروغ، داد بر ضد بیداد و اختیار و آزادی انسان در مقابل تسلیم و اطاعت کور مذاهب مردسالار. این نوع نگرش خاص به هستی، دارای اصلی است به نام انتظار. انتظاری آیتی از آسمان تا با کمک مردم، تباهی و بیداد، دروغ و ستمگری را ریشه‌کن کند. در این باور نیروی الهی برای غلبه بر اهریمن و تباهی، نیازمند همیاری و کمک مردم است. خدای ایرانی دوش‌به‌دوش مردم‌اش علیه دروغ و ستمگری می‌جنگد. از این رو در این مکتب مردمان جایگاه ویژه‌ای دارند، ارزشمندند و صاحب اراده و خرد. "یاور مزدا کسی است که با گفتار و کردار خود پشتیبان و طرفدار راستی باشد"^{۵۰}

بدین جهت یک ایرانی با فرهنگ و سنت‌های گات‌ها، چون یک مبارز همیشه آماده‌ی نبرد با زور و ستم و بیداد است. ضد دیکتاتوری است و آزادی‌خواه. تا به امروز، به رغم شکست‌های بزرگ، طی ده‌ها قرن هرگز مبارزه با استبداد و استثمار را رها نکرده و همیشه در میان خون، شوریده است.

مسخ مذهب زرتشتی در دوره‌ی ساسانیان

دوران هماهنگی میان مناسبات اجتماعی و نیروهای مولد به پایان رسیده بود و جای‌اش را به تقابل و تضاد داد.

تضادی که هر روز رویارویی اجتماعی را حادتر می‌کرد. مناسبات مبتنی بر دولت‌های کوچک و متعدد و نیمه‌مستقل دوره‌ی اشکانیان، با شاه‌شاهانی که همه‌ی این حکومت‌های زیر سلطه را می‌باید اداره می‌کرد، دیگر پاسخ‌گوی رشد و تکامل و توسعه‌ی جامعه نبود. مضمون این ساختار دیگر نمی‌توانست، راه‌های بازرگانی و مبادلات اقتصادی با دیگر کشورها را که شریان‌های حیاتی جامعه بودند، تضمین کند. ضرورت یک مرکزیت قدرتمند که دارای توجیه الهی نیز باشد، برای نفی مناسبات انسانی توأم با سکولاریسم قبلی، در دستور کار قرار گرفت. شکست پارت‌ها از ساسانیان آن ضرورت را، حاکمیت متمرکز و کاست‌گرا را که مذهب زرتشتی را به دین رسمی - دولتی تبدیل (با توجه به اصلاحاتی که در مبانی این مذهب انسانی توسط روحانیون زرتشتی صورت گرفت) کرد و از آن، ابزاری برای مسخ و استثمار هرچه‌بیش‌تر مردم ساخت. این روش و باور جدید با به‌رسمیت‌شناختن مذهبی همه‌گیر و سوق‌دادن آن در جهت اهداف و منافع بزرگ‌مالکان و اشراف کاست‌گرا، به محدودشدن سکولاریسم ایرانی و آزادی مذهب انجامید. آن‌ها مناسباتی را پی‌ریختند که با محتوای فتووالیسم ساسانی هماهنگ باشد، بدون توجه به امتیازاتی که توده‌های مردم از دست می‌دادند. همیاری و همکاری روحانی بزرگی چون تنسّر با شاهان ساسانی گام مهم و بزرگ این دگرگونی‌ها بود. مذهب زرتشتی که تا قبل از ساسانیان سمت‌وسویی مردمی داشت و بدین جهت توانسته بود بر مناسبات اجتماعی دوران هخامنشیان و اشکانیان اثرات انسانی عمیقی

به جا بگذارد - به شهادت ۳۰ هزار لوح میخی ایلامی کشف شده و به خصوص در مورد حقوق زنان - به ایدئولوژی دولتی و مدافع حقوق طبقاتی - کاستی اشراف و زمین داران بزرگ تبدیل شد. بازتاب این تحولات که در شکل کاملاً ارتجاعی ولی با محتوایی در راستای تکامل ابزار تولید به وقوع پیوست، باعث فاصله گرفتن مردم از باور دینی زرتشتی و عمیق شدن هرچه بیشتر فاصله طبقاتی، توأم با نارضایتی پرخاشگرانه‌ی مردم شد.

با توجه به باورهای ایرانیان که بیداد و ستم را «مصلحت الهی» یا «حکمت الهی» نمی‌دانند و آن را امری اهریمنی می‌پندارند، برای یاری رساندن به باور ایزدی، وظیفه‌ی خود می‌دانند با بیداد مبارزه کنند، تا جبهه‌ی اهورایی راستی و داد تقویت شود. روند اصلاحات دینی با روحانیون بزرگ بعدی چون ارداویراف، کرتیر و آذرپاد مهرسپندان^{۵۱} تکمیل شد و به همان نسبت از خواسته‌های توده‌ی مردم دور افتاد. شرایط جدید از یک سو باعث تشدید مبارزه‌ی طبقاتی در عرصه‌های ایدئولوژیک، با ظهور مذاهبی مانند زروانیان، مانویان و مزدکیان شد، از سوی دیگر با فزونی گرفتن بحران‌های اقتصادی به علت دریافت مالیات‌های سنگین برای جنگ‌های ایران و روم، مردم را به زیر خط فقر کشاند. دهقانان، پیشه‌وران، صنعتگران و تهی‌دستان شهری می‌بایست بار خوش‌گذرانی‌ها، حرم‌سراها و جنگ‌های بی‌حاصل شاهان ضد مردمی ساسانی را به دوش می‌کشیدند. ساسانیان با دولتی کردن دین و ایجاد مناسبات تولیدی کاست‌گرا و غارت هستی مردم، شرایط از میان رفتن جهان‌بینی زرتشتی و دودمان ساسانی و همه‌ی ایران را فراهم کردند. ایرانیان از سپاه غیر مجهز و حقیر اعراب شکست نخوردند بلکه زیر فشار

سنگین روبنای ضد انسانی و واپس‌گرا و مذهبی سرسپرده‌ی زمین‌داران بزرگ و دولتی از درون فرو ریختند. از آن نظام، تنها شکلی باقی مانده بود بی هیچ محتوایی، بدون پشتیبانی مردم، مردمی که شیوه‌ی کاست‌گرا و قتل عام‌های ایدئولوژیک آن‌ها را به حاشیه رانده بود. پشتوانه‌ی عمده و اساسی هر سیستم و ساختار اجتماعی، مردم آن است، تولیدگران آن. دیکتاتورها، مذاهب مردسالار ارتجاعی این واقعیت را درک نمی‌کنند و زمانی متوجه اشتباه خود می‌شوند که دیگر همه چیز از دست رفته است. در جهان‌بینی‌های ارزشمند ایرانیان (میترایبی، گات‌های زرتشت، مانویان، مزدکیان) مردم مورد اعتماد بودند و آن‌ها را یاور خداوند می‌دانستند، نه مشتی «عوام» که می‌باید هر موضوع ساده‌ای را برای‌شان معنا و تفسیر کرد، به گونه‌ای که بعضی مذاهب می‌پندارند: مردم صلاحیت شستن پشت‌شان را هم ندارند. باورهای ایرانی علاوه بر اعتماد به خرد انسان و واگذاری راه زندگی و دین به بینش و اندیشه‌ی او، برای زن/مادر حقوقی برابر با مرد قائل می‌شوند؛ ارزشی که تنها در باورها و مذاهب ایران باستان قابل مشاهده است. دوران ساسانیان برای حقوق زن فاجعه‌بار بود. زنان اکثر امتیازات‌شان را از دست دادند و به برده‌ی خانگی یا به یکی از هزاران عروسک‌های حرم‌سراهای ثروتمندان تبدیل شدند. ولی با این وجود نسبت به زن امروز، زن قرن بیست‌ویکم، امتیازات زیادی داشتند.

شرق‌شناس معروف آقای کریستن‌سن در کتاب خود **پادشاهی ساسانیان** چنین نقل می‌کند: "رفتار مردان نسبت به زنان در ایران باستان، انسان را در دوران دور گذشته به یاد رفتار نزاکت‌آمیز زمان حال می‌اندازد. دوشیزگان در آن دوران نه تنها به وظایف خانوادگی آشنا می‌شدند بلکه اصول اخلاق و قوانین اوستا را نیز فرا می‌گرفتند. آن‌ها چه در اجتماع و چه در زندگی خصوصی پس از رسیدن به سن بلوغ از آزادی عمل برخوردار بودند."

زن مبلغ مکتب مانی

«... اینک به چند آگهی متأخر از گفته‌های مارکوس کشیش کلیسای پورفیر (فورفورئوس) مقدس در غزه می‌پردازیم. مارکوس می‌نویسد که در غزه زنی بود به نام ژولیا که «به اشاعه کفر و زندق‌هی دهشتبار مانویان اشتغال داشت»...^{۵۲} «مردمان از او پی‌روی کردند و هواخواهان وی چندان بسیار گشت که فراخواندن او به گفت‌وگو و سگالش در کلیسای بزرگ، ضرور می‌نمود...»^{۵۳}

«در اوایل سده‌ی بیستم میلادی هیئت‌های باستان‌شناسی روسی، آلمانی و فرانسوی، و نیز دانشمندان انگلیسی در سین کیانگ اسناد و مدارکی از مانویان به دست آوردند که تنها به زبان‌های ایرانی میانه (پارتی، فارسی میانه، سغدی و ...) نبود بلکه مدارکی نیز به زبان‌های اویغوری و چینی به دست آمد... و نیز در مصر بخش‌هایی از آثار مانی کشف شد.»^{۵۴}

شروع فروپاشی کاست دینی - دولتی ساسانیان

اصلاحات دینی بنیان‌گذار دولت ساسانی، اردشیر بابکان و روحانیون بزرگ و بدعت‌گذار زرتشتی به خصوص کرتیر، در طول سال‌ها حکومت این خاندان، باعث شد، مذهبی انسانی که در اعماق جان‌ها جای داشت، به ابزاری حقیر برای حاکمان ستمگر تبدیل شود.

۵۲ نقل از تمدن ایران ساسانی تألیف ولادیمیر گریگوریوویچ لوکوتین ترجمه عنایت رضا صفحات ۱۲۶-۱۲۵

۵۳ همان، صفحه ۱۲۶

۵۴ همان منبع صفحه ۶۰

«کرتیر برای برقراری ترور و جهالت مذهبی در ایران از همه‌ی امکانات برخوردار بود. او کلیه‌ی «امور مذهبی» را در اختیار شخص خود داشت، ... تفسیر و تأویل اراده‌ی اهورامزدا ویژه‌ی کرتیر بود. دولت ساسانی با سرعت به تئوکراسی نزدیک می‌شد... از او چهار کتیبه‌ی بزرگ در محلی که پیش از او تنها جایگاه کتیبه‌های شهریاران ایران بود، به جا مانده است.^{۵۵} بدین صورت، دریافت مالیات‌های ویرانگر امری الهی تلقی شد. اگر در دوره‌ی پارت‌ها، مجلس ریش‌سفیدان یا مهستان می‌توانست اختیارات شاه را محدود یا حتا او را عزل کند، در دوره‌ی ساسانیان به همت روحانیون، اصلاحات مذهبی نو، هاله‌ی تقدس به گرد وجود شاه و اشراف کشیده شد. مذهب از مردم فاصله گرفت و در پیرامون قدرت دولتی خیمه زد، تا به صورت چماق الهی، ابزار دست فئودال‌ها شود. اختلافات اجتماعی به تضادهای آستی‌ناپذیر بدل شدند. اشکال اجتماعی تحت تأثیر نیروهای متخاصم درونی، در حال گسیختن و فروپاشی بودند. ابتدا زروانیان برای مقابله با این واپس‌گرایی، جهان‌بینی خود را که بازگشت به ارزش‌های انسانی - اخلاقی گذشته بود، مطرح کردند ولی جامعه نیازمند جهان‌بینی جامع‌تری بود. مانی و باورهای صلح‌دوستانه‌اش که تلفیقی از مذاهب بزرگ و مطرح آن زمان (زرتشتی، بودایی و مسیحی) بود، با نگرشی ریاضت‌طلبانه و ناامیدانه نسبت به آینده‌ی هستی، وارد عرصه‌ی برخورد‌های اجتماعی شد؛ جهان‌بینی‌ای که به صلح و دوستی بین ملت‌ها و مذاهب اعتقاد داشت. مکتب مانی پس از مذهب میتراپی دومین جهان‌بینی ایرانی بود که ابعادی بین‌المللی یافت. از شمال افریقا تا اروپا و اعماق آسیا، طی طریق کرد و بانی جنبش‌های بزرگ دهقانان و

صنعتگران و پیشه‌وران شهری علیه فئودالیسم شد. در نگرش مانویان خدای بودایی، مسیحی و زرتشتی دارای ارزش و احترامی هم‌تا ارزیابی می‌شده، تا بدین وسیله دوستی، صلح و برابری مردمان جهان تبلیغ شود. در حقیقت هسته‌ی سکولاریسم ایرانی مجدداً توسط مانی پی ریخته شد. اعتقادی که در هر دیاری فرم فرهنگی آن سرزمین را به خود می‌گرفت ولی با حفظ ماهیت صلح‌دوستانه و مردمی جهان‌بینی مانی. مانی توسط سیستم کاست‌گرا به قتل رسید و مانویان تحت تعقیب قرار گرفتند. سرکوب، خفقان، قتل عام هرگز نمی‌تواند راه حل نهایی بحران‌های اجتماعی باشد. گسیختگی‌های تاریخی - فرهنگی ناشی از استبدادهای خون‌ریز باعث شده، حکام ستمگر هزاران بار این واقعیت را تجربه کنند، ولی باز دستان مارگزیده‌ی ابله‌شان را در همان سوراخ فرو کنند.

مزدکیان

سرکوب خونین، ایرانیان مبارز را، هرگز از پای در نمی‌آورد زیرا آن‌ها از دیرباز معتقد بودند، خداوند تنها خالق زیبایی، راستی و داد است. تاریکی و پلشتی و دروغ‌زاییده‌ی اراده‌ی اهورامزدا نیست. جهل و ناهنجاری بیداد و نامردمی آفریننده‌ی دیگری دارد که می‌باید با او مبارزه کرد. خلق پویای ایرانی این بار با پرچم سرخ مزدکیان قد بر افراشتند. باوری عینی‌تر، با امید و اعتقاد راسخ به پیروزی نهایی داد بر بیداد، نور بر تاریکی و خرد بر جهل. جهان‌بینی‌ای که هوشیارانه به این شناخت رسیده بود که علل ناهنجاری‌های اجتماعی در بنیان‌های اقتصادی جامعه است، در مالکیت بزرگ زمین توسط اقلیتی ستمگر و توزیع بیدادگرانه‌ی نعم

مادی است، در تحقیر انسان، زن/مادر و به‌بند کشیدن آن‌ها در زندان‌هایی خصوصی به نام حرم‌سراها است.

از این رو توزیع عادلانه‌ی «خواستۀ زن» در شعارهای آن‌ها تبلیغ شد. جنبش توانست زمانی محدود، بهار انسانی را به مردم ایران هدیه بدهد. انبارها غله با کمک مردم مصادره و بین گرسنگان توزیع شد. صاحبان قدرت و روحانیت دولتی، برنامه‌ی قتل عام وسیع زحمت‌کشان را تدارک دیدند. ایران‌زمین بار دیگر با خون تولیدگران مبارز آب‌یاری شد، تا باور آزادگی و داد، سینه‌به‌سینه ده‌ها قرن در قلب دهقانان و زحمت‌کشان ایرانی حفظ شود. مرکزیت فئودالی کاست‌گرا ظاهراً مستحکم شد ولی واقعیت چیز دیگری بود. واپس‌گرایی به مرزهایی کشیده شد که اشراف و شاهان ساسانی مردم را با سگ قیاس می‌کردند و اعتقاد داشتند: می‌باید مردم را مانند سگان خواهنده‌ی نان نگه داشت تا فرمان ببرند.

چو بی گنج باشی نباید سپاه	ترا زیردستان نخوانند شاه
سگ آن به که خواهنده‌ی نان بود	چو سیرش کنی دشمن جان بود ^{۵۶}

پیروزی بر دادخواهان مزدکی باعث تحکیم پایه‌های بیداد شد. روند قدرت دینی - دولتی در شکل به انسجام رسید، ولی در عمق، تضادهای آشتی‌ناپذیر پنهان و خاموش راه خود را می‌رفتند. تجاوز خارجی آن‌هم از جانب خلقی که در حد این تهاجم نبود، پوسیدگی استبداد دینی ساسانی را عیان کرد. بدون پشتیبانی مردم، از خون «پاک اشراف» جز فروپاشی کاری بر نیامد. مردم، تماشاگر تلاشی اشراف آریایی و سقوط ایران‌زمین

شدند. در حالی که ستم، وطن آن‌ها را به خاموشی کشانده بود، نمی‌دانستند این بیگانه‌ی متجاوز با یاسای عشیره‌ای اموی‌اش علاوه بر استثماری شدیدتر از ساسانیان، مالیات‌های مضاعفی را به نام جزیه از آنان خواهد گرفت، تا تن به فرهنگ و آیین بیگانه بدهند. مردم نمی‌دانستند که مکتب جدید زنان و کودکان‌شان را به بردگی خواهد برد و خودشان را گردن خواهد زد.

برای اطلاع خواننده‌ی عزیز گوشه‌ای از فرهنگ و باورهای انسانی ایرانیان قبل از ساسانیان در هنگام جنگ را یادآور می‌شوم.

چو رفتی کمر بسته‌ی کارزار	بگو درز فرمود پس شهریار
نگردانی ایوان آباد، پست	نگر تا نیازی به بیداد، دست
چنان ساز کش از تو ناید زیان	کسی کوبه جنگت نبندد میان
سپنجست گیتی و بر ما گذر	که نپسندند از ما بدی، دادگر
مکن تیز دل را، بآتش سری	چو لشکر سوی مرز توران بری
ز یزدان نیکی دهش، یاد کن ^{۵۷}	به هر کار با هر کسی داد کن

*

که آن کس که پوشیده دلرد به کوی	ز پوشیده‌رویان بیچید روی
که دشمن شود دوست از بهر چیز	ز چیز کسان سر بتابید نیز
که جویند بر بی‌گناهان گزند ^{۵۸}	نیاید جهان آفرین را پسند

ولی جهان‌بینی عشیره‌ای، زنان و کودکان را به بردگی برد.

مقدمه‌ای بر نگرش شاهنامه نسبت به زن

اگر با نگرشی انتقادی به تاریخ مبارزات مردم کشورمان نظری بیفکنیم، شاهد خیانت وسیع و درازمدت مکتب‌دیده‌های مان خواهیم شد که عامل عمده و اساسی تداوم استعمار قرون وسطایی خلفای اموی و عباسی بوده‌اند. آن‌ها برای نگهداری از منافع اقتصادی خود و طبقه‌شان (فئودال‌ها و اشراف) یا به منظور کسب امتیاز اقتصادی از غارتگران متجاوز به قیمت چشم‌پوشی از قربانی شدن زنان و مردان زحمت‌کش ایرانی و تصرف سرزمین باستانی مان، از هیچ خیانت و جنایتی کوتاهی نکردند. نمونه‌ی کوچکی از این خیل خودفروشان طبقات بالایی جامعه، افشین شاهزاده سرسپرده‌ی خلفا است که پس از پایان تاریخ مصرف‌اش به دست اربابان‌اش به قتل رسید. خالد بن برمک مغز متفکر و سازمان‌دهنده ساختار دولتی عباسیان، امام محمد غزالی ایدئولوگ مذهب رسمی خلفا برای مبارزه با دگراندیشان، خواجه نظام‌الملک برنامه‌ریز و سرسپرده‌ی سلجوقیان، رشیدالدین فضل‌الله بزرگ فئودال تاریخ و اندیشه‌ورز و سازمان‌دهنده دولت‌های مغول برای غارت باقی‌مانده‌های ایرانیانی که از حمله‌ی ددمنشانه‌ی مغول جان سالم به در برده بودند. در سوی دیگر دهقانان، صنعتگران، پیشه‌وران و تهی‌دستان شهری و مکتب‌دیده‌هایی

ایران دوست یا از قاعده‌ی جامعه که تحت تأثیر افیون باورهای خرافی نبودند و همیشه سدی بزرگ در مقابل حاکمیت بیگانگان ایجاد می‌کردند؛ سدی که از خون شیرزنان و بزرگ‌مردان ایرانی لبریز می‌شد. در حقیقت تولیدکنندگان در دفاع از وطنی که به‌وسیله اشراف و فئودال‌ها و مکتب‌دیده‌های طبقات بالایی جامعه فروخته شده بود، با همه‌ی وجودشان صف‌آرایی و مبارزه می‌کردند. بیست سال مبارزه‌ی خونین با متجاوزان بیگانه در قرن‌های اول و دوم هجری و شکست تحقیرآمیز آن‌ها بهترین سند این مدعاست.^{۵۹}

سکولاریسم نوع ایرانی که از اوایل ساسانیان با اصلاحات دینی - دولتی زیر شلاق تمرکزگرایی فئودالی و روحانیون دین‌فروش قرار گرفته بود، به شکست انجامید. این نگرش انسانی به دگراندیشان نتوانست بار دیگر مطرح شود زیرا مذهب جدید، دینی دولتی و انحصارطلب بود، از این رو اعتقادات کور (ایمان) جای آن باور انسانی را گرفت. در قبال آن همه‌ی اندیشمندان - سرسپردگان طبقات بالایی جامعه که خود و دانش و وطن‌شان را به رایگان به بیگانه فروختند، دانشمندان آزادی‌خواهی چون ابوالقاسم فردوسی وجود داشت که برای پاس‌داری از ارزش‌های انسانی، آزادی، صلح، داد و احترام به حقوق زنان^{۶۰} با سال‌ها رنج و تنگ‌دستی تاریخ ماقبل‌اسلام ما را از میان کتاب‌های باقی‌مانده از تهاجم قبایل عقب‌مانده گرد آورد. او پس از سال‌ها بررسی و تحقیق، تاریخ جهان‌بینی ایرانیان را در قالب و بستر اسطوره برای ما باقی گذاشت. اگر توجه کنیم

۵۹ به کتاب دو قرن سکوت استاد عبدالعسین زرین کوب مراجعه شود.

۶۰ در باورهای شاهنامه، در ایران قبل از ساسانیان یک زن می‌توانست به خواستگاری مرد برود (رودابه). می‌توانست مانند منیژه مرد

دلخواهش را برهاید. یا در جنگ شرکت کند و مانند یک پهلوان به جنگ تن به تن برود چون گردآفرید. یا فرماندهی سپاه شود چون

(گردبه) خواهر بهرام چوبینه و ...

که در دوره‌ی نگارش شاهنامه چه استبداد و سرکوب مذهبی (سلطان محمود غزنوی سنی) بر جامعه حاکم فرما بوده و چه انسان‌های بی‌گناهی تنها به جرم دگراندیشی به بدترین وضع ممکن به قتل می‌رسیدند، هم عظمت کار فردوسی را درک می‌کنیم و هم علت انتخاب فرم اسطوره را برای بیان تاریخ.

شاهنامه ارزش‌های انسانی - اجتماعی فراموش‌شده‌ی مادران و پدرانمان را به بستر اعتقادات جامعه برگرداند تا از زبان پهلوانان‌اش داد، آزادی اندیشه (رستم و اسفندیار) و صلح و دوستی بین ملت‌ها (داستان سیاوش) را فریاد زده باشد. خرافه‌پرست‌ها که در تمام طول تاریخ بشریت، مانع رشد و تکامل خرد و دانش و توسعه‌ی علمی - صنعتی بوده‌اند، نقش ضد انسانی‌شان را در ایران با قدرت و توان بیش‌تری پیاده می‌کنند. آن‌ها ارزش‌های انسانی را به ریش‌خند می‌گیرند و شاهنامه را افسانه‌ی ساخته‌ی ذهن ناسیونالیستی ایرانی اعلام می‌کنند ولی حادثه‌ی بزرگ تاریخ رخ داد. همان‌گونه که بخشی از کتاب مانی در سرزمین چین کشف شد، در سال‌های ۱۳۰۰-۱۳۰۴ شمسی بیست هزار لوح میخی ایلامی توسط یک گروه باستان‌شناس امریکایی در تخت جمشید کشف گردید. با کمال تأسف می‌باید گفت، خوشبختانه این لوح‌ها از ایران خارج شدند، بدین جهت تا به حال از میان نرفته‌اند. حدود ۵ هزار لوح آن بررسی و ترجمه شده‌اند و چندین کتاب در این رابطه تألیف شده است. یکی از این کتاب‌ها در دوران اصلاحات آقای خاتمی تحت عنوان **از زبان داریوش به فارسی برگردانده شد**. این لوح‌ها اسناد حسابداری خزانه‌ی داریوش شاه هستند. از این رو بهترین مستندات جدید را برای بررسی و تحقیق مناسبات تولیدی آن دوران در اختیار دانشمندان قرار می‌دهند. این لوح‌ها می‌گویند در دو هزار و پانصد سال پیش در ایران، اگر چه نظام، طبقاتی بود، دولت رفاه

وجود داشته است؛ آن ضرورتی که ساختار سرمایه‌داری در قرن بیستم، از وحشت سوسیالیسم بدان تن داد و اینک پس از شکست سوسیالیسم در حال برچیدن آن است. لوح‌ها می‌گویند: زنان حق اشتغال و حق اشتغال پاره‌وقت داشتند. برای زنان شاغل و بچه‌دار مهد کودک وجود داشته، مرخصی زایمان و پس از زایمان یکی از حقوق زنان بوده است. به هر حال این لوح‌های میخی مدارک عینی، دردسترس و مطالعه‌اند تا نشان دهند اگر در یونان باستان پلوتارک Plutarc می‌نویسد: "زنان ایرانی معمولاً در امور اجتماعی دخالت می‌کردند و در جنگ‌ها و نبردها شرکت داشتند" به نقل از جنبش حقوق زنان در ایران اثر الیز ساناریان ترجمه‌ی نوشین احمدی خراسانی دیگر یک نقل قول از سده‌های دور تاریخ نیست که بتوان در مورد صحت آن تردید کرد بلکه گوشه‌هایی کوچک از واقعیت مناسبات اجتماعی آن زمان ایران زمین بوده است. وقتی این مستندات را با نگرش‌های انسانی شاهنامه‌ی فردوسی، به خصوص در مورد حقوق زنان، قیاس می‌کنیم به این حقیقت می‌رسیم که شاهنامه فردوسی دیگر یک افسانه، اسطوره یا یک خیال‌پردازی هنرمندانه نیست بلکه تاریخ واقعی جهان‌بینی‌های مردم ایران است که در فرم اسطوره و بر بستر افسانه سروده شده است. اسطوره بستری برای بیان ارزش‌هایی است که امروز هم در دستور کار بشریت پویاست. آرمان‌هایی بشردوستانه که انسان آزاده بدان دست نیافته است. پهلوانان شاهنامه قدرت‌شان در خشونت و فیزیک بدنی‌شان نیست بلکه در قدرت خرد و جهان‌بینی آنهاست، باورهایی که به حقوق ملت‌ها، زنان و اقلیت‌های مذهبی احترام می‌گذاشت و با آنها برابر برخورد می‌کرد. شاهنامه بر خلاف آثار ادبی دیگر ملت‌ها، پهلوانان‌اش تنها مردان نیستند، پهلوانان زن شاهنامه چه در میدان جنگ (گردآفرید، گردیه) و هنرهای رزمی و چه در عرصه‌ی دانش و خرد کم‌تر از هیچ

مردی نیستند. علاوه بر این، انسان‌های اندیشمند با ارزش‌های بشردوستانه و پهلوان، هم در میان جنس‌ها، زن و مرد و هم در میان ملت‌ها، ایرانی و غیرایرانی به یکسان وجود دارد. با نگرش فرهنگ باستانی ایرانی که شاهنامه به زیبایی بدان پرداخته، دانش و هنر و پهلوانی مختص ایرانیان نیست و این باارزش‌ترین جنبه‌های مرقی شاهنامه فردوسی است. از این رو سیاوش و رستم به صلح و تعامل با ملت‌های دیگر اعتقاد داشتند.

مادر کی خسرو همسر سیاوش همراه با دو جنگ‌جوی بزرگ در فرار از سرزمین توران، در حالی که توسط سپاهیان افراسیاب تعقیب می‌شوند، حماسه‌ای آفرید که سپاهیان حرفه‌ای دشمن ناتوان از انجام آن بودند. او در فصل آب‌های خروشان بهاره، از رودخانه‌ای که تنها با کمک قایق‌های بزرگ می‌شد از آن عبور کرد، بدون کمک کسی سواره عبور می‌کند. مادر فریدون برای مخفی کردن فرزندش از دست آدم‌کشان ضحاک، از ایران تا هند را در میان کوه و جنگل به تنهایی می‌پیماید. فداکاری منیژه برای نجات جان بیژن و صرف‌نظر کردن از زندگی شاهانه، از خودگذشتگی جریره مادر فرود بر جسد فرزندش، نبرد تن‌به‌تن گردآفرید پهلوان با سهراب جوان سردار تجاوزگر بیگانه به ایران‌زمین یا فرمان‌دهی سپاه بهرام چوبینه توسط خواهرش گردیه و جنگ با سپاه خاقان چین و نبرد تن‌به‌تن گردیه با پهلوان سپاه چین. آری شاهنامه یکی از استثنای‌ترین آثار ادبی - حماسی تاریخ جهان و ایران است که در همه‌ی حماسه‌هایش زن را به خوبی دیده و ارزش‌های او را به زیبایی و شایستگی بیان کرده است. در هر جای شاهنامه، از زن به خوبی یاد نشده است، در حقیقت دیدگاه‌های مردسالارانی را منعکس کرده که در نهایت در عمل کرد اجتماعی، این باورهای ارتجاعی نفی شده است.

دوران حکومت جمشیدشاه

به روایت شاهنامه‌ی فردوسی، جمشید با اکتشافات و اختراعات^{۶۱} باعث تحولات بزرگی در کشور شد. رونق اقتصادی و رفاه، جامعه را فرا گرفت. او که انسانی پویا بود، معیارهای گذشتگان را برای پاسخ‌گویی به شرایط جدید اجتماعی کافی نمی‌دید. در انتخاب و خلق جهان‌بینی جدیدی دچار لغزش شد. روحانیون در اتحاد با اشرافی که در سیر تحولات اجتماعی دوره‌ی جمشید نقش اقتدار‌گرایانه‌ی خود را از دست داده بودند، از شاه بیگانه (ضحاک) برای حمله به ایران دعوت به عمل آوردند و با همکاری و کمک به متجاوزان، جمشید را به قتل رساندند و کشور را در اختیار شاهی جنایت‌کار قرار دادند. دوران شکوه‌مند رفاه و آبادانی به فقر و ستم و نیستی تبدیل شد. ضحاکیان برای از میان‌بردن آخرین افراد خانواده‌ی جمشید، همه‌ی ایران را جست‌وجو می‌کردند و حتا کودکان وابسته به خانواده‌ی او را به قتل می‌رساندند. از این‌رو فرانک مادر فریدون که شاهد قتل همسرش بود، برای نجات جان فرزند (فریدون) به سوی مرزهای هندوستان فرار می‌کند. زن/مادر به تنهایی همه‌ی رنج‌ها و سختی‌های این فرار را تحمل می‌کند.

خردمند مام فریدون چو دید	که بر جفت او بر چنان بد، رسید
فرانک بدش نام و فرخنده بود	به مهر فریدون دل آگنده بود
پر از داغ دل، خسته‌ی روزگار	همی رفت پویان بدان مرغزار

*

ببرم پی از خاک جادوستان	شوم تا سر مرز هندوستان
-------------------------	------------------------

بیاورد فرزند را چون نوند
یکی مرد دینی بر آن کوه بود
فرانک بدو گفت کای پاکدین
بدان کین گران‌مایه فرزند من
ترا بود باید نگهبان او
چو مرغان برای تیغ کوه بلند
که از کار گیتی بی‌اندوه بود
منم سوگواری ز ایران‌زمین
همی بود خواهد سر انجمن
پدروار لرزنده بر جان او^{۶۲}

فرانک می‌باید بدون اتکا به کسی از مقابل یک سپاه متجاوز که در تعقیب او و فرزندش بود، بگریزد. زن/مادر با قدرت و نیرویی فراتر از دشمن، با عشق، همه‌ی دانش و خرد و توان خود را به کار می‌گیرد و بر دشواری‌ها غلبه می‌کند. فریدون بزرگ و برومند می‌شود. جوان پرشور و بی‌تجربه فکر می‌کند به تنهایی و با نیروی فردی می‌تواند ضحاک را نابود کند. مادر با خردمندی او را هدایت می‌کند و به او می‌آموزد برای مقابله با یک سیستم، مبارزه‌ی فردی فرآیندی جز نیستی و تباهی به بار نمی‌آورد.^{۶۳}

فریدون پس از آگاهی از جنایات و مصیبت‌هایی که بر سر ملت ایران و خاندان او آمده، چنین می‌گوید:
کنون کردنی کرد جادوپرست
بیویم به فرمان یزدان پاک
ورا برد باید به شمشیر دست
بر آرم ز ایوان ضحاک، خاک

پاسخ مادر اندیشمند به فرزند جوان:
بدو گفت مادر که این رأی نیست
جهاندار ضحاک با تاج و گاه
جز اینست آیین پیوند و کین
ترا با جهان سربه‌سر پای نیست
میان بسته فرمان او را سپاه
جهان را به چشم جوانی مبین

۶۲ شاهنامه فردوسی چاپ ۱ صفحه ۵۸

۶۳ همان منبع جلد ۱ صفحه ۶۱

که هر کو نبیند جوانی چشید به گیتی جز از خویشان را ندید

فریدون راه مادر را می‌پذیرد، از این رو توانست با رهبری قیام مردم، استقلال ایران را به دست آورد.

فریدون شاه صاحب سه پسر شد، او قصد داشت سه خواهر را برای ازدواج با آنها پیدا کند. شاه یمن که دست‌نشانده‌ی ایران بود دارای سه دختر بود که بسیار آنها را دوست می‌داشت. وقتی نماینده‌ی فریدون شاه برای خواستگاری دخترانش به نزدش رسید، با نارضایتی مجبور به پذیرش این خواست شد. عشق و علاقه‌ای که به فرزندان داشت و دوری اجباری و همیشگی که به او تحمیل شده بود، همه‌ی ناهنجاری‌های مردسالاری او را بیرون می‌ریزد و این چنین اظهار نظر می‌کند:

ز کینه به دل گفت شاه یمن که از آفریدون بد آمد به من
به از من که هرگز مبادم میان که ماده شد از تخم نره کیان
به اختر کس آن دان که دخترش نیست چو دختر بود روشن‌اخترش نیست^{۶۴}

فردوسی که نمی‌تواند نگرش نادرست شاه یمن را به دلیل ازدست‌دادن فرزندان بپذیرد، تنها به دلیل امانت‌داری آن را بیان می‌کند. ولی به این نگاه مردسالارانه در صفحه بعدی این‌گونه پاسخ می‌دهد:

چو فرزند را باشد آیین و فر گرامی به دل هر چه ماده چه نر^{۶۵}

پس از خیانت دو برادر (سلم و تور) و قتل برادر کوچک‌تر که شاه ایران بود، مردم، زن و مرد به شور و مشورت می‌پردازند.

۶۴ جلد ۱ شاهنامه فردوسی چاپ مسکو صفحه ۸۹

۶۵ جلد ۱ همان منبع صفحه ۹۰

سراسر همه کشور از مرد و زن به هر جای کرده یکی انجمن^{۶۶}

بر اساس این نگرش، انجمن یا اجتماعات مردمی تنها مختص مردان با نخبگان نیست. در فرهنگ انسانی ایران باستان مشاوره و رای‌زنی برای تصمیمی بزرگ هم حق زن است و هم مرد. این آن گوهر مفقودشده است، گم‌شده در باتلاق جهل و خرافه‌پرستی که با ساسانیان آغاز شد و با حکومت‌های اموی و عباسی تا به امروز تداوم یافت. تضاد حیرت‌انگیزی است؛ دیروز با سنت‌ها و فرهنگ انسانی - سکولار، با احترام به حقوق زن و امروزمان با واپس‌گرایی و سرکوب دگراندیش.

فریدون که فرزند و جانشین‌اش را از دست داده، با تولد نوه‌اش که یک دختر است این چنین اظهار نظر می‌کند:

چنین است کز پاک مام و پدر یکی شاخ شایسته آمد به بر^{۶۷}

فریدون که خود بنیان‌گذار آیین مهرپرستی است (به نقل از شاهنامه) مادر را حتا بیش از پدر ارج می‌نهد. در آیین میتراپی یا مهرپرستی، الهه‌ی قدرتمند آن، میترا، «الهه‌ی داد»، زن است. در این مکتب، اوست که به هستی جان می‌بخشد و زاینده‌ی حیات است. در این جهان‌بینی که در دورانی طولانی جهان‌گیر شده بود، زن مقامی در خور شخصیت اقتصادی - انسانی‌اش داشت. گوشه‌ای از جهان‌بینی مردمی میتراپی از زبان منوچهرشاه، نوه‌ی فریدون:

چو فرزند را باشد آیین و فر گرامی به دل هر چه ماده چه نر

۶۶ ص ۱۰۷ جلد ۱ همان منبع

۶۷ ص ۱۰۸ جلد ۱ همان منبع

هر آن کس که در هفت کشورزمین	بگردد ز راه و بتابد ز دین
نماینده‌ی رنج درویش را	زبون داشتن مردم خویش را
برافراختن سر به بیشی و گنج	به رنجور مردم نمایند رنج
همه نزد من سربه‌سر کافرنند	وز اهریمن بدکنش بدتر اند ^{۶۸}

معیار این جهان‌بینی از زبان منوچهرشاه، نفی سودجویی و مال‌اندوزی و ارج‌نهادن به مردم است نه زبون‌دانستن آن‌ها.

الگوی زن اندیشمند ایرانی «عشق رودابه»

برای شناخت بیش‌تر رودابه و باورهای منطقی او، می‌باید با زال آشنا شویم. سام پهلوان بزرگ ایران‌زمین صاحب فرزند پسری می‌شود که همه‌ی موهایش سپید است یا به قولی (پیرانه‌کودک) است. بر اساس باورهای آن روزگار، کودک شوم است و اهریمنی و نازیبا، از این‌رو سام کودک را در کوه رها می‌کند. کودک توسط سیمرغ نگه‌داری می‌شود و طی ماجراهایی بزرگ و نیرومند می‌شود. پدر پشیمان شده، سال‌ها بعد فرزند را می‌یابد، نام زال را بر او می‌نهد و از او دعوت می‌کند به کسب دانش زمانه بپردازد. دانش و داد، دو ارزشی که پهلوان برای فرزند می‌گزیند.

سواران و مردان دانش‌پژوه
که یابی ز هر دانشی رامشی
همه دانش و داددادن بسیج^{۶۹}

کنون گرد خویش اندر آور گروه
بیاموز و بشنو ز هر دانشی
ز خورد و ز بخشش میلسای هیچ

و عملکرد زال در برآوردن خواست پدر:
 ز هر کشوری موبدان را بخواند پژوهید هر کار و هر چیز راند
 ستاره‌شناسان و دین‌آوران سواران جنگی و کین‌آوران
 چنان گشت زال از بس آموختن تو گفتی ستاره‌ست ز افروختن
 به رأی و به دانش به جایی رسید که چون خویشتن در جهان کس ندید^{۷۰}

معیار جهان‌بینی‌های ایرانی قبل از ساسانیان و اسلام برای یک الگوی انسانی - پهلوانی به معنای قدرت فیزیکی بدن و کسب فنون رزمی نیست بلکه یادگیری دانش‌های زمانه و توانایی‌های رزمی همراه با اعتقاد به داد (عدالت اجتماعی) است. زال جمع‌پویایی از این توانایی‌هاست و رودابه بدون توجه به ظاهر نازیبای زال، شیفته‌ی ارزش‌های انسانی او شده است و خواستگارش. از این‌رو برای جلب نظر زال ندیمه‌هایش را به دیدار زال می‌فرستد. ماجراهای دلنشین و زیبایی رخ می‌دهد و چالش‌هایی که بین سنت‌های خرافی شاه ایران و زال خردمند بر سر این ازدواج به وقوع می‌پیوندد، مبارزه‌ی خرافات و نوگرایی است. از سوی دیگر چالش یک پدر (شاه کابل، پدر رودابه) که به شدت مردسالار و کم‌خرد است با همسرش سیندخت که انسانی است بسیار هوشمند و خردمند و دخترش که با منطق و عشق در مقابل پدر می‌ایستد و قاطعانه خواست‌اش را مطرح می‌کند، این عشق، سنت‌های خرافی و افکار نو را به رزمی زیبا می‌کشانند و ارزش‌های سیندخت (مادر) و رودابه را از همه برجسته‌تر نشان می‌دهد.

۶۹ شاهنامه چاپ مسکو جلد ۱ ص ۱۵۴

۷۰ شاهنامه چاپ مسکو جلد ۱ ص ۱۵۴

دانش زن، سیندخت مانع از جنگ دو ملت می‌شود. شاه با نفرت و خشم به همسرش سیندخت دستور می‌دهد دختر را به نزدش بیاورند تا با شمشیر خون او را بریزد و این ننگ را از دامان شاه پدرسالار بزدايد. سیندخت پریشان به نزد رودابه می‌رود و از او می‌خواهد به نزد پدر برود و از او پوزش بخواهد شاید شاه از قتل او بگذرد. ولی رودابه عاشق است و انسانی بادانش، از این رو مرگ را شیرین‌تر از التماس و تسلیم می‌داند. آرایش می‌کند و زیباترین لباس‌هایش را می‌پوشد و با غرور و اعتمادبه‌نفس به سوی پدر می‌رود. پدر از این همه شجاعت و قدرت روحی شوکه می‌شود و تنها کاری که از دست‌اش بر می‌آید، گوش‌دادن به استدلال رودابه است.

نه از تاجداران ایران زمین	نه قیصر بخواهم نه فغفور چین
ابا بازوی شیر و با برز و یال	به بالای من پور سام است زال
مرا او به جای تن است و روان	گرش پیر خوانی همی گر جوان
همان دوستی از شنیده گزید	مرا مهر او دل ندیده گزید
به سوی هنر گشتم‌اش مهرجوی ^{۷۱}	برو مهربانم نه بر روی و موی

در قصه، افسانه و اسطوره‌ها، مهم، واقعی یا تخیلی بودن وقایع نیست بلکه ارزشمند، آن نگرش، آن آرمان انسانی، آن باور و اعتقادی است که در لابه‌لای ماجراها عرضه می‌شود، تا ارزش‌های انسانی فراموش‌شده‌ای را یا آرمانی بشردوستانه‌ای را زنده کند یا ارزش‌های موجود را ثبات بیش‌تری بخشد. در داستان‌های عاشقانه‌ی ایرانی، در منظومه‌ها و اسطوره‌هایی چون شاهنامه و ویس و رامین، زن، یک زیبای خجول که حتا شعاع خورشید

هم بر او نتابیده، نیست. او عاشقی است که برای به دست آوردن معشوق می‌رزد. زن ایرانی این حق را برای خود قائل است که همسرش را خود انتخاب کند. شجاعانه از اعتقاد و عشقش دفاع می‌کند، بدون وحشت از مرگ (رودابه). در این باورها، این زن است که به خواستگاری مرد می‌رود. او مرد مورد علاقه‌اش را می‌رباید (منیژه). این اوست، زن است که پای‌بند عشق و ارزش‌های انسانی است. شاهنامه به ارزش‌هایی از زن می‌پردازد که در هیچ اثر دیگر در جهان شاهد آن نیستیم. زن ایرانی کینه‌جوست.

زمانی که زن با وفاداری به خاطر همسر به دنبال هوس‌های او می‌رود، اما او به اندرونی یا حرم‌سرا می‌اندازدش تا در زندان ابد شاه با دیوارها زندگی کند، وفاداری را به دور می‌اندازد و حتا به عشق‌بازی با ناپسری اقدام می‌کند. این ناهنجاری زن، ناشی از شرایط غیر انسانی است که همسر مردسالار با بی‌وفایی و تحقیر زن، برای‌اش تدارک دیده است و او کینه‌جویانه بدون عقب‌نشینی تا پای مرگ پیش می‌رود (سودابه). عشق غیراخلاقی سودابه پاسخی کینه‌جویانه به خیانت مرد است که برای خود یک‌طرفه این حق را قائل می‌شود که همسران متعدد و حرم‌سرا داشته باشد. این عشق ممنوع، مبارزه‌ای است علیه فرهنگ و سنت نرسالارانه که حقوق زن را لگدمال می‌کند؛ مبارزه‌ای کور و ناآگاهانه که همه ارزش‌های انسانی را پای‌مال می‌کند.

سیندخت مادر اندیشمند رودابه از راز عشق رودابه آگاه می‌شود و خود را نکوهش می‌کند زیرا همسرش یک مردسالار واپس‌گراست و او از عاقبت این عشق در هراس است.

همه رازهایش به مادر بگوی

ستمگر چرا گشتی ای ماهروی

بدین نام بد دادخواهی نیاد چو من زادمم دخت هرگز مباد^{۷۲}

مادر از سنت‌شکنی رودابه در اندیشه شده، ولی دختر مادر را قانع و آرام می‌کند، سیندخت داستان این عشق را برای مهرباب، شاه کابل بیان می‌کند. پدر شمشیر از نیام می‌کشد تا دخترش را به قتل برساند.

مرا گفت چون دختر آمد پدید بیایدش اندر زمان سر برید
نکشتم بگشتم ز راه نیا کنون ساخت بر من چنین کیمیا
به سیندخت فرمود پس نامدار که رودابه را خیز پیش من آر^{۷۳}

و سیندخت به رودابه:

کنون زود پیرایه بگشای و رو به پیش پدر شو به زاری نبو^{۷۴}

پاسخ رودابه به مادر:

بدو گفت رودابه، پیرایه چیست به جای سرمایه بی‌مایه چیست
روان مرا پور سام است جفت چرا آشکارا نباید نهفت
به پیش پدر شو چو خورشید شرق به یاقوت و زر اندرون گشت غرق
بهشتی بد آراسته پرنگار چو خورشید تابان به خرم بهار
پدر چون ورا دید خیره بماند جهان‌آفرین را نهانی بخواند
بدو گفت ای شسته‌مغز از خرد ز پرگوه‌ران این کی اندر خورد
که با اهرمن جفت گردد پری که مه‌تاج بادت مه‌انگستری
چو بشنید رودابه آن گفت‌وگوی دژم گشت و چون زعفران کرد روی^{۷۵}

۷۲ ص ۱۸۴ جلد ۱ همان منبع

۷۳ ص ۱۸۸ جلد اول همان منبع

۷۴ ص ۱۹۰ جلد ۱ همان منبع

از سوی دیگر شاه ایران این ازدواج را خوش‌یمن نمی‌داند و به سام دستور لشکرکشی برای نابودی کابلستان را صادر می‌کند. مهرباب ترسیده و خشمگین چنین می‌گوید:

همه خشم رودابه بر وی براند	بر آشفت و سیندخت را پیش خواند
که با شاه گیتی مرا پای نیست.	بدو گفت کاکنون جزاین رأی نیست
کشم زارتان بر سر انجمن	که آرمت با دخت ناپاک تن
برآساید و رام گردد زمین ^{۷۶}	مگر شاه ایران از این خشم و کین

مردسالار، ناتوان در دانش و خرد، مرگ و نابودی را بر می‌گزیند و زن هوشیار و بادانش به چاره‌اندیشی می‌پردازد:

دل چاره‌جوی اندر اندیشه بست	چو بشنید سیندخت بنشست پست
که بُد، ژرف‌بین و فزاینده رای ^{۷۷}	یکی چاره آورد از دل به جای

شاهنامه در همین دو بیت، زن را در قیاس با مرد «ژرف‌بین و فزاینده‌رای» می‌داند. این نگاه، این نگرش واقع‌بینانه به زن و ارزش‌هایش، فرآیند یک فرهنگ و سنت انسانی است که بشر امروز به صورت یک آرمان در جست‌وجوی آن است.

سیندخت داوطلب می‌شود که به ملاقات سام برود و سپاه آماده‌ی جنگ را دعوت به صلح کند. شاه کابل که برتری و خرد همسر را می‌شناسد، می‌پذیرد. در این دیدار هوشمندی و دانش سیندخت،

۷۵ ص ۱۹۱ جلد ۱ همان منبع

۷۶ ص ۲۰۷ - جلد ۱ همان منبع

۷۷ ص ۲۰۷ جلد ۱ همان منبع

فرمانده‌ی سپاه ایران را به حیرت می‌اندازد و سام نیز، زیباترین پاسخ را به سیندخت می‌دهد تا معیارهای انسانی فرهنگ ایرانی عیان گردد. سیندخت برای رفتن به نزد سام با لباس مردانه آماده می‌شود:

چو شد ساخته کار، خود بر نشست	چو گردی به مردی، میلن را بیست
یکی ترک رومی به سر بر نهاد	یکی باره، زیر اندرش همچو باد
بیامد گرازان به درگاه سام	نه آواز داد و نه بر گفت نام ^{۷۸}

سخن‌ها چو بشنید ازو پهلوان	زنی دید با رأی و روشن‌روان ^{۷۹}
----------------------------	--

و پاسخ سام به سیندخت:

شما گر چه از گوهر دیگرید	همان تاج و اورنگ را، در خرید
چنین لست گیتی وزین ننگ نیست	ابا کردگار جهان، جنگ نیست ^{۸۰}

قیاس این نگرش اجتماعی - انسانی ایرانیان با باورهای امروزی که یک دگراندیش را از همه‌ی حقوق اجتماعی محروم می‌کند و حتا مقدسین الهی چنین باورهایی، حکم اعدام گروهی آن‌ها را صادر می‌کنند، قابل توصیف نیست. در این پاسخ کوتاه سام، دنیایی ارزش انسانی نهفته است. ارزش‌هایی که تنها با انقلاب کبیر فرانسه، بشریت توانست خود را به آن نزدیک ببیند؛ استثنایی گوهر جهان‌بینی ایرانیان. آری هر ملتی، هر مذهبی، هر عقیده و هر خلقی حق دارد صاحب تاج و اورنگ یا استقلال و

۷۸ ص ۲۱۰ جلد ۱ همان منبع

۷۹ ص ۲۱۳ همان منبع

۸۰ ص ۲۱۳ همان منبع

آزادی باشد. در این گفت‌وگوی صلح، یک سوی آن، زنی است اندیشمند و پهلوانی در عرصه‌ی ارزش‌های انسانی و در سوی دیگر پهلوانی بزرگ و فرماندهی سپاهی آماده‌ی نبرد که باور و مذهب انسانی میتراپی را نمایندگی می‌کند، جنگ به صلح و چالش سنت‌ها و خرافات با نوگرایی، به پیروزی اندیشه‌های خلاق و نو می‌انجامد. جدایی‌ها به زندگی مشترک دو جوان باخرد، بدل می‌شود. آن‌گاه که سیندخت در عرصه‌ی بزرگ زندگی و نبرد، سرافراز، صلح ملت‌ها را هدیه می‌آورد، حتا پدرسالار که شمشیر از نیام کشیده بود تا مادر و دختر را قربانی حفظ حکومت‌اش کند، به خرد و دانش زن اعتراف می‌کند. آری انسان این‌چنین است، اگر بخواهد می‌تواند مسخ را، از خودبیگانگی را که برآیند اعتقادات واپس‌گرایی مال‌اندوزان است، از میان ببرد.

سخنان مهراب پس از پیروزی خردمندان زن، سیندخت:

بدو گفت کای جفت فرخنده‌رای	بیفروخت از رأیات این تیره‌جای
به شاخی زدی دست کاندز زمین	برو شهریاران کنند آفرین ^{۸۱}

بخش دیگری از شاهنامه که به رودابه می‌پردازد، زایمان دشوار اوست که جان‌اش را به خطر انداخته. در این قسمت گوشه‌ای از پیشرفت پزشکی در آن دوره را بیان می‌کند. شاید اکثر زنان ایرانی نداند که عمل سزارین را باید، رستم‌زاد نامید زیرا رستم پهلوان بزرگ ایرانی، قبل از سزار بدین صورت به دنیا آمد.

رستم‌زاد

فرزند رودابه بزرگ‌تر از اندازه‌ی معمول می‌شود، زال از مربی و پرورش‌دهنده‌اش سیمرغ که در واقع دانشمندی بود که با شاگردان‌اش در کوه مسکن گزیده بود تقاضای کمک می‌کند و او این چنین راهنمایی می‌کند.

یکی مرد بینادل پر فنون
زدل بیم و اندیشه را پست کن
نباشد ورا ز درد آگهی
همه پهلوی ماه در خون کشد
زدل دور کن ترس و تیمار و باک

بیاورد یکی خنجر آب‌گون
نخستات به می، ماه رامست کن
بکافد تهی‌گاه سرو سهی
و زو بچه‌ی شیر بیرون کشد
وز آن پس بدوز آن کجا کرد چاک

همه دیده هر خون و خسته‌روان
که کودک ز پهلوی کی آید برون

بدان کار نظاره شد یک جهان
فروریخت از مژه سیندخت خون

مر آن ماه‌رخ را به می کرد مست
بتابید مر بچه را سر ز راه
که کس در جهان این شگفتی ندید
به دارو هم درد بی‌پوختند
ز می خفته و هس ازو رفته بود^{۸۲}

بیامد یکی موبدی چرب‌دست
بکافید بی‌رنج پهلوی ماه
چنان بی‌گزندش برون آورید
همان درد‌گاهش فرو دوختند
شبان‌روز مادر ز می خفته بود

عشق‌های سودابه، زشت و زیبا

در شاهنامه شاهد عشق سودابه به سیاوش هستیم که فاجعه آفرید. عشق بیمارگونه‌ای که در حقیقت انتقامی بود از ناهم‌سری پدرسالار که زن را تحقیر می‌کند و از او مانند یک کالای مصرفی بهره می‌برد و بعد به سراغ کالای تازه‌تر می‌رود. سودابه گذشته‌ای توأم با فداکاری و ازجان‌گذشتگی داشت آن هم به خاطر همان ناهم‌سر به نام کاووس شاه. شاهنامه صادقانه، گذشته‌ی این زن اسطوره‌ای را زیبا می‌سراید. با بررسی این گذشته، فردوسی نشان می‌دهد آن‌چه باعث لغزش‌های سودابه شده است، شخصیت او نیست بلکه زندگی بدون عشق، بدون دوست‌داشتن، بدون روابط انسانی‌ای است که در عمل نوعی بردگی خانگی است. زشتی‌ها و ناهنجاری‌های سودابه در زندگی مشترک با کاووس بنا شده است. در حقیقت همزیستی با انگل، عاقبتی جز زردی و پژمردگی نخواهد داشت و در نهایت، نیستی. ولی هنرمندان و تاریخ‌نویسان مردسالار بدون بررسی علل و چندوچون واقعیت‌ها تنها با نقد رفتار ناهنجار، یک‌جانبه و غیر منصفانه زن را محکوم می‌کنند. در حالی که هر مرد در طول زندگی نرانه‌ی خود به دفعات آلوده به این‌گونه ناهنجاری‌ها می‌شود ولی برای زن، هرگز چنین اتفاقی نباید بیفتد. این‌گونه نگرش به مناسبات زن و مرد، در حقیقت مولد خفقان و دیکتاتوری خانگی است که تأثیرش روی افراد متفاوت است، عده‌ای را به تسلیم و بردگی وا می‌دارد و عده‌ای را، به شورش. سودابه‌ی تیزهوش و پرشور، بردگی و تسلیم را نمی‌تواند، بپذیرد. سودابه، زیبا است و کاووس شاه، خواهان او. پدر سودابه مخالف است، ولی در مقابل قدرت کاوس شهامت بروز مخالفت را ندارد. از این رو تدارک یک توطئه را می‌بیند، تا شاه را در جشن اسیر کند. ولی سودابه از نقشه‌ی پدر آگاه می‌شود و برای نجات کاووس شاه این خبر را به او می‌دهد. ولی

کاووس خودرأی توجه نمی‌کند و باعث می‌شود خود و بزرگان سپاهش اسیر شوند. سودابه با پدرش مخالفت می‌کند و می‌خواهد با همسرش کاووس به زندان بیفتد و او را نیز به زندان می‌اندازند.

به بالا بلند و به گیسو کمند
زبانش چو خنجر، لبانش چو قند
بهشتی ست آراسته پرنگار
چو خورشید تلبان به خرمبهار^{۸۳}

بدانست سودابه رای پدر
که با سور پرخاش دارد به سر
به کلوس کی گفت کاین رای نیست
تورا خود به هلملوران جای نیست
تو را بی‌بهانه به چنگ آورند
نباید که با سور جنگ آورند
ز بهر من است این همه گفتوگوی
تورازین شدن لئه آید به روی^{۸۴}

اعتراض سودابه به ریاکاری پدر:

که سودابه را باز جای آورند
سراپرده را زیر پای آورند
چو سودابه پوشیدگان را بدید
ز بر جامه‌ی خسروی بر درید
به مشکین کمند اندر آویخت چنگ
به فندق گلان را به خون داد رنگ
بدیشان چنین گفته کاین کارکرد
ستوده ندارند مردان مرد
چرا روز جنگ‌اش نکردند بند
که جمله‌ش زره بود و تخت‌اش سمند
جدایی نخواهم ز کاوس گفت
چو کاووس را بند باید کشید
و گرچه احد باشد او را نهفت
بگفتند، گفتار او با پدر
مرا بی‌گنه سر ببايد برید
به حبس‌اش فرستاد نزدیک شوی
پراز کین شدش سر، پراز خون جگر
نشستن به یک خانه با شهریار
جگرخسته لز غم، به خون شسته روی
پرستنده او بود و هم غمگسار^{۸۵}

۸۳ ص ۱۳۲ جلد ۲ همان منبع در وصف سودابه

۸۴ ص ۱۳۴ همان منبع

سودابه در سختی‌هایی که امیدی به زندگی نبود، غمگسار کاووس شد، با او زندانی کشید، شریک رنج‌هایش شد ولی همین زن با این همه از خودگذشتگی، چه بر سرش آوردند که به خیانت دست می‌زند، دروغ می‌گوید و توطئه‌چینی می‌کند. پاسخ این چراها را باید در زندگی زن دربار، زن حرم‌سرا جست‌وجو کرد. باتلاق اندرونی مانند باتلاق نمکی است که همه چیز را در خود فرو می‌برد و ذره‌ذره وجود قربانی را تسخیر می‌کند.

خواستگاری ته‌مینه از رستم

در سنت‌ها و فرهنگ ایرانیان قبل از اسلام و قبل از ساسانیان، چون تفاوتی از نظر ارزش، بین زن و مرد وجود نداشت، از این رو خواستگاری زن از مرد دلخواه‌اش، نشانی از تحقیر یا کوچک‌شمردن زن در میان نبود. فردوسی به زیبایی این نگرش انسانی - اجتماعی را در داستان‌های حماسی - عاشقانه‌ای مانند زال و رودابه، رستم و ته‌مینه و بیژن و منیژه به زیبایی سروده است و بر آن مهر تأیید زده است.

در سوگ‌نامه رستم و سهراب، ته‌مینه، مادر سهراب که شیفته‌ی خصوصیات انسانی رستم است، خود به دیدار رستم می‌رود و از او تقاضای ازدواج می‌کند:

ته‌مینه به رستم:

تو را ام کنون، گر بخواهی مرا	نبیند جز این مرغ و ماهی مرا
یکی آنک بر تو چنین گشته ام	خرد را ز بهر هوا گشته ام

و دیگر که از تو مگر کردگار
چو رستم بدانسان پری چهره دید
نشاند یکی پورم اندر کنار
ز هر دانشی نزد او بهره دید
بفرمود تا موبدی پر هنر
بیاید بخواهد ورا از پدر^{۸۶}

با کمال تأسف در اوائل قرن بیستویکم در فرهنگ و سنت‌های موجود کشورمان که مرده‌ریگ فرهنگی عقب‌مانده و وارداتی است، زن، در حالی که در چند کفن سیاه پیچیده شده، با شرم و حیا در حالی که سرش را پایین انداخته، فقط سکوت می‌کند تا بزرگ‌ترها... این ویژگی‌های ارتجاعی، ساخته‌ی مردان شهوت‌پرستی است که زن را یک وسیله برای ارضای خود می‌دانند و یک برده‌ی خانگی. یک انسان آزاده هرگز نمی‌تواند یک موجود توسری‌خور و تسلیم را تحمل کند. تهمینه با اعتمادبه‌نفس و شهامت ابراز عشق می‌کند و از کسی که او را در شأن خود می‌داند، خواستگاری می‌کند. فرهنگ و سنت‌های ایرانی، زن را آزاده می‌داند، از این‌رو برخورد این‌چنینی تهمینه، امری طبیعی و شایسته قلمداد می‌شود، و فردوسی با ستایش از ارزش‌هایش (ز هر دانشی نزد او بهره دید) آن را مهر تأیید می‌زند.

زن ایرانی در میدان رزم با دشمن مهاجم گردآفرید

جنگ ایران و توران با حمله تورانیان به فرمان‌دهی سهراب شروع شد. قلعه‌ی مرزبانی ایرانیان به نام گره‌دهم به فرمان‌دهی یک خواهر و برادر بر سر راه این تهاجم بود. برادر به نام هجیر، در نبرد با سهراب شکست

می خورد و برای حفظ جان خود، تن به همکاری با دشمن می دهد. زن، دختر، خواهر، از خیانت برادر به شدت خشمگین می شود. لباس رزم می پوشد و به نبرد پهلوان بزرگ سهراب می رود، تا خیانت برادر را با دلاوری پاسخ دهد.

بداندیش و گردن کش و نامدار	یکی خواهرش بود گرد و سوار
که سالار آن انجمن گشت کم	چو آگاه شد دختر گره دهم
همیشه به جنگ اندرون نامدار	زنی بود برسان گردی سوار
زمانه ز مادر چنین ناورید	کجا نام او بود گردآفرید
که شد لاله رنگاش به کردار قیر	چنان ننگاش آمد ز کار هجیر
نبود اندر آن کار جای درنگ	بپوشید درع سواران جنگ
بزد بر سر ترگ رومی گره	نهان کرد گیسو به زیر زره
کمر بر میان بادپایی به زیر	فرود آمد به کردار شیر
چپ و راست جنگ سواران گرفت ^{۸۷}	به سهراب بر تیرباران گرفت

در این نبرد سهراب می تواند این شیرزن را از اسب بر زمین بیندازد، کلاه خود از سر گردآفرید می افتد و گیسوان اش او را لو می دهد. سهراب با دیدن گیسوان گردآفرید به حیرت می افتد. او تصور نمی کرد پهلوان روبه روی او یک زن باشد. از این که می دید به سرزمینی تهاجم برده که زنان اش چون مردان می رزمند، شگفت زده شده بود. گردآفرید از این شیفتگی و حیرت سهراب استفاده می کند، و با حيله و قول همکاری به پهلوان دشمن، مشروط بر بازگشت به قلعه، خود را رها می سازد. به قلعه بر

می‌گردد و همه‌ی قلعه‌نشینان را آماده‌ی فرار می‌کند و خود رهبری این عملیات و رساندن خبر حمله‌ی دشمن به مرز را به عهده می‌گیرد. پیران و بزرگان قلعه نبرد گردآفرید و حيله‌اش را این‌گونه قدردانی می‌کنند:

بگفتند، کای نیک‌دل شیرزن	پر از غم بد از تو، دل انجمن
که هم رزم جستی، هم افسون‌ورنگ	نیامد ز کار تو، بر دوده ننگ
بخندید بسیار گردآفرید	بباره بر آمد سپه بنگرید ^{۸۸}

برای این‌که دریابیم چه عوامل اجتماعی توانسته این چنین زن‌های فرهیخته‌ای را به جامعه عرضه کند، بهتر است نگرشی به شیوه‌ی آموزش و پرورش آن مناسبات بیندازیم. خواهیم دید، در کنار آموزش رزمی، پرورش ذهنی با یادگیری علت‌ها و معلول‌ها متداول بوده است. پرورش توانایی‌های پهلوانی بدون آموزش شناخت، کافی نیست. در آن مناسبات، درک و یادگیری چندی و چونی، کمی و کیفی پدیده‌ها یک ضرورت بود. باید داد و بیداد را در هر زمان تعریف کرد. آری! برای هم‌گامی با پیشرفت و تکامل اجتماعی، انسان نمی‌تواند در روند رزم آشتی‌ناپذیر تضادهای مستقل یا غیر جانب‌دار باقی ماند. این شیوه، هم‌گامی با نیروهای میرنده‌ی اجتماعی است.

آموزش سیاوش توسط رستم

تهمت بردش به زابلستان

سواری و تیر و کمان و کمند

نشستگاه مجلس و می‌گسار

نشستگاه‌اش ساخت بر گلستان

عنان و رکیب و چه و چون و چند

همان باز و شاهین و کار شکار

ز داد و ز بیداد و تخت و کلاه
هنرها بیاموختاش سر به سر
سخن گفتن رزم و راندن سپاه
بسی رنج برداشت و آمد به بر^{۸۹}

آموزش رستم

یکی داستان زد بر او پیلتن
خرد باید و گوهر نامدار
چه این گوهران را به جا آورد
که هر کس که سر بر کشد ز انجمن
هنر یار و فرهنگش آموزگار
دلاور شود پر و پا آورد^{۹۰}

مترادف بودن آبادی با داد در جهان‌بینی انسانی ایرانی

از ایشان جهان یکسر آباد بود بدان‌گه که اندر جهان داد بود^{۹۱}

ماهیت یا جوهر جهان‌بینی ایرانی، در این کوتاه خلاصه می‌شود، بالندگی را در کسب خرد و هنر، دلاوری را در ارزش‌های فرهنگی، توسعه و آبادانی را، در داد یا مناسبات اجتماعی بشردوستانه می‌دانستند.

چند اظهار نظر ضد زن در شاهنامه

سیاوش که بدون مادر در دامان رستم بزرگ شده بود، با وجود همه‌ی ارزش‌هایش در مورد زن به طور کلی، همان قضاوتی را داشت که در حرم‌سرای پدرش دیده بود. از این رو وقتی پدر (کاووس‌شاه) از او می‌خواهد به حرم‌سرا برای دیدار خواهرانش برود چنین می‌گوید:

^{۸۹} ص ۱۰ جلد سوم همان منبع

^{۹۰} ص ۱۷۹ جلد سوم همان منبع

^{۹۱} ص ۱۰۵ جلد ۱ همان منبع

چه آموزم اندر شبستان شاه به دانش زنان کی نمایند راه

با توجه به نگاه شاهنامه به آموزش و زن، این باور سیاوش در حقیقت نقدی بر شیوهی حرمسرداری و پیامد این مناسباتِ ضد بشری که انسانی مسخ شده است.

فردوسی اگر چه با این نگرش موافق نیست، برای حفظ امانت‌داری و طرح همه‌ی دیدگاه‌ها، آن را بیان می‌کند. سیاوش جوان، با تجربه‌ی ناچیز زندگی، با دیدن رفتار ناهنجار نامادری نمی‌تواند جزء را از کل و استثنا را از قاعده جدا کند. او جوان‌تر از آن است که به عمق مسئله‌ی زن، حرم‌سرا، و زندگی سالم خانوادگی، احترام و حقوق برابر برای زن بیندیشد. سیر زندگی در شاهنامه، پس از سودابه، شیرزنانی را به صحنه‌ی نبرد ابدی، داد و بیداد، راستی و دروغ می‌آورد، که هر کدام برای رد کردن دیدگاه‌های ارتجاعی مردسالاران کافی است. هم‌چون فرنگیس، همسر سیاوش، جریره مادر فرود، گردیه خواهر بهرام چوبینه که فرماندهی سپاه پس از مرگ برادر بود.

مردم پس از قتل سیاوش، پهلوان عرصه‌ی دفاع و صلح، اندیشمندی که چون استادش رستم الگوی همه ارزش‌های بشردوستانه است، با درد و رنج، چنین کاوس شاه را - شاهی زن‌باره و بی‌خرد که چندین بار کشور را تا پای نابودی پیش برده بود - دشنام می‌دهند.

از اندیشه‌ی خرد و شاه سترگ	بیامد به ما بر زیانی بزرگ
کسی کاو بود مهتر انجمن	کفن بهتر او را ز فرمان زن
سیاوش به گفتار زن شد به باد	خجسته زنی کو ز مادر نژاد ^{۹۲}

این، دشنام‌گویی مردسالارانی است که نه می‌خواهند علت این ناهنجاری را بدانند و نه منافع فردی‌شان اجازه می‌دهد منصفانه قضاوت بکنند. یک استثنا را که آن‌هم فرآیند مناسبت ناهنجار مردسالاری‌ست معیار قرار می‌دهند، تا همه‌ی زن‌ها را نفی کنند. و از خود نمی‌پرسند آیا در میان مردان زنده‌تر از این لغزش، به مراتب بیش‌تر وجود نداشته است؟ پس از این وقایع دردناک که اثرات اجتماعی آن، در شکلی تغییر یافته و امروزی‌شده، هر سال در یک ماه، جامعه را می‌لرزاند (مراسم عاشورا) سیر تحولات روندی را می‌پیماید که باز شیرزنانی مبارز و خردمند، تاریخ اسطوره‌ای مبارزات زنان را زینت می‌بخشند.

فرنگیس همسر سیاوش و مادر کیخسرو

ز مشک سیه بر سرش افسرست	به بالا ز سرو سهی برتر است
خرد را پرستار دارد به پیش ^{۹۳}	هنرها و دانش ز اندازه بیش

دفاع فرنگیس در پیشگاه پدرش شاه توران، از سیاوش:

خروشان به سر بر همی ریخت خاک	به پیش پدر شد پر از درد و باک
چرا کرد خواهی مرا خاکسار	بدو گفت کای پره‌نر شهریار
همی از بلندی نبینی نشیب	دلت را چرا بستی اندر فریب
که نپسندد این دور هور و ماه ^{۹۴}	سر تاجداران مبر بی‌گناه

فرنگیس لباس رزم می‌پوشد، و آماده جنگ و گریزی نابرابر، برای نجات فرزند.

^{۹۳} ص ۹۵ جلد سوم همان منبع

^{۹۴} ص ۱۴۹ جلد سوم همان منبع

گیو، پهلوان بزرگ ایران، برای یافتن خانواده‌ی سیاوش مخفیانه و به‌تنهایی به سرزمین دشمن می‌رود. با پیدا کردن همسر و فرزند سیاوش، آماده‌ی بازگشتی مخاطره‌آمیز و دشوار به سوی ایران می‌شوند.

فرنگیس را نیز کردند یار	نهانی بر آن بر نهادند کار
که هر سه به راه اندر آرند روی	نهان از دلیران پر خاشجوی
فرنگیس گفت ار، درنگ آوریم	جهان بر دل خویش تنگ آوریم ^{۹۵}

مشورت دو پهلوان با فرنگیس برای فرار:

چون نزد فرنگیس رفتند باز	سخن رفت چندی ز راه دراز
بدان تا نهانی بود کارشان	نباشد کسی آگه از رازشان ^{۹۶}

تمجید گیو پهلوان، از زن، از فرنگیس خردمند و شجاع:

ببوسید پیش‌اش زمین پهلوان	بدو گفت کای مهتر بانوان
زمین از تو گردد بهار بهشت	سپهر از تو زاید همی خوب و زشت
فرنگیس ترکی به سر بر نهاد	برفتند هر سه به کردار باد
سوی شهر ایران نهادند روی	فرنگیس و شاه و گو جنگ‌جوی ^{۹۷}

زن بیدار و هوشیار، در پاسداری ابدی از زندگی، سایه‌اش مادرگونه

آرامش‌بخش خفتگان

نشسته فرنگیس بر پاسگاه	به دیگر کران خفته بد، گیو و شاه
فرنگیس ز آن جایگه بنگرید	درفش سپهدار توران بدید ^{۹۸}

۹۵ ص ۲۰۸ جلد سوم همان منبع

۹۶ ص ۲۱۱ جلد سوم همان منبع

۹۷ ص ۲۱۲ همان منبع جلد ۳

در نبردی نابرابر، این سه گرد، بر پیشگامان نیروی دشمن پیروز می‌شوند و پیران پهلوان بزرگ توران اسیر گیو می‌شود. ولی فرنگیس آزادی پیران را تقاضا می‌کند، زیرا او انسانی است آزاده و باخرد. زن، در لحظات حساس مرگ و زندگی، از زندگی انسانی دفاع می‌کند و انتقام و کینه‌توزی را به دور می‌ریزد.

فرنگیس را دیده‌ی پر ز آب	زبان پر ز نفرین افراسیاب
به گیو آن زمان گفت کای سرفراز	کشیدی بسی رنج راه دراز

چنان دان که این پیر سر پهلوان	خردمند و راد است و روشن‌روان
پس از داور دادگر رهنمون	بدان کو رهانید ما را ز خون ^{۹۹}

زن دوش‌به‌دوش مرد، پهلوان، دشوارترین آزمون‌ها را پشت سر می‌گذارد. عبور شجاعانه‌ی فرنگیس، بدون کمک‌گرفتن از کسی همراه با لباس سنگین رزم، از جیحون خروشان که سپاهیان با کشتی از آن عبور می‌کردند.

به آب اندر افکند خسرو، سیه ^{۱۰۰}	چو کشتی همی راند تا بازگاه
پس او، فرنگیس و گیو دلیر	نترسد ز جیحون و زان آب شیر
بهاران و جیحون و آب روان	سه جوشن ور و اسپ و برگستوان ^{۱۰۱}

۹۸ ص ۲۱۷ جلد سوم همان منبع

۹۹ ص ۲۲۲ جلد سوم همان منبع

۱۰۰ - اسپ سپاه «شبیگیر»

۱۰۱ ص ۲۲۸ جلد سوم همان منبع

اعتماد به خرد و رای زن در مشورت با او، خطاب فرود سیاوش به جریره:
بدو گفت رای تو ای شیرزن درفشان کند دوده و انجمن^{۱۰۲}

مرگ بر بالین فرزند، دلاوری جریره برای این که اسیر دشمن نشود:
یکی آتشی جریره فروخت همه گنج‌ها را به آتش بسوخت
یکی تیغ بگرفت زن پس به دست در خانه‌ی تازی اسپان بست^{۱۰۳}

به بالین فرزندش فرود که زخمی است و در حال مرگ می‌آید:
بیامد به بالین فرخ فرود یکی دشنه با او چو آب کبود
دورخ را به روی پسر بر نهاد شکم بر درید و برش جان بداد^{۱۰۴}

بقیه زن‌ها نیز برای این که اسیر دشمن نشوند خود را از دژ پرت
کردند:

پرستندگان بر سر دژ شدند همه خویشتن بر زمین بر زدند

زن بادانش، باخرد، زنی که جامعه به او ارج می‌نهد و پرورش‌اش
می‌دهد، هرگز ارزش‌های انسانی را برای حفظ جان رها نمی‌کند بلکه جان
را بر سر آرمان‌ها و ارزش‌ها می‌نهد. شاهنامه‌ی فردوسی چکیده
جهان‌بینی‌های بشردوستانه ایرانی است، با محتوایی بسیار پیشرو که
امروزه مدرنیته مدعی آن است و در عین حال زن‌نامه‌ی شیرزنانی است
که تاریخ نرّانه از بیان آن وحشت دارد.

۱۰۲ ص ۴۰ ج ۴ همان منبع

۱۰۳ ص ۶۵ ج ۴ همان منبع

۱۰۴ ص ۶۵ ج ۴ همان منبع

مقدمه‌ی بیژن و منیژه

فردوسی در وصف شب بی‌خوابی‌اش و زنی که از نظر او «بتی مهربان»
و قابل پرستش است، چنین می‌گوید:

نبد هیچ پیدا نشیب از فراز	دلم تنگ شد زان شب دیرباز
بدان تنگی اندر بجستم ز جای	یکی مهربان بودم، اندر سرای
خروشیدم و خواستم زو چراغ	برفت آن بت مهربان‌ام ز باغ
بدو گفتم ای بت نیم، مرد خواب	یکی شمع آر، چون آفتاب

بدان سروبن گفتم ای ماه‌روی	یکی داستان امشب‌ام، باز گوی
بپیمای می تا یکی داستان	بگویمت از گفته‌ی باستان ^{۱۰۵}

در داستان‌های عاشقانه‌ی ایرانی، زن عروسکی مفعول که حتا از خود شرم می‌کند، نیست. او انسانی است با همه‌ی نیازهای انسانی و حقوقی که برای خود قائل است. لذا زمانی که آن‌چه را می‌خواهد، می‌یابد، در تلاش برای به‌دست‌آوردن‌اش، تردیدی به خود راه نمی‌دهد.

منیژه چو از خیمه کردش نگاه	بدید آن سهی‌قد لشکرپناه
به رخسارگان چون سهیل یمن	بنفشه گرفته دو برگ سمن
فرستاد مر دایه را چون نوند	که رو زیر آن شاخ سرو بلند
به پرسش که چون آمدی ایدرا	بیایی بدین بزمگاه اندرا؟
پیام منیژه به بیژن بگفت	همه‌روی بیژن چو گل بر شکفت ^{۱۰۶}

پیام منیژه:

گر آبی خرامان به نزدیک من
منیژه بیامد گرفتاش ببر
می سالخورده به جام بلور
چو هنگام رفتن فراز آمدش
بیفروزی این جان تاریک من
گشاد از میاناش کیانی کمر
برآورده با بیژن گیو شور
به دیدار بیژن نیاز آمدش

بفرمود تا داروی هوش بر
پرستنده آمیخت با نوش بر^{۱۰۷}

بیژن را بی هوش می کند و با کمک دایه در صندوق جای می دهد و
وارد کاخ یا شبستان افراسیاب می کند، جایی که دیگر امکان رفتن بیژن
غیرممکن می شود. پس از مدتی این راز برملا می شود و افراسیاب این
چنین خشم اش را بیان می کند.

به دست از مژه خون مزگلن برفت
کرا کز پس پرده دختر بود
کرا دختر آید به جای پسر
ز کار منیژه دل اش خیره مانده
بر آشفت و این دلستان باز گفت
اگر تاج دارد بداختر بود
به از گور داماد ناید به در
قراخان سالار را پیش خواند^{۱۰۸}

گناهی مرا اندرین بوده نیست
نبینی کزین بدهنر دخترم
همان نام پوشیده رویان من
منیژه بدین کار آلوده نیست
چه رسوایی آمد به پیران، سرم
ز پرده بگسترده بر انجمن

۱۰۶ ص ۱۹ ج پنجم همان منبع

۱۰۷ ص ۲۱ ج ۵ همان منبع

۱۰۸ ص ۲۳ ج ۵ همان منبع

کزین ننگ تا جاودان بر سرم بخندد همی کشور و لشکر^{۱۰۹}

پس از به بند کشیدن و به چاه انداختن بیژن، منیژه را نیز از کاخ بیرون کردند

منیژه برهنه به یک چادرا برهنه دو پای و گشاده سرا
کشیدش روان تا بلن چلهسار دو دیده پر از خون و رخ جویبار^{۱۱۰}



چه از کوه خورشید سر بر زدی منیژه ز هر در، همی نان چری
همی گرد کردی به روز دراز به سوراخ چاه آوریدی فراز
به بیژن سپردی و بگریستی بران شوربختی همی زیستی^{۱۱۱}

بیژن پس از شنیدن خبر آمدن بازرگانان ایرانی (رستم) تردید دارد
منیژه را نزد رستم بفرستد و این منیژه را دل گیر می کند زیرا برای بیان
رازش می خواهد او را سوگند بدهد.

بگویم سراسر تو را داستان چو باشی به سوگند هم داستان
که گر لب بدوزی ز بهر گزند ز نانوا زبان کم بماند ببند
منیژه خروشید و نالید زار که بر من چه آمد بد روزگار
دریغ آن شده روزگاران من دل خسته و چشم باران من
بدادم به بیژن تن و خان و مان کنون گشت بر من چنین بدگمان
همان گنج دینار و تاج گهر به تاراج دادم همه سربه سر
پدر گشته بیزار و خویشان ز من برهنه دوان بر سر انجمن

۱۰۹ ص ۲۷ جلد ۵ همان منبع و ص ۲۱ جلد ۵ همان منبع

۱۱۰ ص ۳۳ ج ۵ همان منبع

۱۱۱ ص ۳۴ ج ۵ همان منبع

جهان‌ام سیاه و دو دیده سپید
تو داناتری ای جهان‌آفرین^{۱۱۲}

ز امید بیژن شدم ناامید
بپوشد همی راز بر من چنین

پشیمانی بیژن از خطای‌اش:

ز من کار تو جمله هر کاستی‌ست
ایا مهربان یار و هوشیار جفت
که مغزم به رنج اندرون شد تهی^{۱۱۳}

بدو گفت بیژن همه راستی‌ست
چنین گفتم اکنون نبایست گفت
سزد گر به هر کار پندم دهی

این جهان‌بینی شکوهمند و انسانی است که در پاسخ هوشیارانه و منطقی منیژه اشتباه خود را اصلاح می‌کند و از او، از زن، راهنمایی می‌خواهد.

منیژه برای نجات بیژن رستم را می‌یابد و رستم منیژه را ستایش می‌کند، نه نقد. فردوسی هرگز نه در مورد منیژه و نه رودابه، قلم به نقد آن‌ها نمی‌پردازد بلکه با ستایش از فداکاری‌های‌شان در عمل آن‌ها را تأیید می‌کند زیرا در روند حل مسایل جنسی و مناسبات زن و مرد هرگز نباید امتیازی برای یک طرف قائل شد در حالی که دیگری را از آن محروم کرد. جهان‌بینی ایرانی دارای این ماهیت بود. مانند ازدواج خودسرزنی در باور زرتشتی: هرگاه دختر و پسری بدون اجازه‌ی والدین و با وجود مخالفت آن‌ها قصد زندگی مشترک داشته باشند، موبد باید آن‌ها را به عقد در بیاورد، به‌رغم مخالفت والدین در این میان تنها امتیازی که از دست می‌دهند، سهم ارث از خانواده است و بس.

۱۱۲ ص ۶۸ ج ۵ همان منبع

۱۱۳ ص ۶۸ ج ۵ همان منبع

منیژه بیامد به کردار باد
ز بیژن به رستم پیامش بداد
چو بشنید گفتار آن خوبروی
کزان راه دور آمده پوی پوی

بدانست رستم که بیژن سخن
گشادست بر لاله‌ی سروبن
ببخشود و گفتارش که ای خوبچهر
که یزدان تو را زو مبراد مهر^{۱۱۴}

زنی دیگر از میان باورها، انسانی مبارز، با بینش و خرد، فرهیخته و برتر از اندیشه‌های نژادپرستانه، کتایون دختر شاه روم که در انتخاب همسر آزاد گذاشته می‌شود و او از میان اشراف و افسران و بزرگان قوم به یک مرد بیگانه دل می‌بندد و از ثروت و تاج و تخت می‌گذرد و بر این‌گزینش پای می‌فشارد:

یکی بود مهتر، کتایون به نام
خرمند و روشن‌دل و شادکام^{۱۱۵}

پدر مخالف انتخاب کتایون است و باورش را این‌گونه بیان می‌کند:
چنین داد پاسخ که دختر مباد
که از پرده عیب آورد بر نژاد
هم او را و آن را که او برگزید
به کاخ اندرون سر بیاید برید^{۱۱۶}

اسقف با قتل دو جوان مخالفت می‌کند:

سقف گفت کاین نیست کاری گران
که پیش از تو بودند چندی سران
تو با دختری گفتی، انباز جوی
نگفتی که رومی سرافراز جوی

۱۱۴ ص ۶۸-۶۹ جلد ۵ همان منبع

۱۱۵ ص ۲۱ جلد ششم همان منبع

۱۱۶ ص ۲۷ ج ۶ همان منبع

مردسالار، دختر یا زن را تا زمانی عزیز می‌دارد و قابل احترام می‌داند که از حدود باورهای مرد «نر» پا فراتر نهد و نه زمانی که زن شجاعانه در مقابل چون‌وچندی فرسوده‌ی لاتغیر، بر می‌خیزد و «نه» می‌گوید. ولی در شاهنامه که گردآورده‌شده‌ی اعتقادات ایران‌زمین است، ماهیت زن، هوشمندی و خرد است. او در زمان ایستادگی و مبارزه با توت‌های ارتجاعی هرگز به دلیل مصلحت، پا پس نمی‌گذارد و شیرزن گونه بر «نه» خود پا می‌فشارد.

گشتاسب که ولی‌عهد ایران است ولی کسی از ماهیت‌اش اطلاع ندارد، در شگفت از انتخاب کتایون چنین می‌گوید:

چنین گفت با دختر سرفراز	که ای پروریده به نام و به ناز
ز چندین سر و افسر نامدار	چرا کرد رای‌ات مرا خواستار
غریبی همی برگزینی که گنج	نیابی و با او بمانی به رنج
از این سرفرازان همالی بجوی	که باشد به نزد پدرت آبروی ^{۱۱۷}

گشتاسب نیز با قضاوتی کاسب‌کارانه به انتخاب کتایون می‌نگرد. او که خود برای تاج و تخت از کشورش ایران مهاجرت کرده، نمی‌تواند ارزش‌های انسانی کتایون را درک کند زیرا در خرد ناچیزش نمی‌گنجد که کسی تخت و تاج را رها کند، زندگی محقری را به جای آن برگزیند، تنها به خاطر دوست‌داشتن، به خاطر عشق. ولی زن آگاهانه پاسخ می‌دهد:

کتایون بدو گفت کای بدگمان	مشو تیز با گردش آسمان
چو من، با تو خرسند بلشم به بخت	تو افسر چرا جویی و تلج و تخت ^{۱۱۸}



کتایون می آورده هم چون گلاب همی خورد با شوی، تا گله خوب^{۱۱۹}

قیصر روم پس از اطلاع یافتن از اشتباه خود، به خانه‌ی محقر کتایون آمد.

همان‌گه نشست از بر بادپای	به پوزش بیامد بر پاک‌رای (کتایون)
بسی آفرین کرد فرزند را	و آن پاک‌دامن خردمند را
بدو گفت قیصر که ای مامروی	گزیدی تو اندر خور خویش، شوی ^{۱۲۰}

در شاهنامه، مردسالار دشنام‌گوی در نهایت می‌باید به خطای خود اعتراف کند و پوزش بخواهد زیرا روند تحولات و چالش‌های اجتماعی، بی‌محتوایی باورهای نرسالاری را عیان می‌کند.

پهلوان‌زنی دیگر، به روایت شاهنامه

پهلوانی تنها در توانایی‌های رزمی نیست، در حالی‌که زنان در این زمینه هم نشان دادند، کم‌تر از مردان نیستند. زن در تهاجم دشمنی کینه‌توز، با اعتماد به نفسی کم‌نظیر و با قدرت روانی فوق‌العاده با لباس مبدل از میان سپاهیان مهاجم و مست از پیروزی، عبور می‌کند و راه بیابان‌ها را پیش می‌گیرد. پس از حمله‌ی دشمن و تصرف بلخ، لهراسب در

۱۱۹ ص ۲۴ همان منبع جلد ششم

۱۲۰ ص ۴۸ جلد ششم همان منبع

نبرد کشته می‌شود. حمله، غافلگیرانه بود و دشمن توانست شهر را در اختیار بگیرند. همسر خردمند مه‌راسب برای رساندن خبر حمله‌ی دشمن، لباس سربازان ترک را می‌پوشد و از بلخ تا سیستان می‌تازد تا وطن را آماده‌ی دفاع کند.

زنی بود مه‌راسب را هوشمند	خردمند و ز بد زبان‌اش به بند
ز آخر، چمان بارهای بر نشست	به کردار ترکان میان‌را ببست
از ایران ره سیستان بر گرفت	از آن کارها مانده اندر شگفت
نخفتی به منزل چو برداشتی	دو روزه به یک روزه بگذاشتی
چنین تا به نزدیک گشتاسب شد	به آگاهی درد لهراسب شد ^{۱۲۱}

نبرد آزادی و مذهب مطلقه (رستم و اسفندیار)

در داستان رستم و اسفندیار، زن/مادر (کتایون) در قبال مذهب مطلقه‌ی جدید و معیارهایش که تمامیت‌خواه است، مقاومت می‌کند. ولی فرزند، اسفندیار فردی است مؤمن، بالیمان، جاه‌طلب و اقتدارگرا. او در قبال مذهب سرکوبگر، فردی مطیع و تسلیم است ولی در برخورد با دگران‌دیش، مهاجم و جنایت‌پیشه. اسفندیار به آدم‌کشی‌ها و ویرانی‌هایی که برای ترویج یک دین انحصارطلب مرتکب شده بود، استناد و افتخار می‌کرد. به‌بندکشیدن یک انسان آزاده را (رستم) که دگران‌دیش بود، تحت عنوان فرمان الهی، توجیه می‌کرد. نبرد، نیروی الهی علیه انسان، انسان دادخواه و آزاده بود.

مادر، زن خردمند به رغم آگاهی از روین‌تنی اسفندیار، جنگ را، که جنگی علیه آزادگی است بحق نمی‌داند و عاقبت آن را شکست‌نماینده‌ی

رویین تن خدا می دانست و فرزند را از این نبرد منع می کرد. اسفندیار در پاسخ خرد و دانش زن به مفاهیمی ارتجاعی چون تقدیر پناه می برد. مرا گر به زاول سر آید زمان
بدن سو کشد اخترم بی گمان^{۱۲۲}

مادر این نگرش را ایزدی نمی داند و چنین اعلام می کند
اگر زین نشان رای تو رفتن است همه کام بدگوهر اهرمن است^{۱۲۳}

در شاهنامه این اثر خلاق هنری، زن در جایگاه یک انسان ارزشمند و باخرد قرار گرفته که مفاهیم را با دانش بشری محک می زند ولی فرزند، اسفندیار تنها مجری کور فرامین ارتجاعی یک مذهب مطلقه و ضد دگراندیش است.

او برای به بند کشیدن آخرین انسان آزاده، لشکرکشی می کند. در این اسطوره که به صورت حیرت انگیزی با واقعیت های زمانه ی ما انطباق دارد (جز در نتیجه ی نبردش) مبارزه ای است حماسی بین آزادی و واپس گراترین باورهای مذهبی.

برای شناخت دقیق تر این مردسالار مذهبی، گوشه هایی از عملکردهای اجتماعی اش را مطرح می کنیم. اسفندیار بنا بر ادعاهای خودش برای گسترش مذهب الهی به هر سرزمینی لشکر می کشد، معابد و کنیسه ها را نابود می کند، بت پرستان قتل عام می کند، بت ها را می شکند و ... در یکی از این نسل کشی های ضد بشری، عده ای از مردم شکست خورده، تقاضای عفو و بخشش می کنند و سلاح هایشان را تسلیم می کنند.

همه ترگ و جوشن فرو ریختند هم از دیده ها خون بر آمیختند

دوان پیش اسفندیار آمدند
سپهدار خونریز و بیداد بود
همه دیده چون جویبار آمدند
سپاهش به بیدادگری شاد بود
کسی را نداد از یلان زینهار
بکشتند زان خستگان بی شمار^{۱۲۴}

*

بفرمود تا آتش اندر زدند
همه شهر توران به هم بر زدند^{۱۲۵}

اسفندیار غمگین و افسرده از بدقولی پدر که پس از این همه جنگ و
کشتار، پادشاهی را به او واگذار نکرده بود، پیش مادر درددل می‌کند:

چنین گفت با مادر اسفندیار
مرا گفت چون کین لهراسب شاه
که با من همی بد کند، شهریار
همان خواهران را بیاری ز بند
بخواهی به مردی از ارجاسپ شاه
جهان از بدان پاک بی‌خو کنی
کنی نام ما را به گیتی بلند
همه پادشاهی و لشکر توراست
بکوشی و آرایشی نو کنی
همان گنج با تخت و افسر توراست^{۱۲۶}

افسردگی او به خشم تبدیل می‌شود و این‌گونه ادامه می‌دهد:

وگر هیچ تاب اندر آرد به چهر
که بی‌کام او تاج بر سر نهم
به یزدان که بر پای دارد سپهر
تو را بانوی شهر ایران کنم
همه کشور ایرانیان را دهم
به زور و به دل جنگ شیران کنم^{۱۲۷}

۱۲۴ ص ۲۰۸ شاهنامه فردوسی جلد ۶

۱۲۵ ص ۲۰۹ همان منبع

۱۲۶ ص ۲۱۷ همان منبع

۱۲۷ ص ۲۱۸ ج ۶ همان منبع

مادر اگر چه می‌دانست اسفندیار به دلیل رویین‌تنی قادر به اجرای این خواست‌اش است، با این وجود مخالفت خود را اعلام می‌کند:

غمی شد ز گفتار او، مادرش
همه پرنیان خار شد بر برش
بدانست کان تاج و تخت و کلاه
نبخشد ورا نامبردار شاه^{۱۲۸}

مادر منطقی و خردمندانه به احساسات اسفندیار پاسخ می‌دهد:

بدو گفت کای رنج‌دیده پسر
ز گیتی چه جوید دل تاجور
مگر گنج و فرمان و رای و سپاه
تو داری برین بر فزونی خواه
یکی تاج دارد پدر بر پسر
تو داری دگر لشکر و بوم و بر
چولو بگنرد تاج و تخت‌ش تو راست
بزرگی و شاهی و بخت‌ش تو راست
چو نیکوتر از نرّه شیر ژیان
به پیش پدر بر کمر بر میان^{۱۲۹}

اسفندیار منطق و خرد مادر را، با توهین و تحقیر پاسخ می‌دهد. چون، زن او را تأیید نکرده و با نقد، اعتقادش را رد کرده است.

چنین گفت با مادر اسفندیار
که نیکو زد این داستان هوشیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی
چو گویی سخن بازیابی به کوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن
که هرگز نبینی زنی رای زن

این مجری کور حکومت مطلقه‌ی مذهبی، وقتی منطق خردگرایانه مادر، جهل او را به رخ‌اش می‌کشد، از زبان «هوشیار» که حتماً مانند

خود او فردی باایمان و اعتقاد به اطاعت کورکورانه الهی است، بدان گونه مادر را، زن را تحقیر می‌کند.

گشتاسب‌شاه که مایل نیست قدرت و تاج و تخت را از دست بدهد، دست به دامان ستاره‌شناسان می‌شود و آن‌ها به شاه می‌گویند که جان اسفندیار رویین‌تن در دستان رستم زال است. ازاین‌رو گشتاسب آخرین شرط برای واگذاری سلطنت به فرزند را، اسیرکردن رستم و دست‌بسته و پیاده آوردن‌اش به دربار شاه قرار می‌دهد. اسفندیار جوان که تخت و کلاه شاهی به شدت مجذوب‌اش کرده، به دام مرگ پدر می‌افتد، با این وجود، این خواست پدر را این‌گونه نقد می‌کند.

چه جویی نبرد یک مرد پیر	که کاوس خواندی ورا شیرگیر
ز گاه منوچهر تا کی قباد	دل شهریاران بدو بود شاد
نکوکارتر زو به ایران کسی	نبودست کاورد نیکی بسی ^{۱۳۰}

برای بنیان‌گذاران مذهب ارتجاعی و تمامیت‌خواه، انسان‌بودن، شایسته‌بودن، نیکوکاربودن، مطرح نیست چنین جهان‌بینی‌ای که هنوز هم‌چون بختک گلوی اکثر جوامع عقب‌افتاده را می‌فشارد، اطاعت کور و بردگی مطلق را می‌خواهد. در اسناد جدیدی که کشف و ترجمه‌شده لوح‌های میخی ایلام که بخشی از آن در کتاب از زبان داریوش نگاشته شده است، نشان می‌دهد مذهب زرتشتی دوره‌ی هخامنشی و پارتی آن‌قدر مترقی بوده که می‌توان آن را سکولار نامید، نقد فردوسی یا به مذهب ارتجاعی زمان ساسانیان است که به شدت کاست‌گرا و سرسپرده فئودال‌ها شده بود و یا به کنایه منظور جهان‌بینی و مذهب مسلط زمان

خودش بوده که شاهان بنام اسلام، دگراندیشان را با وحشیانه‌ترین وضع به قتل می‌رساندند و یا با لشکرکشی‌های مکرر به هندوستان به قتل و غارت ملت هند به نام اسلام می‌پرداختند. به هر حال پاسخ پدر، شاه و مروج مذهب جدید دین چنین است:

هر آن کس که از راه یزدان بگشت همان عهد او گشت چون باد دشت^{۱۳۱}

اگر تخت خواهی ز من با کلاه	ره سیستان گیر و برکش سپاه
چو آن جا رسی دست رستم ببند	بیارش به باز و فکنده کمند
پیاده دوان اش بدین بارگاه	بیاور کشان تا ببیند سپاه ^{۱۳۲}

هدف مذهب‌سالار از این خواست در این بیت آورده شده است:
از آن پس نیچند سر از ما کسی اگر گاه، اگر گنج یابد بسی

این نگرش جدید با ارزش‌های قبلی در تضاد بود و آزادگی را به چالش می‌گرفت، در سنت‌ها و فرهنگ و مذاهب ایرانی آزادی و اختیار یک مفهوم عمیق و بسیار باارزش بود، ولی نگرش نو اطاعت، بندگی و سرسپردگی را معیار ارزش‌ها قرار داده بود. از آن رو تضاد به تضاد آشتی‌ناپذیری تبدیل شد که حل آن تنها با خون امکان‌پذیر بود.

مادر اسفندیار، کتایون، باخبر می‌شود که فرزند روپین‌تن‌اش به دستور شاه می‌باید به جنگ بدون دلیل با رستم برود. او اعتقادات کور مذهبی ندارد و گرنه با توجه به روپین‌تنی اسفندیار، می‌باید این جنگ برای‌اش

اهمیت چندانی نداشته باشد ولی او خردمند و هوشیار است، عقل را با موهومات تعویض نمی‌کند، خرافات را هر چند زیبا و امیدبخش، برای ناکجاآبادی موهوم نمی‌پذیرد. بدین جهت برای منصرف کردن فرزند خشکه‌مغز، با دلایل و منطق به سوی او می‌رود:

کتایون چو بشنید شد پر ز خشم	به پیش پسر شد پر از آب چشم
چنین گفت با فرخ اسفندیار	که ای از کیان جهان یادگار
ز بهمن شنیدم که از گلستان	همی رفت خواهی به زابلستان
ببندی همی رستم زال را	خداوند شمشیر و کوپال را
ز گیتی همی پند مادر نیوش	به بد تیز مشتاب و چندین مکوش ^{۱۳۳}

پس از یادآوری ارزش‌ها و توانایی‌های رستم چنین ادامه می‌دهد:

که نفرین برین تخت و این تاج باد	برین کشتن و شور و تاراج باد
مده از پی تاج سر راه به باد	که با تاج شاهی ز مادر نژاد
پدر پیرسر گشت و برنا تویی	به زور و به مردی توانا تویی
سپه یکسره بر تو دارند چشم	میفکن تن اندر بلایی به خشم
جز لژ سیستن در جهان جای هست	دلیری مکن تیز منمای دست
مرا خاکسار دو گیتی مکن	ازین مهربان مام بشنو سخن ^{۱۳۴}

پاسخ اسفندیار به مادر

همان است رستم که دانی همی	هنرهاش چون زند خوانی همی
نکوکارتر زو به ایران کسی	نیایی و گر چند پویی بسی ^{۱۳۵}

۱۳۳ ص ۲۲۷ جلد ۶ همان منبع

۱۳۴ ص ۲۲۷ ج ۶ همان منبع

۱۳۵ ص ۲۲۸ ج ۶ همان منبع

مرد جوان، رویین تن، مروج مذهبی انحصارطلب، ضد آزادی، باورهای خرافه پرستانه اش را که اطاعت کورکورانه از بالا و سرکوب و فشار بدون دلیل به پایین است، این گونه استدلال می کند:

چگونه کشم سر ز فرمان شاه چگونه گذارم چنین دستگاه^{۱۳۶}

او اطاعت مطلق و بدون چون و چرا را، با مفاهیم مذهبی چون تقدیر یک کاسه می کند، تا ناتوانی اش در زمینه اختیار و جبر را توجیه کند: مرا گر به زاول سر آید زمان بدان سو کشد اخترم بی گمان^{۱۳۷}

تقدیر بهانه ای الهی برای تسلیم در مقابل زور است. پاسخ افشاگرانه ی زن به تسلیم و اطاعت مرد:

اگر زاین نشان رای تو رفتن است همه کام بدگوهر اهرمن است^{۱۳۸}
زن آزاده و اندیشمند، تقدیر را به چالش می گیرد و اطاعت را اهریمنی می داند. در نتیجه، اختیار و آزادی را اهورایی می انگارد. در شاهنامه اکثراً با زنان اندیشمند و مجهز به دانش زمانه مواجه می شویم و غرور، خودپسندی و ریاکاری را در مردان بیش تر می بینیم. اسفندیار خودبزرگ بین که در مقابل منطق مادر عاجز و ناتوان شده، به فحاشی روی می آورد.

چو با زن پس پرده باشد جوان بماند منش پست و تیره روان^{۱۳۹}

۱۳۶ ص ۲۲۸ ج ۶

۱۳۷ ص ۲۲۸ ج ۶

۱۳۸ ص ۲۲۸ ج ۶

۱۳۹ ص ۲۲۹ ج ۶

مرد مستبد، متکبر که در مقابل منطق سردرگم شده است،
افتخارتاش را که چیزی فراتر از قتل و غارت مردم دگرمذهب یا
دگراندیش نیست، به رخ می‌کشد.

نخستین کمر بستم از بهر دین
تهی کردم از بت پرستان زمین
کس از جنگ جویان گیتی ندید
که از کشتگان خاک شد ناپدید^{۱۴۰}

که ما را به هر جای دشمن نماند
به بت‌خانه‌ها در برهمن نماند^{۱۴۱}

رستم پس از این که می‌دید اسلحه‌اش بر اسفندیار رویین‌تن تأثیر ندارد
در حالی که خودش به شدت زخمی شده بود نگران نابودی جهان‌بینی و
اعتقاداتاش، چنین می‌گوید.

که خواهد ز گردن کشان کین من
که گیرد دل و راه و آیین من^{۱۴۲}

عاقبت، دوران‌دیشی و خرد زن با واقعیت انطباق یافت. رستم در مقابل
نیروی الهی ولی کور، به طبیعت پناه برد و از نیرویی در آن (سیمرغ)
کمک می‌گیرد. رویین‌تن ایزدی را با یک شاخه گز تباه می‌کند. در این
سوگ‌نامه کتایون و رستم سمبل عقل و آزادگی‌اند و اسفندیار سمبل
اختناق و شقاوت که در اسطوره، بر خلاف همه‌ی شکست‌های نیروهای
بالنده در واقعیت، رستم سمبل آزادگی پیروزی تلخ را در آغوش می‌گیرد.

۱۴۰ ص ۲۵۹ ج ۶ همان منبع

۱۴۱ ص ۲۶۱ ج ۶ همان

۱۴۲ ص ۲۸۹ ج ۶ همان منبع

پیروزی توأم با شکست. برای این پیروزی او از دوراهی دشواری عبور کرد که خود پهلوانی سترگ بود؛ دوراهی که در یک سوی اش، تسلیم و بندگی به قیمت حفظ امتیازات مالی و موقعیت حکومتی در این دنیا و سعادت آن دنیا بود و در سمت دیگرش، آزادگی، به قیمت سنگین نابودی نسل و خاندان اش، رنج در این دنیا و خشم الهی آن دنیا. رستم آزادگی را انتخاب کرد. کتایون خردگرا نیز معرفت و شناخت اش جز رنج و غم، دستاوردی برای اش نداشت. آری زندگی کردن در میان مستی بنده و برده‌ی موهومات، جز رنج برای انسان آگاه دستاوردی در بر ندارد. مگر این که انسان، رستم گونه از همه‌ی امتیازات در گذرد و با فنای خود شرایطی را بنا نهد که نسل بعد، ثمره‌ی آزادگی را بچیند.

فرایند زن‌شاهی، مناسبات انسانی

پادشاهی همای چهرزاد

همای آمد و تاج بر سر نهاد	یکی راه و آیین دیگر نهاد
سپه را همه سر به سر بار داد	در گنج بگشاد و دینار داد
به رأی و به داد از پدر بر گذشت	همی گیتی از دادش آباد گشت
به گیتی به جز داد و نیکی نخواست	جهان را سراسر همی داشت راست
جهانی شده ایمن از داد او	به کشور نبودی به جز یاد او ^{۱۴۳}

قضاوت شاهنامه درباره‌ی زنی از طبقات زحمت‌کش، گفت‌وگوی گازر با همسرش و ستایش مرد رنجبر از همسر "رهنما و پاک‌رأی":

چنان بد که روزی زن پاک‌رأی سخن گفت هر گونه با کدخدا:

به زن گفت گازر که ای نیک جفت
چنین داد پاسخ بدو کدخدای
چه خاک و چه گوهر مرا در نهفت
که ای جفت پاکیزه و رهنمای^{۱۴۴}

در این قسمت با گوشه‌ای از موقعیت زن در دوره‌ی اشکانیان روبه‌رو
می‌شویم. زن هم دستور و نویسنده هم خزانهدار شاه است:

یکی کاخ بود اردوان را بلند
که گلنار بُد نام آن ماهروی
به کاخ اندرون بنده‌ای ارجمند
نگاری پر از گوهر و رنگ و بوی
بر اردوان همچو دستور بود
بران خواسته نیز گنجور بود^{۱۴۵}

عشق گلنار به اردشیر که اسیر اردوان است، باعث می‌شود گلنار
موقعیت مهم در دربار را رها کند و با معشوق راه فرار را پیش بگیرد (فرار
گلنار)

کمندی بر آن کنگره بر بیست
به گستاخی از باره آمد فرود
گره زد بر او چند و بگشود دست
همی داد نیکی دهش را، درود
بیامد خرامان بر اردشیر
ز بالین دیبا سرش بر گرفت
پر از گوهر و بوی مشک و عبیر
چو بیدار شد، تنگ در بر گرفت^{۱۴۶}

همان ماهرخ بر دگر بارگی
از ایران سوی پارس بنهاد روی
نشستند و رفتند یک‌بارگی
همی رفت شادان دل و راهجوی
جوان با کنیزک چو باد دمان
نپرداخت از تاختن یک زمان^{۱۴۷}

^{۱۴۴} ص ۳۵۸ جلد ششم همان منبع

^{۱۴۵} ص ۱۲۳ جلد هفتم همان منبع

^{۱۴۶} ص ۱۲۴ جلد هفتم همان منبع

^{۱۴۷} ص ۱۲۶ جلد هفتم همان منبع

عرب‌ها در حمله به تیسفون در زمان شاهپور ذوالاکتاف، دختر نرسی را به اسارت بردند. در اسارت، همسر رهبر عرب‌ها می‌شود و از او دختری به دنیا می‌آید که انتقام بردگی مادر را، از این اقوام مهاجم می‌گیرد:

پیامی ز من نزد شاهپور بر
بر رزم آمدست او، زمن سور بر
بگوش که با تو ز یک گوهرم
هم از تخم نرسی کندآورم
مرا گر بخواهی، حصار آن توست
چو ایوان بیابی نگار آن توست^{۱۴۸}

خیانت یک تاجر ایرانی (مرد) باعث اسارت شاهپور می‌شود. او را در چرم حیوانی می‌بندند که هم زندان بود و هم شکنجه. در آن دربار بیگانه، زن، برده‌ی ایرانی می‌زیست. این زن با فداکاری و با به‌خطرانداختن خود اسباب آزادی و فرار شاهپور را فراهم می‌کند.

کنیزگ نبودى ز شاپور شاد
از آن کش ز ایرانیان بد نژاد
شب‌وروز زان چرم گریان بُدی
دل او ز شاپور بریان بُدی
همه راز شاپور با او گفت
بماند آن سخن نیک و بد درنهفت
به نزدیک شاپور بردی نهان
نگفتی نهان با کس اندر جهان
چنین گفت پس با کنیزک به راز
که ای پاک بینادل نیک‌ساز
یکی چاره باید کنون ساختن
ز هر گونه اندیشه انداختن
کنیزک سوی چاره بنهاد روی
چنان چون بود مردم چاره‌جوی
چو ایوان خالی به چنگ آمدش
دل شیر و چنگ پلنگ آمدش
دو اسب گرنامه‌ی ز آخر ببرد
گزیده سلیح سواران گرد

سوی شهر ایران نهادند روی دو خرم نهان شاد و آرام جوی^{۴۹}

جشنگاه زنان روستایی در دوره‌ی ساسانی

یکی آتشی دید رخشان ز دور بران سان که بهمن کند شاه سور
یکی آسیا دید در پیش ده نشسته پراکنده مردان مه
و زان سوی آتش همه دختران یکی جشن‌گه ساخته بر کران
ز گل هر یکی بر سرش افسری نشسته به هر جای رامشگری
همی جامه‌ی رزم خسرو زدند وزان جایگه هر زمان نو زدند^{۱۵۰}

**

وزان هر یکی دسته‌ی گل به دست ز شادی و از می شده نیم‌مست
یک مشک نام و دگر سینک یکی نام نار و دگر سوسنک^{۱۵۱}

**

چنان دان که این دلبران من‌اند پسندیده و دختران من‌اند
یکی چامه‌گوی و یکی چنگ‌زن سیم پای کوبد شکن بر شکن
مهین دخترم نام ماه‌آفرید فرانک دوم و سیم شنبلید
بدو میزبان گفت کاین دخترم همی باآسمان اندر آرد سرم
همو می‌گسارست و هم چنگ‌زن همان چامه‌گوی‌ست و لشکرشکن
زن چنگ‌زن چنگ در بر گرفت نخستین خروش مغان در گرفت^{۱۵۲}

^{۱۴۹} ص ۲۳ ج هفتم

^{۱۵۰} ص ۳۳۱ جلد هفتم

^{۱۵۱} ص ۳۳۳

^{۱۵۲} ص ۳۴۳

کار گروهی زنان در دوره‌ی ساسانی

یکی شهر بُد تنگ، مردم بسی	ز کوشش بُدی، خوردن هر کسی
بدان شهر دختر فراوان بُدی	که بی‌کام، جوینده‌ی نان بُدی
به دروازه دختر شده هم‌گروه	خرامان ازین شهر تا پیش کوه
شدندی شبانگه سوی خانه باز	شده پنبه‌شان ریسمان تراز ^{۱۵۳}

رفتن زنان برای کار و امرار معاش به خارج از شهر، آن‌هم تا شبانگاه، پیش از اسلام در ایران را چگونه می‌توان با سنت‌های عشیره‌ای و واپس‌گرایی‌ای که زن را پشت نقاب و چادر و در اندرونی‌ها زندانی می‌کند، جمع کرد؟ بدین دلیل در شهر که بیش‌تر در زیر سلطه‌ی خلفا بود، زن اسیر و به اندرون فرستاده می‌شد ولی در روستا، سنت‌های ایرانی حکم‌فرما بود، از این رو زن آزاد در طبیعت، هم‌دوش مرد کار می‌کرد و زحمت می‌کشید و زندگی انسانی‌تری داشت اگرچه مردسالاری در آن‌جا نیز زن را تحت فشار قرار می‌داد ولی نسبت به زندگی زنان در شهر، بسیار آزادتر بود.

آرمان‌های انسانی که زمینه‌ای در واقعیت دارند، هرگز در زیر تیغ دیکتاتوری‌ها از میان نمی‌روند. این ارزش‌ها در قلب انسان‌های آزاده، پنهان زندگی می‌کنند و هرازگاهی با سربرآوردن، جامعه‌ی عقب‌مانده و واپس‌گرا را از پای‌بست می‌لرزانند. این آرمان‌ها و باورهای انسانی، ماندگار اند. شلاق هزاران‌ساله‌ی اختناق و استبداد نمی‌تواند درخشندگی آن‌ها را بزداید. اسکلت‌بندی اصلی اسطوره‌ها و قصه‌های باستانی ما را همین آرمان‌ها تشکیل داده‌اند. این مهم نیست که روند اسطوره واقعاً بر واقعیت‌ها انطباق دارد یا زاده‌ی تخیل هنرمند است. مهم ارزش‌هایی است

که در بستر اسطوره مطرح می‌شود. شاهنامه فردوسی به قول اندیشمند و مبارز بزرگ تاریخ معاصر ما، جوانشیر "حماسه‌ی داد است". این اثر تاریخی در زمان اختناق و سرکوب حکمرانان اسلامی چون محمود غزنوی سروده شده است تا پاسدار ارزش‌های ایرانی باشد، تا آیندگان بدانند در سنت‌ها و فرهنگ ما ایرانیان یک دختر می‌توانست در صورت تشخیص صلاحیت، از پسر مورد علاقه‌اش خواستگاری کند و این نگرش نه فقط ارزشمند بود بلکه اعتمادبه‌نفس ما در آینده را نشان می‌داد. مسلماً یکی از علل اجتماعی عقب‌ماندگی جامعه‌ی ما علاوه بر علل اقتصادی و عوامل خارجی، حذف ۵۰٪ درصد جمعیت کشورمان (زنان) بر اساس حدود شرعی از مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی بوده است.

زن‌شاهی

پادشاه می‌میرد و فرزندان‌اش خردسال اند. بزرگان شورایی تشکیل می‌دهند پس از تبادل آراء، یک زن را به شاهی انتخاب می‌کنند ولی دلایل این انتخاب:

همیشه ز کردار بد، دور بود	که این زن که از تخم جمهور بود
نبود ایچ تا بود، جز دادجوی	همه راستی خواستی نزد شوی
همه راستی را و بنیاد را	نژاده‌ست این ساخته داد را
که او ماند زاین مهتران یادگار	همان به که این زن بود، شهریار
فرستاده شد نزد آن پاک‌تن	ز گفتار او رام گشت انجمن
فزاینده کاری‌ست این ناگزیر	که تخت دو فرزند را خود، بگیر
بیفراخت تاج و بیاراست تخت	به گفتار ایشان زن نیکبخت
همه پادشاهی بدو گشت شاد ^{۱۵۴}	فزونی و خوبی و فرهنگ و داد

اختلاف دو برادر بر سر حکومت، سایه‌ی شوم جنگ و مرگ را بر سر جامعه افکند. ولی خردمندی زن، خشونت و تهاجم مردسالاران را به صلح و آرامش کشاند:

چنین پاسخ آورد فرزانه‌زن	که با موبدی یک‌دل و رای‌زن
شما را نباید نشستن نخست	به آرام و با کام فرجام جُست
از آن پس خنیده بزرگان شهر	هر آن کس که او دارد از رای بهر
یکایک بگوییم با رهنمون	نه خوب است گرمی، به کار اندرون ^{۱۵۵}

حماسه‌ی گردیه

خواهر بهرام چوبینه، سردار بزرگ دوره‌ی ساسانیان

بهرام چوبینه بر خلاف جریان حاکم بر جامعه، پای‌بند قوانین وراثت در سلطنت نبود. او به دوران پارت‌ها می‌اندیشید که مجلس سنایی از بزرگان اقوام ایرانی، شاه را انتخاب یا خلع می‌کرد، نه وراثت به صورت مطلق. از این رو در مقابل شاه جوان که برای سلطنت چشمان پدرش را کور کرده بود، قیام کرد. سرداران‌اش همه با او همراهی می‌کردند ولی خواهر بهرام که پای‌بند اعتقادات مذهبی - دولتی بود، به‌تنهایی در مقابل برادر و فرماندهان‌اش به مخالفت برخاست و از عقایدش دفاع می‌کرد. در این مطلب قصد قضاوت درباره‌ی درستی یا نادرستی اعتقادات بهرام یا خواهرش، گردیه، را ندارم بلکه می‌خواهم نشان دهم، زن حتا زمانی که اسیر اعتقادات ارتجاعی و واپس‌گراست، به مخالفان‌اش پشت نمی‌کند و

آن‌ها را تنها نمی‌گذارد، اعتقادات آن‌ها را به چالش می‌گیرد و قاطعانه از باورهایش دفاع می‌کند ولی تضاد باورها او را وادار به ترک جمع نمی‌کند. در جمع می‌ماند ولی با اعتقادات خود. این یا آن ارزش انسانی است که زن آن را بیش‌تر درک می‌کند. به رغم اختلاف باورها در کنار آن‌ها، هم‌دوش آن‌ها، می‌جنگد. امیدوارم روزی روشن‌فکران رادیکال ما هم به درک این ارزش برسند. بهرام با فرماندهان سپاهش و خواهرش به مشورت می‌نشیند. تنها نظر مخالف نظر گردیه است.

پس پرده‌ی نامور پهلوان	یکی خواهرش بود روشن‌روان
خردمند را گردیه نام بود	دلارام و انجام بهرام بود ^{۱۵۶}

خواهر در قبال حرکت رادیکال برادر و سرداران‌اش برای سرنگونی شاه نالایق ساسانی، به سازش و تسلیم اعتقاد داشت. تنها او در اردوی بزرگ بهرام این‌گونه می‌اندیشید. در اقلیت نزدیک صفر بودن نمی‌توانست باعث سکوت او شود.

عقایدش را بی‌باکانه مطرح می‌کند؛ عقایدی مبتنی بر ساختار کاست‌گرایی هرم قدرت. با این وجود این زن، زن تاریخی - اسطوره‌ای، راه جدایی و تفرقه را در پیش نمی‌گیرد. به رغم مخالفت‌اش، برای همراهی با یاران در جنگ شرکت می‌کند.

اعتقادات بهرام چوبینه در مورد ساسانیان

بیارم بدین کار ساسانیان	چو آشفته شیری که گردد زبان:
ز دفتر همه نام‌شان بستم	سر تخت ساسانیان بسپر

بزرگی مر اشکانیان را سزااست اگر بشنود مرد داننده راست^{۱۵۷}

چنین گفت پس گردیه با سپاه که ای نامداران جوینده راه
ز گفتارش خاماش چرا مانده‌اید چنین از جگر خون بر افشانده‌اید
چه بینید یک سر به کار اندرون چه بازی نهید اندرین دشت خون^{۱۵۸}

پاسخ بهرام به نگرش خواهر:
به خواهر چنین گفت بهرام گرد
نه جنگی سواری نه بخشنده‌ای
هنر بهتر از گوهر نامدار
که او را ز شاهان نباید شمرد
نه داناسری گر درخشنده‌ای
هنرمند باید تن شهریار^{۱۵۹}

گردیه مهر تأیید بر گوهر (نژادپرستی، خون پاک) ساسانیان می‌زند:
مکن رای ویرانی شهر خویش ز گیتی چو برداشتی بهر خویش
نکوهش مخواه از جهان سربه‌سر نبود از تبارت کسی تاجور

زن در دشوارترین عرصه‌های زندگی (تصمیم‌گیری برای شرکت در یک شورش ضد دولتی) هم قاطعانه مخالفت‌اش را ابراز می‌دارد و هم به نظر اکثریت احترام می‌گذارد و یاران‌اش را در پیکار دشوار، تنها نمی‌گذارد:

اگر جنگ سازید یاری کنیم به پیش سواران سواری کنیم
ز گفتارشان خواهر پهلوان همی بود پیچان و تیره‌روان^{۱۶۰}

^{۱۵۷} ص ۳۰ جلد ۹ شاهنامه

^{۱۵۸} نظر گردیه ص ۴۰۹ جلد هشتم

^{۱۵۹} ص ۳۷ جلد ۹ همان منبع

زن دوش به دوش پهلوانان می‌رزمد و شمشیر می‌زند. شاید در این حرکت رادیکال که قیامی بود علیه ستم شاه ساسانی، حق با مردان بوده باشد ولی تضاد و تقابل اعتقادات مانع از هم‌یاری گردیده به یاران‌اش نشد. زن به روایت شاهنامه، یک ارزش انسانی از جهان‌بینی بشردوستانه‌ی ایرانیان قبل از اسلام است. در این نگرش، زن، انسانی است هم‌تا و هم‌پای جنس مخالف، با حقوقی برابر. آن‌چه از میان خطوط افسانه و اسطوره و تاریخ اندیشه را عطرآگین می‌کند، تبلور زیباترین ارزش‌های انسانی چون برابری جنسی، داد، صلح و آزادی است.

ادامه‌ی نقد زن، خواهر، به مردان رادیکال:

همان خواهرش نیز بهرام را	بگفت آن سواران خودکام را
نه نیکوست این دانش و رای تو	به کژی خرامد همی پای تو
مکن آز راه، بر خرد پادشا	که دانا نخواند تو را پارسا
اگر می‌زنم پند مردان هم	به بسیار سال از برادر کهترم
مده کار کرد نیاکان به باد	مبادا که پند من آیدت یاد ^{۱۶۱}

همه انجمن ماند زو در شگفت	سپهدار لب را به دندان گرفت
بدانست کو راست گوید همی	جز از راه نیکی نجوید همی ^{۱۶۲}
نظر شاهنامه درباره‌ی گردیه	
همی گفت هرکس، که این پاک‌زن	سخن گوی و روشن دل و رای‌زن

^{۱۶۰} ص ۴۱۰ همان منبع جلد هشتم

^{۱۶۱} ص ۴۱۳ جلد ۸ شاهنامه چاپ مسکو

^{۱۶۲} ص ۴۱۳ جلد ۸ شاهنامه چاپ مسکو

تو گویی که گفتارش از دفترست به دانش ز جاماسب نامی ترست^{۱۶۳}

پس از ترور بهرام چوبینه توسط عوامل شاه، یاران بهرام بنا بر وصیت‌نامه‌اش، گردیه را مشاور فرمانده سپاه می‌کنند:

یلان سینه را گفت، یک سر سپاه	سپر دم ترا بخت بیدارخواه
نگه کن بدین خواهر پاک‌تن	ز گیتی بس او، مر تو را رأی‌زن
مباشید یک تن ز دیگر جدا	جدایی مبادا میان شما ^{۱۶۴}

سپاه بهرام چوبینه، پس از مرگ‌اش به وسیله‌ی دو سپاه محاصره می‌شود و درگیر جنگ. از یک‌سو سپاهیان شاه ایران و از سوی دیگر خاقان چین که از گردیه خواستگاری کرده بود، ولی به علت دریافت پاسخ منفی به گردیه و سپاه‌اش حمله می‌کند:

و زان پس جوان و خردمند زن به آرام بنشست با رای‌زن^{۱۶۵}

پس از مشاوره تصمیمی که گردیه می‌گیرد به سپاه اعلام می‌شود. پاسخ سپاهیان به نظر زن:

بدو گفت هر کس که با تو تویی	به ایران و چین پشت و بازو تویی
نجنباندت کوه آهن ز جای	یلان را به مردی تویی رهنمای
ز مرد خردمند ، بیدارتر	ز دستور داننده ، هوشیارتر
همه کهتران‌ایم و فرمان تو راست	بدین آرزو رای و پیمان تو راست ^{۱۶۶}

^{۱۶۳} ص ۴۱۷ ج

^{۱۶۴} ص ۱۶۶ جلد نهم همان منبع

^{۱۶۵} ص ۱۷۲ جلد نهم همان منبع

در نبرد با سپاهیان چین:

چو شب تیره شد، گردیه بر نشست
بر افکند پرمایه برگستوان
چو گردی سرافراز و گریزی به دست
همی راند چون باد لشکر به راه
ابا جوشن و تیغ و ترگ گوان
به رخشنده روز و شبان سیاه^{۱۶۷}

سپاه چین به گردیه می‌رسد:

به روز چهارم بر ایشان رسید
سلیح برادر بپوشید، زن
زن شیردل چون سپه را بدید
دو لشکر برابر کشیدند صف
نشست از بر باره‌ی گام‌زن
بشد گردیه با سلیح گران
همه جان‌ها بر نهادند به کف
میان‌بسته بر سان جنگاوران^{۱۶۸}

جنگ تن‌به‌تن گردیه با یکی از سرداران چین:

چون تنها بدیدش زن چاره‌جوی
بدوگفت بهرام را دیده‌ای
از آن مغفر تیره بگشاد روی
مرا بود هم مادر و هم پدر
سواری و رزم‌اش پسندیده‌ای
بگفت این وزان بر انگیخت اسب
کنون روزگار وی، آمد به سر
یکی نیزه زد بر کمر بند او
پس او همی تاخت ایزدگشسب
که بگسست خفقان و پیوند او
یلان سینه با آن گزیده سپاه
برانگیخت اسپ اندران رزمگاه
همه لشکر چین به هم بر شکست
بسی کشت و افکند و چندی نجست^{۱۶۹}

^{۱۶۶} ص ۱۷۳ ج نهم

^{۱۶۷} ص ۱۷۴ ج ۹ همان منبع

^{۱۶۸} ص ۱۷۴ ج ۹ همان منبع

^{۱۶۹} ص ۱۷۶ جلد ۹ همان منبع

سپاهیان شاه ایران که از این همه دلاوری گردیده و سپاهش به حیرت افتاده بودند، توسط برادر دیگر گردیده که یکی از سرداران سپاه شاه بود، پیام دوستی و صلح برای گردیده می‌فرستند، آن‌هم توسط یک زن. کار دشوار پیام‌رسانی بین دو سپاه متخاصم، به وسیله یک زن صورت می‌گیرد که این بیانگر شهامت و شجاعت و بی‌پروایی زنان در دشوارترین کارهاست. زنان ایران زمین بر خلاف اقوام عقب‌مانده و باورهای واپس‌گرا که زن را ضعیف می‌دانند و به اندورنی‌ها می‌فرستند، در همه‌ی عرصه‌ها پایه‌پای مرد مبارزه می‌کنند، کار می‌کنند و رنج می‌برند. برادر گردیده به شاه که خواهان صلح با سپاه گردیده است، چنین می‌گوید:

درخشان کنم جان تاریک اوی	بدین کس فرستم به نزدیک اوی
کنم دور زین در بداندیش را	به خواهر فرستم زن خویش را
به ویژه زنی کو بود، رای زن	که چونین سخن نیست جز کار زن
شنید آن سخن‌های خودکامه را	زن چاره‌گر بستد، آن نامه را
فرستاده‌ی زن به نزدیک زن ^{۱۷۰}	همی تاخت تا بیشه‌ی نارون

پایان حماسه‌ی گردیده:

نبد گردیده را به چیزی نیاز	برآمد برین روزگار دراز
بزرگان و رزم‌آزموده ردان ^{۱۷۱}	چنین می‌همی خورد با بخردان

^{۱۷۰} ص ۱۸۳ ج ۹ همان منبع

^{۱۷۱} ص ۱۸۹ جلد ۹ همان منبع

امروزه از وحشت ناتوانایی‌های مردان‌مان، از ترس این‌که، آقا، سرور، نظر کرده‌ی الهی، با دیدن یک تار مو از خود بی‌اختیار نشود و مرتکب گناه، زنان را به پستو می‌فرستیم و حتا مراسم رسمی ازدواج‌ها در پایتخت زنانه از مردانه جدا است، در حالی‌که قبل از اسلام در فرهنگ و سنت‌های ایرانی زن و مرد با هم می‌نشستند مشورت می‌کردند و می‌می‌خوردند. علت این همه ناتوانی و ناهنجاری در مردان امروزین در چیست؟

نگرش زنانی که بردگی خود را در حرم‌سراها پذیرفته‌اند، ساختار مردسالاری را برحق می‌دانند. همه‌ی تلاش‌شان در جهت خودآرایی برای بالابردن ضریب اطمینان وفاداری مرد است. خود را چون یک کالا با ارزش مصرف بالا، شاداب نگه می‌دارند. تا میزان تقاضا، پایین نیاید. والا مردسالار به دنبال زن دیگری می‌رود. شیرین معروف، مریم دختر قیصر را با زهر مسموم کرد تا خود بانوی اول حرم‌سرای خسرو باشد. همین زن مسخ‌شده در مورد زن این‌گونه نظر می‌دهد:

سه چیز باشد زنان را بهی	که باشند زیبای گاه مهی
یکی آنک با شرم و با خواسته‌ست	که جفت‌اش بدو خانه آراسته‌ست
دگر آنک فرزند پسر زاید او	ز شوی خجسته بیفزاید او
سه دیگر که بالا و رویش بود	به پوشیدگی نیز مویش بود ^{۱۷۲}

زن اخترشناس

اخترشناسی از دانش‌هایی بود که ایرانیان قبل از میلاد مسیح بدان تسلط داشتند. با توجه به این‌که اخترشناسی بدون ریاضیات و هندسه و

محاسبات پیچیده امکان‌پذیر نبود، ایرانیان زاویه‌یابی را اختراع کردند به نام استرلاب که با آن می‌توانستند حرکت سیارات را محاسبه کنند. از جمله کشف سال شمسی و محاسبه‌ی سال کبیسه تا ۵۰۰ سال (به گاه‌نامه‌های زرتشتی مراجعه شود).

برای هزاره‌های قبل از میلاد این دانش، دانشی دشوار بود که بیش‌تر محاسبات ریاضی را در خدمت می‌گرفت. در این میان به شهادت شاهنامه‌ی فردوسی زنانی در این زمینه‌ی خاص نیز صاحب نظر و اندیشمند بودند.

یکی از شاهان در جست‌وجوی اخترشناسی برجسته بود که اندیشمندان، اخترشناسی زن را به عنوان بهترین به شاه معرفی می‌کنند:

بدو گفت هر کس که اخترشناس	به نزد تو آید پذیرد سپاس
یکی پیرزن مایه‌دار ایدر است	که گویی دیده‌ی اختر است
سخن هر چه گوید نیاید جز آن	بگوید تموز است رنگ خزان ^{۱۷۳}

زن شاهی، پادشاهی پوران

یکی دختری بود پوران به نام	چو زن شاه شد، کارها گشت خام
بر آن تخت شاهی‌ش بنشانند	بزرگان بر او گوهر انداختند
همی داشت این‌زن جهان را به مهر	نخست از هر خاک باد سپهر ^{۱۷۴}

^{۱۷۳} ص ۴۲۶ جلد نهم همان منبع

^{۱۷۴} ص ۳۰۵ جلد هفتم

پیروزی اعراب

پس از پیروزی اعراب بر ساسانیان، در همان قرن اول هجری بخشی از نیروهای رزمی خلیفه چهارم از او گسستند و تشکیلاتی را به نام خوارج بنیاد نهادند که سال‌های طولانی با خلفای اموی جنگیدند. اولین مخالفت آن‌ها با خلیفه‌ی چهارم بود و هم‌زمان چالش با اشراف ثروتمند عرب به‌خصوص امویان را در پیش گرفتند. به علت مناسبات خاصی که خوارج با زنان داشتند و ریشه و علل آن در پرده‌ای از ابهام تاریخی گم شده است، ضرورت دارد بخش‌هایی از باورهای خارجیان را به نقل از کتاب **اسلام در ایران** اثر دانشمند بزرگ اتحاد شوروی سابق پروفیسور پتروشفسکی یادآور شوم. مساوات‌طلبی و مبارزه با بی‌عدالتی اجتماعی و امکان مبارزه‌ی مسلحانه زنان در صفوف آن‌ها یادآور جنبش‌های رادیکالی چون مزدکیان و خرم‌دینان است. اثرات این جهان‌بینی انسانی از اواسط دوره‌ی ساسانیان همه‌ی مرزهای امپراتوری ساسانی از اعماق بیابان‌های عربستان تا مرزهای چین و هند و امپراتوری رم را درنوردیده بود.

«ماده‌ی اصلی تعلیمات خارجیان عبارت بود از شناسایی تساوی همه‌ی مسلمانان. خارجیان عقیده داشتند که «امام - خلیفه» یعنی پیشوای

روحانی سیاسی جماعت دولت اسلامی، باید انتخابی باشد. در نظر ایشان «امام - خلیفه» نه آموزگار دینی بود و نه سلطان بلکه نماینده‌ی مختار «مومنان» و پیشوای نظامی و مدافع منافع جماعت شمرده می‌شد... اگر امور را بد اداره کند یا مطلق‌العنانی و ستمگری پیش گیرد یا به منافع جماعت خیانت کند و سود خویش را بالاتر از آن گیرد، جماعت می‌تواند وی را معزول و حتا محاکمه و سیاست کند...^{۱۷۵} «خوارج دشمنان آشتی‌ناپذیر بزرگان زمین‌دار مسلمان و مخالف وجود املاک خصوصی بزرگ بودند. ایشان اصولاً مخالف نابرابری اجتماعی در داخل جماعت بوده‌اند ... خارجیان از دین بیش‌تر و در درجه‌ی اول برای توجیه نظریه‌ی سیاسی خویش استفاده می‌کردند...»^{۱۷۶} «قیام‌های خوارج همیشه متکی به توده‌های مردم یعنی کشاورزان و فقیرترین بدویان و پیشه‌وران شهری و بردگان مسلمان و هم‌چنین اهل ذمه بود...»^{۱۷۷} «بسیاری از ایرانیان که بیش‌تر روستایی بودند و علیه ستمگران یعنی زمین‌داران عرب برخاسته بودند به ارزقیان (خوارج) پیوستند...»^{۱۷۸} «یکی از ویژگی‌های مبارزه‌ی مسلحانه‌ی خارجیان این بود که زنان در آن شرکت می‌جستند، مخصوصاً ام حکیمه زن مبارز ارزقی (حدود ۷۱ تا ۷۹ هجری) افتخارات فراوانی به دست آورد و مشهور شد...»^{۱۷۹} «خوارج دائماً قیام می‌کردند... در زمان مروان آخرین خلیفه اموی (از سال‌های ۷۴۴ تا ۷۵۰ میلادی) که مردی آهنین‌اراده و بسیار بی‌رحم بود، در سال ۷۴۴ خارجیان، شورش عظیمی

^{۱۷۵} صفحه ۵۸ اسلام در ایران پطروشفسکی

^{۱۷۶} صفحه ۵۹ همان منبع

^{۱۷۷} صفحه ۵۴ همان منبع

^{۱۷۸} صفحه ۶۱ همان منبع

^{۱۷۹} صفحه ۶۰ همان منبع

در عراق به پا کردند که ضحاک بن قیس در رأس آن قرار داشت. شورشیان، کوفه و واسط را گرفتند... در میان ایشان بسیاری زنان بودند که زره پوشیده، دوش به دوش مردان پیکار می کردند.^{۱۸۰} "عبیدالله بن زیاد حاکم اموی که بی رحمانه خارجیان را تعقیب کرده و رنج می داد به منظور کاستن حرارت خوارج، فرمان داد نعلش های زنان (مبارز) را لخت کرده و برهنه در عرصه کارزار باقی گذارند."^{۱۸۱}

"در مدت حکومت حجاج (سردار عبدالملک اموی) ۱۳۰ هزار نفر به دست دژخیمان هلاک شدند. به هنگام مرگ وی، ۵۰ هزار مرد و ۳۰ هزار زن در زندان ها محبوس بودند"^{۱۸۲} این زنان اسیرانی معمولی نبودند بلکه زنان مبارز خارجیان بودند که مسلحانه در مقابل سرکوبگران اموی جنگیده بودند و در انتظار مرگ به سر می بردند.

در دویست سال اولیه ی تصرف ایران، دویست سالی که یک سره قیام و سرکوب خونین بوده، سال های خیانت اشراف و ملاکین بزرگ به خاطر منافع فردی به وطن و فرهنگ ارزشمندش، حتا در این دوران سلطه ی جهل و تاریکی می توان رد زن، زن کاردان، مدیر، باخرد و هوشمند را پیدا کرد. باید در میان متون گذشته آن قدر جست و جو کرد تا یک نیم خطی از زن و ارزش هایش به دست آورد. نیم خطی که حتا مردسالاران قشری هم نمی توانند آن را ندیده بگیرند و منکر شوند. در کتاب دو قرن سکوت استاد بزرگوار دکتر عبدالحسین زرین کوب آمده است: "ابومسلم (زمانی که برای تبلیغ حکومت بنی عباس به خراسان رفته بود) روزی بر در خانه ی

^{۱۸۰} صفحه ۶۶ همان منبع

^{۱۸۱} صفحه ۶۰ همان منبع

^{۱۸۲} صفحه ۶۳ همان منبع

یکی از دهقانان خراسان، فاذوسیان نام، پیام فرستاد که خداوند این خانه را بگوید پیاده‌ای آمده است و از تو شمشیر با هزار دینار چشم می‌دارد. فاذوسیان چون این پیام را بشنید با زن خویش که زنی هشیار و فرزانه بود، در این باب رای زد...^{۱۸۲}

”... با زن خویش که زنی هشیار و فرزانه بود ...“ همین نیم‌سطر، دنیایی اطلاعات در خود پنهان دارد. مرد ثروتمند که از او، این همه دینار و شمشیر می‌خواهند، دارای آن‌چنان شناخت و آگاهی‌ای است که برای همسرش حقوقی در حد خودش قائل است و در نهایت نظر مشورتی زن را می‌پذیرد و با دادن شمشیر و دینار در قیام ایرانیان علیه بیگانگان سفاک، خود را سهم می‌کند. این نیم‌سطر بیانگر این واقعیت است که زن دارای آن‌مرتبه از دانش و خرد است که مرد ثروتمند که حتماً دارای آن‌چنان شعور اقتصادی است که در دوره‌ی باج‌گیری خلفای اموی، توانایی پرداخت هزار دینار را دارد ولی برای تصمیم‌گیری، خود را موظف به مشورت با زن می‌بیند. در حالی که در فرهنگ تحمیلی بیگانگان بادیه‌نشین، زن بی‌ارزش است. او کم‌خرد است و مرد خود را بی‌نیاز از مشورت با او می‌بیند. آری یک‌صد سال پس از پیروزی و کشتار ایرانیان هنوز فرهنگ انسانی ایرانی پرتوهای خود را می‌افشاند و زن را موجودی شایسته و باخرد و رای‌زن می‌بیند.

”... در این زمان بخارا خداه که امارت و سلطنت دیرین بخارا را داشت، مرده بود. کودکی شیرخوار از او بازمانده بود، نام‌اش طغشاده که مادرش خاتون به جای او کار ملک می‌راند و در زمان وی تازیان چندبار به بخارا آمدند و وی هر بار صلح کرد و خراج می‌گزارد. چون عبیدالله بن زیاد به

خراسان آمد، از جیحون بگذشت و آهنگ بخارا کرد. بعضی از روستاهای آبادان بخارا و دیه‌ها و قریه‌های مجاور آن را بگرفت و با خاتون جنگ‌های سخت کرد، در این جنگ‌ها اعراب باغ‌ها بکنند و دیه‌ها ویران کردند و بس خلق به اسارت بردند و غنایم به دست آوردند.^{۱۸۴}

“... و با خاتون جنگ‌های سخت کرد...” سردار مسلمان، قرارداد صلح سردار قبلی را ندیده گرفت و برای کسب غنایم، به بخارا حمله برد. خاتون رهبری جنگ با وحشیان را که تنها زبان شمشیر و زور را می‌فهمیدند، به دست گرفت و “... جنگ‌های سخت کرد...” بخارا با رهبری این شیرزن ایرانی سقوط نکرد ولی جنایت‌کارانی که چهره‌ی کریمه ضد انسانی خود را در پشت نقاب معنویت الهی پنهان کرده بودند، روستاها را ویران کردند و روستاییان را به بردگی بردند.

“در آغاز، خوارج فقط عرب بودند اما دیری نپایید که ایرانیان هم به گروه آنان پیوستند. یکی از ویژگی‌های خوارج شرکت فعال زنان‌شان در قیام بود. اینان هم در صف مردان نبرد می‌کردند.”^{۱۸۵} “قیام عظیم خوارج از قسمت جنوب غربی و خوزستان آغاز و سپس سرزمین‌های پهناوری از بین‌النهرین شمالی تا کرمان را فرا گرفت... که به وسیله حجاج سردار خون‌خوار عبدالملک... سرکوب گردید... در روز مرگ‌اش (حجاج) ۵۰ هزار تن مرد و ۳۰ هزار تن زن در زندان‌های‌اش به سر می‌بردند...”^{۱۸۶}

^{۱۸۴} صفحه ۱۶۳ دو قرن سکوت اثر استاد زرین کوب به نقل از تاریخ بخارا صفحه ۴۸

^{۱۸۵} صفحه ۱۸۵ از تاب تاریخ ایران اثر چندین آکادمیسین شوروی سابق از جمله ا.آ.

گرانوسکی، ایوانف پتروشفسکی ترجمه کیخسرو کشاورز

^{۱۸۶} صفحه ۱۸۶ همان منبع

این تک‌خبرهای جداافتاده را باید به آزمایشگاه علوم انسانی و ماتریالیسم تاریخی برد و به تجزیه و تحلیل و ریشه‌یابی آن‌ها پرداخت. کاری که فردی، امکان‌پذیر نیست. می‌باید واقعیت‌های تاریخی را از نو بررسی و کشف کرد. آن‌ها را از زیر خاکستر دیکتاتوری‌ها و نرسالاری‌ها بیرون کشید. تنها در این صورت می‌توانیم حقایق سازنده را به نسل‌های آینده انتقال دهیم و علل این همه واپس‌گرایی فرهنگی - اقتصادی را بشناسیم و به طبع آن اسلوب، ماندگاری‌های‌شان را در هم بریزیم. وقتی در گوشه‌های فراموش تاریخ می‌خوانیم در قرن اول هجری در اوج قدرت حاکمان مسلمان (امویان) زنانی وجود داشته‌اند که زره می‌پوشیدند و در کنار مردان برای دفاع از حقوق پایمال شده و اعتقادات‌شان، با خلفای ارتجاعی اموی می‌جنگیدند یا در قرن اول و دوم هجری زنان عارف و اندیشمند می‌زیسته‌اند. در ذهن ما سؤالات زیادی شکل می‌گیرد، از جمله چرا این پدیده‌های مهم، ندیده گرفته شده‌اند؟ این نشان از چیست؟ پدیده‌های پنهان تاریخی، پدیده‌های گم‌شده و فراموش‌شده‌ای که تاریخ‌نویسان فتودال و اینک هواداران سرمایه‌داری، خود را موظف به دیدن آن‌ها نمی‌دانند زیرا برای آن‌ها منافع اقتصادی در بر ندارد. این دسته از تاریخ‌نویسان با مردم بیگانه‌اند، تنها حکام، سرمایه‌داران، نخبگان و نظامیان سرکوبگر در میدان نگرش آن‌ها جای می‌گیرند. تاریخ مردم، تاریخ باورهای انسانی زنان و مردان مولد، تاریخ خلاقیت، سازندگی و مبارزات صنعتگران شهری و دهقانان دادخواه مبارز، در پرده‌ای از ابهام فرو رفته است. تاریخ اسارت و تحقیر زن به کلی فراموش می‌شود. جنایت‌کاران، مقدس و کبیر می‌شوند و مردم، بدون تشکیلات طبقاتی‌شان، دیده نمی‌شوند.

زنان عارف

”سیر تکاملی زهد، به عرفان منتهی شد، یعنی گرایش و کوشش برای رابطه‌ی فردی و شخصی با خداوند و عشق به او. شاید این‌که اندیشه‌ی عشق به خداوند با نیروی عجیبی در میان زنان تجلی کرد، تصادف صرف نباشد. رابعه عدویه (متوفی به سال ۱۳۵ هجری) که در رأس محفلی از زنان زاهد مسلمان در بصره قرار داشت، به انشای اشعار عاشقانه، خطاب به آفریدگار مشهور است... مع‌هذا این نکته جالب توجه است که زهد (و متعاقب آن عرفان) در اسلام طرفدارانی اعم از مرد و زن پیدا کرد. گذشته از رابعه که صوفیان بسیار بزرگاش می‌دارند، می‌توان عایشه دختر امام جعفر صادق (امام ششم شیعیان در قرن دوم هجری) و نفیسه (در فاصله قرن دوم و سوم هجری) از خاندان علوی که در علم الهیات مشهور بوده و فاطمه‌ی نیشابوری (متوفی ۲۲۴ هجری) و دیگران را نام برد.“^{۱۸۷}

در زمان خلافت عبدالملک اموی و سردار جنایت‌کارش حجاج بن یوسف (سده‌ی اول هجری) بزرگ‌ترین ددمنشی علیه زنان و مردان از جان‌گذشته و مبارز ایرانی و دیگر خلق‌های اسیرشده و حتا علیه فقرای شهری و بادیه‌نشینان فقیر عرب، به نام گسترش اسلام اعمال شد. آن‌ها در پشت صورتک وظائف شرعی، جنبش‌های دادخواهانه را سرکوب کردند و سرزمین‌ها را متصرف شدند. در قبال این تهاجمات ضد بشری، تمدن‌های بزرگ با نسل‌کشی از ماهیت تهی شدند و اکثراً مانند تمدن کهن‌سال قبطیان مصر، عرب شدند. ولی این تهاجم در ایران پس از

^{۱۸۷} ص ۳۳۷ اسلام در ایران بطروشکی

دویست سال لشکرکشی و کشتار و ایجاد مناسباتی ضد انسانی با شکست مواجه شد و خود به دست ایرانیان از هم فرو پاشید.

نسل‌های جدید، نسل‌های برخاسته از جنگ‌های بزرگ، بی‌خبر از تمدن نیاکان، برای حفظ بقا، به باورهای امیرالمؤمنین اموی یا عباسی پیوستند. با این وجود توانستند امپراتوری بزرگ را بر سر خلفای حرم‌سرادار ویران کنند.

پس از مرگ حجاج بن یوسف سردار خون‌آشام امیرالمؤمنین اموی^{۱۸۸} اگر بتوان قول مورخان را باور کرد، بالغ بر صدوبیست هزار کس بود که او کشت جز آنان که در جنگ با او، کشته شدند ... نوشته‌اند که وقتی وفات یافت، پنجاه هزار مرد و سی هزار زن در زندان او بود^{۱۸۸}

حقوق مدنی - شرعی که اعراب پس از پیروزی بر غیر مسلمانان برای خود قائل بودند و تصور می‌کردند با خواست الهی انطباق دارد، حتا اگر این غیر مسلمان، یک مسیحی یا یهودی با اعتقاد به مذاهب توحیدی باشد، حق گردن‌زدن مردان تحت عنوان شرک و ... و غارت اموال منقول و غیر منقول، به‌بردگی‌بردن زنان و کودکان آن دگراندیشان بود. به همین دلیل در بازارهای شهرهای اسلامی، راسته‌ی برده‌فروشان رونق فراوانی داشت.

در این جهان‌بینی برده از هیچ حقوق انسانی برخوردار نبود و در صورت مسلمان‌شدن آزاد نمی‌شد. برده‌دار موظف به آزادکردن برده نبود. او قادر بود بدون هیچ دلیلی برده را به قتل برساند چون مالکیت و حق مالکیت در این مکتب مقدس‌تر از زندگی انسان‌های دگراندیش است. بدین جهت هیچ دلیلی برای زندانی‌کردن زنان وجود نداشت مگر وحشت

^{۱۸۸} صفحه ۱۰۰ دو قرن حکومت استاد عبدالحسین زرین کوب استناد به صفحه ۲۷۵

از شخصیت این شیرزنان مبارز که تن به حقارت بردگی نمی‌دادند و از کوچک‌ترین فرصت برای ضربه‌زدن به دشمن طبقاتی کوتاهی نمی‌کردند. سردار خون‌خوار مسلمان، خود را قادر به استثمار یا سوء استفاده جنسی از این زنان نمی‌دید ولی خطر سرکشی و خشونت از جانب آن‌ها را به شدت احساس می‌کرد زیرا این زنان، انسانی مفلوک و مسخ که ستم و تسلیم را می‌پذیرند، نبودند. آن‌ها آماده بودند در هر شرایطی مشْتِ تاریخی خود را بر پوزه‌ی واپس‌گرایان متجاوز بکوبند. از این رو می‌باید چون یک اسیر جنگی در زندان (سیاه‌چال) با رنج و شکنجه به کندی بمیرند. آن‌ها زنان رنج‌دیده و مبارز خوار بودند که اکثراً از میان موالی قیام نموده بودند (اکثریت قاطع موالی، ایرانی بودند).

”... جزیه، مالیات سرانه و خارج مالیات ارضی بود که ذمی‌ها مادام که مسلمان نشده بودند، طبق قوانین خاصی می‌بایست بپردازند. چون رفته‌رفته میزان این مالیات‌ها بالا می‌رفت و قدرت پرداخت در مردم نقصان می‌یافت، ذمی‌ها برای آن که از پرداخت این باج‌ها آسوده شوند، اسلام آوردند و مزارع خویش را فرو می‌گذاشتند و به شهرها رو می‌آورند...“^{۱۸۹}

علل عدم پیروزی خوارج بر خلفای ستمگر اموی، به‌رغم سال‌ها مبارزه‌ی خونین این بود که ”خارجیان با این که علیه ظلم و بهره‌کشی برخاسته بودند، مع‌هذا تعصبات مذهبی ایشان باعث ایجاد نفاق میان زحمت‌کشان می‌شد و از مبارزه‌ی مشترک ایشان علیه بهره‌کشی فئودالی و دستگاه خلافت جلو می‌گرفت.“^{۱۹۰} ”اعراب ازرقی (خوارج) که به

^{۱۸۹} دو قرن سکوت صفحه ۱۰۲ استناد به مروج الذهب جلد ۲ صفحه ۱۶۰ (گرفتن

جزیه از مردم - اصفهان)

^{۱۹۰} پروفیسور بطروشکی صفحه ۶۵ اسلام در ایران

طبرستان رفته بودند، ظاهراً امید داشتند که مدت مدیدی در آن ناحیه‌ی پرجنگل و کوهستانی استقرار یابند، ولی روستاییان محل... همه زرتشتی بودند و ازرقیان جزیه‌ی هنگفتی بر ایشان بستند و آنان را از خود راندند... علیه ازرقیان مستقر در طبرستان لشکری فرستاده شد... ازرقیان منهزم و متفرق شدند...^{۱۹۱} "تعصبات دینی خارجیان جنبه‌ی ضعف این قیام‌ها را تشکیل می‌داد زیرا ایشان همه‌ی مسلمانان غیر خارجی را دشمن و مرتد می‌دانستند. خوارج بدین طریق خویشتن را از مساعدت و پشتیبانی عامه‌ی بدویان و روستاییان و مستمندان شهری محروم ساختند..."^{۱۹۲}

با مقاومت خستگی‌ناپذیر زنان و مردان ایرانی، دوران سیاه سلطه بیگانگان نژادپرست با یاسای عشیره‌ای‌شان به سستی گرایید. قیام‌ها و شورش‌های ایرانیان و دیگر خلق‌های تحت ستم، چشم‌انداز استقلال را نزدیک‌تر می‌کرد ولی یک‌صدسال قتل عام و نسل‌کشی مذهبی بنی‌امیه به نام ترویج اسلام که چیزی فراتر از استبداد فئودالی و کاست‌گرایی ساسانی نبود، آن‌چنان گسیختگی عمیق فرهنگی، نسبت به جهان‌بینی‌ها و باورهای ایرانی پدید آورده بود که اصول و قواعد آن، بیگانه به نظر می‌رسید. از سوی دیگر عدم آگاهی از محتوای نگرش پذیرفته‌شده و تأیید نقل‌قول‌ها، به جای شناخت اصول و قواعد، از خودبیگانگی جامعه را عمق بخشید. ایرانیان باقی‌مانده از ددمنشی‌های مهاجمان، نسلی بدون هویت بودند. قهرمانان این نسل افرادی ساده‌اندیش ولی با ایمان بودند که به ادعاها و شعارهای بی‌پایه‌و‌اساس بنی‌عباس باور داشتند. تنها، تجربه‌های خونین بعدی، غیر واقعی و ریاکارانه بودن آن‌ها را اثبات کرد. ابومسلم مبلغ عموزاده‌های پیامبر (بنی‌عباس) شد. از ملت ایران به نام آن‌ها بیعت

^{۱۹۱} صفحه ۶۴ همان منبع

^{۱۹۲} صفحه ۶۵ همان منبع

گرفت. سپاه بزرگی از ستم‌دیدگان ایرانی گرد آورد. ایرانیان با همه‌ی هستی، برای شکست متجاوزان بسیج شدند و در تهاجمی مردمی، پیروزمندانه سپاه باورهای ارتجاعی و جنایت‌کارانه‌ی بنی‌امیه را که یک‌صدسال توانست با منطق شمشیر بر پای بمانند، متلاشی کردند. پایتخت امیرالمؤمنین مسلمانان، پایتخت حرم‌سراهای هزارویک‌شب به تصرف ایرانیان درآمد. سپاه درهم‌کوبیده‌ی خلیفه را تعقیب و تارومار کردند. امیرالمؤمنین نیز در مصر به قتل رسید. ایرانیان مسخ‌شده همه‌ی این دستاوردها را در اختیار بنی‌عباس قرار دادند تا یک دور باطل دیگر از تجربه‌های خونین و تلخ تاریخ شکل بگیرد. در عمل بنی‌عباس اثبات کردند، فراتر از بنی‌امیه نیستند. ایرانیان چشم امید به عموزاده‌های پیامبر داشتند ولی آن‌ها برای قدرت، ثروت و حرم‌سراها، به جلاد مردم تبدیل شدند. تاریخ در هر دوره این درس را تکرار کرده است که مناسبات اجتماعی متکی به قدرت فردی چه الهی و چه غیر الهی فرآیندش تنها، استبداد و سرکوب و جنایت‌های پنهان و آشکار است. به هر حال مزد بیگانه‌پرستی ابومسلم به یک تجربه خونین دیگر منتهی شد. با قتل ابومسلم به دست تازه‌خلیفه‌ی عباسی، همه‌ی مناسبات اجتماعی به محتوای دوره‌ی اموی بازگشت، با این تفاوت که از شدت نژادپرستی و کاست‌گرایی عربی کاسته شد، آن‌هم به دلیل تضاد درونی اشرافیت عرب و اتکای خلیفه به ایرانیان و ترک‌ها برای مقابله با بزرگان قبایل عربی ولی در ماهیت استثمار و غارت مردم هیچ تغییری رخ نمود. همان روال گذشته احیا شد، باج و خراج و ستم طبقاتی ریشه‌ی زندگی زحمت‌کشان را خشکاند ولی ایرانیان هر چند در هم شکستند و لگدمال مشت‌ی ارادل بی‌فرهنگ شدند، ولی باز، امیدوار به پیروزی نهایی، بر پای خاستند. روند شورش‌ها و قیام‌ها، تومار خلفای عرب را درهم نوردید. پس از تحمل

یک صدسال دیگر استثمار و سرکوب توانستند امپراتوری شمشیر و حرم‌سراها را از میان ببرند و خلافت به مقامی تشریفاتی تنزل کرد. با طاهریان ایران به استقلال رسید، ولی سرسپردگی بدون چون و چرای فرهنگ بیگانه را پذیرفتند و آن را پاس داشتند. بدین صورت ۵۰ درصد جامعه به مشتی برده‌ی خانگی تبدیل شدند (زنان). زن دیگر کدبانوی خانه نبود، او «ضعیفه» تعریف می‌شد. طبق تعریف نگرش پذیرفته‌شده، زن می‌باید همیشه در زیر سایه‌ی یک «نر» قرار گیرد، چون فرهنگ این نگرش، زن را به عنوان یک انسان کامل و آزاد نمی‌پذیرفت. معیارهای نو به مرد قدرت مطلقه‌ای می‌داد به گونه‌ای که می‌توانست هرگاه اراده کند، زن را مانند یک تکه لباس مندرس به کوچه پرت کند. جنس «نر» به سمبل و بت تبدیل شد و ارزش‌ها با آن سنجیده می‌شد. «مردانه» صفت عالی‌ای شد که نشان از اوج نرسالاری بود. مرد صاحب حق منحصربه‌فرد طلاق بود و زن تنها می‌بایست مطیع و برده باشد و بدون استثنا می‌باید در هر شرایطی تمکین کند. در غیر این صورت دیگر حقوق الهی مرد، می‌توانست در مورد زن پیاده شود و آن، ضرب و شتم بود. از این دوره، دیگر شاهد یک فاجعه‌ی فرهنگی می‌شویم.

دوره‌ی سلطه‌ی اقوام بادیه‌نشین

مناسبات اجتماعی در دوره‌ی سلطه‌ی اموی و عباسی ترکیبی بود از استبداد فردی - عشیره‌ای و احکام الهی که به خلفای نژادپرست مشروعیت می‌بخشید. بدین جهت مذهب از هدف اصلی خود که توحید و اتصال و ارتباط انسان با خداوند بود، دور شد و ارزش‌های ادعایی آن، در حد قوانین اجتماعی برای حاکمیت بی‌چون‌وچرای خلفا و از آن بدتر به ابزار سلطه‌ی انسان به انسان تبدیل شد.

بردگی انسان با احکام شرعی پیوند خورد؛ پروسه‌ای که در نهایت مذهب را در حد وظائف سیاسی - اجرایی و اقتصادی برای خالی کردن کیسه‌ی تهی‌دستان، دهقانان، صنعتگران و فقرای شهری تبدیل کرد. در نهایت با تحریف، به ایدئولوژی واسطه‌ها، دلالتان، برده‌فروشان، بازرگانان و قدرت‌طلبان تغییر ماهیت داد. در این میان وضعیت زنان اسفبارتر از مردان بود. در شهرها، دیکتاتوری مذهبی - جنسی زن را در هزارتوی اندرونی‌ها محبوس کرده بود و بخشی از اموال مرد محسوب می‌شد. ابزار و اموالی ممنوعه که می‌باید برای حفظ غرور و حیثیت «نر» که معیار همه‌ی ارزش‌ها شده بود، همه‌ی عمر در پشت چادر و روبند و در سیاه‌چال اندرونی خانه، روزانه و به مرور تحلیل رود. زن، انسانی که

نسل اندر نسل می‌باید این زندان ابدی را تحمل کند، به مرور به پدیده‌ای ناهنجار تبدیل شد. تأثیر این زندگی غیرانسانی غیراخلاقی زن را مسخ کرد و او را به دنباله‌روی غرایض‌اش تبدیل کرد. ولی در روستاها که حیات اقتصادی‌شان به نیروی کار زن وابسته بود، وضعیت به گونه‌ای دیگر جریان داشت.

در روستاها که حیات اقتصادی به نیروی کار زن وابسته بود و هنوز هم وابسته است، سیر ارتباطات به گونه‌ی دیگری جریان داشت. ضرورت‌های هم‌یاری اقتصادی در تولید کشاورزی و دام‌داری، زن را به صورت نیروی کار فعال و پی‌گیر، در عرصه‌ی تولید نعمات مادی می‌طلبید. زن دوچندان مرد کار می‌کرد. در برداشت محصول، در کشت، در کار نخ‌ریسی با دوک‌های دستی، جاجیم و قالی‌بافی، بافت سیاه‌چادر که خانه خانواده بود و همه‌ی کارهای دام‌داری، شیردوشی، ماست‌بندی، حفاظت و نظافت از محیط زندگی، تهیه‌ی آرد به وسیله‌ی آسیاب‌های دستی (آسک)، پخت نان روزانه و غذا، جمع‌آوری مواد غذایی از طبیعت (قارچ و سبزیجات)، تهیه‌ی هیزم، حمل آب از چشمه و نهرها که اکثر مواقع راه‌های طولانی را می‌بایست برای تهیه‌ی آن پیمود. زن در روستا و در جماعت‌های کوچنده، یک ماشین خستگی‌ناپذیر کار بوده و هست که بدون حق استراحت می‌باید وظائف تعیین‌شده را به انجام برساند. تنها زمان استراحت‌اش زمان مرگ او بود و تنها جای دم‌آسودن‌اش، گور. از این‌رو در روستا و خانواده‌های کوچنده، اندرونی و حجاب و نقاب و روبند وجود نداشت. کار و تلاش، ضرورت حضور آزاد زن را به جامعه تحمیل می‌کرد. از کودکی، دختران و پسران، زنان و مردان در کاری مداوم دوش‌به‌دوش هم تولید می‌کردند.

زن از آزادی حضور در جامعه برخوردار می‌شد. این، گوشه‌هایی از زندگی زنان در شهر و روستاهای بعد از پیروزی بیگانگان بر تمدن ایران زمین بود. ولی علاوه بر همه‌ی این رنج‌ها، زن می‌باید بار فرمایشات دیکتاتور خانه، مرد، را نیز تحمل و تمکین کند، در غیر این صورت طبق حقوق الهی مرد، بدون هیچ درنگی از زندگی خانوادگی طرد می‌شد. با این وجود، زن در روستا به دلیل نقش اقتصادی‌اش دارای آن‌چنان اهمیت اجتماعی بود که حتا تا سال‌های ۱۳۴۰ در روستاهای لرنشین خوزستان (هفتکل) شاهد کلانتری یک زن فرهیخته از ایل بختیاری بوده‌ایم که به زندگی این شیرزن خواهیم پرداخت.

تاریخ‌نویسان آن دوران سیاه جهل و ستم، مانند تاریخ‌نویسان «مترقی و صاحب‌نظر قرن بیستم ایران» زن را استاد شیطان یا پدیده‌ای ضد ارزش می‌دانستند. با وجود چنین نگرش ارتجاعی‌ای در مورد زن، تعجب‌آور نیست که تاریخ ما، تاریخی کاملاً مردانه و از وجود زن تهی باشد. در آن دوران، شهرها نسبت به روستاها در اقلیت بودند و روستاها با جمعیت خانوارهای کوچنده، اکثریت بزرگی را تشکیل می‌دادند. در میان این جامعه‌ی تولیدگر، کار زن چنان ارزش والایی داشت که بدون آن کشاورز و دام‌دار نمی‌توانست به حداقل تولید خود برسد. بدین علت اقتصادی، کشاورزان و دام‌داران نمی‌توانستند محدودیت‌های ارتجاعی شهرها را علیه زنان اعمال کنند. زنان در روستا و ایل به علت ارتباطات اجتماعی آزادتر و کار در طبیعت، شخصیتی هنجارتر نسبت به زنان شهری داشتند. آری اقتصاد تولیدی و تأثیرش بر جامعه‌ی انسانی حتا در آن دوران سیاه سلطه‌ی بیگانه و واپس‌گرایی، غیرقابل تردید است. امروزه نیز، جامعه‌ی ما بدون صنعتی‌شدن (تولید کالایی) نه سرمایه‌داری مالی و صنایع تولید

مواد خام، نمی‌تواند خود را از قهقرای خرافات قرون وسطایی و استبداد فردی نجات دهد.

به هر جهت تأثیر این بخش از جامعه و تهی‌دستان و صنعتگران شهری و نقش خلاق زن در آن، اجازه نداد که همهی جامعه به بندهی مطیع و تسلیم خلفا که خود را رهبر مذهبی جامعه می‌دانستند، تبدیل شود.

«در طبرستان مردم نسبت به تازیان نفرت و کینه‌ی خاصی می‌ورزیدند. چنان که در سال ۱۶۰ هجری مردم امیدوارکوه از بیداد کارگزاران خلیفه به ستوه آمدند. فرمانروایان آن‌ها که ونداد هرمز و سپهبد شروین و ... بودند آن‌ها را بر ضد تازیان شورانیدند و بدان سبب در اندک زمان شورش و آشوب بزرگی پدید آمد. در یک روز، مردم سراسر طبرستان بر عربان بیرون آمدند و آنان را به باد کشتار گرفتند. گذشته از اعراب، ایرانیان نیز که مسلمان شده بودند، طعمه‌ی نفرت و کینه‌ی مردم شدند. این نفرت و کینه چندان بود که حتا زن‌هایی از ایرانیان که به عقد زناشویی عربان درآمده بودند، ریش شوهران خود را گرفته از خانه بر می‌آمدند و به دست مردان می‌سپردند تا آن‌ها را بکشند.»^{۱۹۳} سرچشمه‌ی این نفرت در کجاست؟ چه عاملی باعث شد، زن ریش شوهر را بگیرد و او را تسلیم جلاد کند؟ علت این همه نفرت در چیست؟ تا پیش از پیروزی انقلاب در روستاهای جنوب روز خاصی را به نام عمرگشون می‌شناختند. به ادامه مطلب توجه فرمایید: «آخر، بس مدتی نبود که یزید بن مهلب سردار عرب در گرگان سوگند خورده بود که از خون عجم، آسیاب بگرداند

^{۱۹۳} نقل از تاریخ طبرستان جلد ۱ صفحه ۱۸۳ منبع دو قرن سکوت استاد عبدالحسین

و آسیاب هم گرداند و گندم آرد کرد و نان‌اش را هم خورد...^{۱۹۴} به رغم این همه نسل‌کشی حیوانی، زنان و مردان ایرانی مانند تمدن‌های دیگر، عرب نشدند و حاکمیت عشیره‌ای‌اش را در هم کوبیدند.

جهان‌بینی بشردوستانه‌ی ایرانی گاهی در مکتب صلح‌دوستانه‌ی مانی جهان را به دوستی و برادری دعوت می‌کرد و زمانی با باور دادخواهان‌ی مزدکی و پس از اسلام، خرم‌دینی، عدالت اجتماعی را پرچم رنجبران می‌نمود. قبل از همه‌ی این‌ها با مذهب میتراپی که آثار باستانی‌اش از اعماق اروپای شمالی تا چین کشف شده، برای زن حقوقی برابر مرد قائل می‌شد، همان‌گونه که گات‌های زرتشت، نه مذهب مسخ‌شده‌ی دوره‌ی ساسانیان که چماق حکومت شده بود، حتا در دعا‌های‌اش برای همه‌ی انسان‌هایی که با گاوهای‌شان روی زمین زندگی می‌کنند، خوشبختی را از ایزد می‌خواست. و اینک یک سند تاریخی از باطینه:

”چهارمین رهبر اسماعیلیان در قلعه‌ی الموت حسن‌بن‌محمد بزرگ‌امید ملقب به علی ذکره السلام، در تاریک‌ترین دوران قرون وسطا یعنی قرن ششم هجری (۱۲ میلادی) در یک اجتماع بزرگ خود را امام زمان نامید و اظهار داشت: *عالم قدیم است و خلق نشده و زمان نامتناهی است. بهشت و دوزخ امری موهوم و خیالی است و قیامت هر کس مرگ اوست.* او در این نطق تاریخی تمام تکالیف شرعی را ساقط کرد و مردم را به تحصیل علم و نیکوکاری و ترویج صنایع و آزادکردن زنان و تربیت کودکان دعوت کرد... داشتن بیش از یک همسر حرام بود. تعلیم و تربیت و ترویج علم در مرتبه اول قرار داشت.^{۱۹۵}“

^{۱۹۴} ص ۲۱۱ دو قرن سکوت

^{۱۹۵} کتاب واپسین جنبش قرون وسطایی... محمد رضا فشاهی صفحه ۷۷

در تمام سفرنامه‌ی ارزشمند ناصر خسرو، دانشمند مبارز، تنها یک نیم‌سطر درباره‌ی زن می‌بینیم و همین حداقل مطلب، بیانگر هوش و دانش باارزش زن است. زمانی که مردان در برابر عوامل طبیعی به زانو در می‌آیند، زن، زن باخرد راه بازرگانی بصره را باز می‌کند.

در زمان حکومت فاطمی مصر، شاخه‌ای از اروندرود به دلیل وجود یک گرداب، دیگر قابل کشتی‌رانی نبود. "... و در آن وقت امیر بصره پسر با کالیجار دیلمی بود. که ملک پارس بود... وقتی چنان بودی که کشتی‌ها از آن جا نتوانستی گذشتن، غرقابی عظیم بود. زنی از مال‌داران بصره بفرمود تا چهارصد کشتی بساختند و همه پر استخوان خرما کردند (هسته‌ی خرما) و سر کشتی‌ها محکم کردند و بدان جایگه غرق کردند تا آن چنان شد که کشتی‌ها می‌گذرند."^{۱۹۶}

از ویژگی‌های اساسی، ضدانسانی و ضد زن دوران پس از امویان و عباسیان که باور اسلامی، در میان ایرانیان گسترش یافته بود، اعتقاد به برتری جنسی مرد بود. به گونه‌ای که این ناهنجاری، امری بدیهی می‌نمود و با احکام الهی گره زده می‌شد. از این‌رو زن مسلماً برده‌ی خانگی به حساب می‌آمد و نسبت به بردگان مرد که در بازارهای اسلامی، چون یک کالا خرید و فروش می‌شدند، به صورت مضاعف استثمار می‌شد. هم نیروی کارش بی‌بها در اختیار مرد قرار می‌گرفت و باعث ازدیاد اندوخته‌های سرمایه‌ای مرد می‌شد و هم مورد ستم و بهره‌جویی جنسی قرار می‌گرفت.

در صورت مقاومت زن، به بهانه‌ی عدم تمکین، علاوه بر ضرب و شتم (بخشی از حقوق آسمانی اوست) مرد، می‌توانست و حتا در قرن

بيست و يکم می تواند با ترفند عدم تمکين، زن را از خانه و زندگي و فرزندان اش که تاروپود هستي شان از خون و شيرهی وجود زن ساخته شده است، محروم کند يا بدون طلاق سال های طولانی، او را در برزخ بلا تکلیفی، افسرده، بیمار و روانی کند. عرصه ها بر زن، بر نیمه ی اصلی جامعه، تنگ تر شد. بردگي اش کامل تر شد و به سیاه چال های جامعه ی ارتجاعی، اندرونی ها، رانده شد. ديگر در تاريخ از وجودش اثری به جا نماند، جز در مواردی که تاريخ نويسان نرسالار، اجساد زره پوشيدهی او را، در میدان های نبرد برای عبرت، عريان رها می کردند. با شکست قطعی ديکتاتوری های ستمگر اموی و عباسی و دست نشاندگانی چون طاهريان، حکومت های مستقل آل بويه و آل زیاد دويست سال خون آشامی خلفا را به زباله دان تاريخ ريختند. مدارس گسترش يافت و کتابخانه های بزرگ در خدمت انديشمندان قرار گرفت و دانش رو به گسترش نهاد. دانشمندان بزرگی که امروزه گروهی به ناحق به آن ها می بالند، چون خوارزمی و خيام، رازی، ابوعلی سینا و ... پیامد این دوران کوتاه، نیمه دمکراسی ایرانی است که رياضيات را "مکروه نمی دانستند"^{۱۹۷}

ايجاد حکومت های کوچک و مستقل چون حکومت ری، همدان، اصفهان، گنبد، بلخ، بخارا و نیشابور، بیانگر تکامل روند مناسبات فئودالیسم در ایران بود، روندی که در بطن خود، به عدم تمرکز و قوای نظامی محدود گرایش داشت. وجود شهرهای بزرگ و مستقل همراه با رشد و گسترش کار صنعتگران و سمت گیری به سوی تولید کالایی و روابط

^{۱۹۷} جلد دوم احیاء العلوم امام محمد غزالی. در این کتاب اعلام شده است که دانشی به نام هندسه وجود دارد که انسان را از راه توحید خارج می کند و باعث کفر و الحاد می شود. لذا تنها کسانی بدان باید بپردازند که اطمینان داشته باشند که از راه الهیات خارج نخواهند شد.

بازرگانی گسترده (مانند «جمهوری سیراف در جنوب ایران» ن.ک. زندگی مسلمانان در قرون وسطا ترجمه‌ی مرتضی راوندی) از نموده‌های آن است. در این شرایط جدید، زن توانست مجدداً دیوارهای نوساخته را در هم بشکند. باران مناسبات انسانی ایرانی، خاک تهی و بی‌حاصل واپس‌گرایی را بارور کرد و شرایط را برای شکوفایی زن، زنی چون ملک‌خاتون حاکمی مقتدر که سلطان محمود غزنوی شهادت حمله نظامی به او را نداشت و مهستی گنجوی رباعی‌سرا فراهم کرد.

«بانو ملک‌خاتون ... پس از درگذشت شوهرش علی دیلمی ملقب به فخرالدوله با صلاح‌دید افسران لشکری و بزرگان ایالت به این سمت دست یافت [حکومت ری]»^{۱۹۸} تا زمانی که ملک‌خاتون زنده بود، به دلیل هوشمندی سیاسی و خرد و شهامتی که داشت، سلطان محمود غزنوی قادر به لشکرکشی و تصرف ری نبود و ملک‌خاتون نیز سرسپردگی غزنویان را نمی‌پذیرفت.

گنجینه‌ای دیگر، مربوط به ۸۰۰ سال پیش

«مهستی گنجوی در تاریخ ادبیات نخستین رباعی‌نویس شهیر می‌باشد. نام وی همواره در ردیف شعرای بزرگ آذربایجان مثل نظامی، خاقانی یادآوری می‌شود... مهستی در سال ۱۰۹۲ میلادی در گنجه پا به دنیا نهاده است. علاوه بر طبع شهر موسیقی را خوب می‌دانست و شطرنج باز ماهری بود. وی در ادبیات شرق مانند خیام یکی از بزرگترین استادان رباعی شناخته شده است. همسر مهستی تاج‌الدین امیر احمد نیز شاعر بود و با تخلص پورخطیب و ابن‌خطیب شعر می‌سرود... در موقع سفر به

^{۱۹۸} دو قرن سکوت استاد زرین دست صفحه ۱۶۳ و روزنامه شرق شماره ۴۹۱ صفحه

بلخ و مرو و شهرهای دیگر چنان شهرت بسزایی یافته بود که به عنوان مهمان به دربار سلطان سنجر نیز دعوت گردید. در این مورد در الهی نامه فریدالدین عطار و تذکره الشعراى دولتشاه سمرقندی اطلاعاتی موجود است مهستی در اواخر سده دوازدهم میلادی وفات کرده و در گنجه مدفون است. اکنون فقط قسمت کوچکی از میراث ادبی او که بیش از سیصد رباعی و چند قطعه و غزل است، باقی مانده.^{۱۹۹}

چند رباعی از مهستی گنجوی
در طاس فلک نقش قضاو قدر است
پندار مدار کاین گره بگشایی
مشکل گرهی ست خلق از این بی خبر است
دانستن این گره به قدر بشر است

*

آن روز که مرکب فلک زین کردند
این بود نصیب ما ز دیوان قضا
آرایش مشتری و پروین کردند
ما را چه گنه، قسمت ما این کردند

*

در غربت اگر چه بخت همره نبود
دانی که چرا گزیده ام رنج سفر
باری دشمن ز حالم آگه نبود
تا ماتم شیر پیش روبه نبود

*

پیوسته خرابات ز رندان خوش باد
آن در صد پاره و آن صوف کبود
در دامن زهد و زاهدی آتش باد
افتاده به زیر پای دردی کش باد

*

قلاش و قلندری و عاشق بودن
در مجمع رندان موافق بودن

^{۱۹۹} برگرفته از کتاب مهستی گنجوی (رباعیات) زیر نظر محمد آقا سلطان زاده و رفائیل حسینوف «منبع: کتاب خطی در مخزن کتب خطی آکادمی علوم آذربایجان شماره: آ-۱۶۶ باکو یازپچی ۱۹۸۵»

انگشت‌نمای خلق و خالق بو به زان که به خرقه‌ی منافق بودن

*

آب ار چه نمی‌رود بجویم با تو جز در ره مردمی نپویم با تو
گفتی که چه کرده‌ام نگویی با من آن چیست نکرده‌ای چه گویم با تو

*

ای پورخطیب^{۲۰۰} گنجه پندی بپذیر در کوی خرابات یکی درویشم
بر تخت طرب نشین به کف ساغر گیر ز آن خم زکات بیاور پیشم

*

از طاعت و معصیت، خدا، مستغنی‌ست صوفی بچه‌ام ولی نه کافرکیشم
برای تو مراد خود ز عالم بر گیر مولای کسی نیم، غلام خویشم

*

در دل همه شرک، روی بر خاک چه سود؟
زه‌ری که به جان رسید، تریاک چه سود؟
خود را به میان خلق، زاهد کردن
با نفس پلید جامه‌ی پاک، چه سود؟

زنان عارف در قرون وسطای ایران، رابعه و عباسه

باید در دیوان اندیشمندان جست‌وجو کرد تا دو سه خطی در مورد
زنی اندیشمند کشف کنی، آن‌هم اگر زن، دارای آن منزلت و معرفتی باشد
که باور پدرسالارانه نتواند آن‌را خفه کند یا ندیده بگیرد. در دنیای
پررمزوراز عرفان، با عرفای زن چون عباسه و رابعه آشنا می‌شویم. با
مردانی که بر گرد وجودشان توشه می‌گیرند.

^{۲۰۰} پور خطیب نام هنری یا تخلص شاعر آذربایجان تاج‌الدین امیر احمد، همسر
مهستی گنجوی است.

رفت شیخ بصره پیش رابعه
نکته‌ای کز هیچ‌کس نشنیده‌ای
رابعه گفتی که ای دانای راز
دوستان را آخرت ده بر دوام
تا نباشد عاشقی چون رابعه
گفت، ای در عشق صاحب واقعه
بر کسی نه خوانده‌ای، نه دیده‌ای
دشمنان را کار دنیا می‌بساز
زان‌که من زین کار آزادم مدام
کی شناسد قدر صاحب واقعه^{۲۰۱}

✱

گفت عباسه که روز رستخیز
چون ز هیبت خلق افتد در گریز^{۲۰۲}

✱

یک‌شبی عباسه گفت، ای حاضراز
این تواند بود، اما آمدند
تا شود این نفس کافر یک زمار
ما همه در حکم نفس کافریم
هست دایم سلطنت در معرفت
هر که مست عالم عرفان بود
این جهان گر پر شود از کافران
انبیاء، این صد هزار و بیست و اند
یا سلیمان، یا بمیرد در میان
در درون خویش کافر پروریم
جهد کن تا حاصل آید این صفت
بر همه خلق جهان سلطان بود^{۲۰۳}

✱

تا تو گردی اندر این بحر فضول
گر ازین گرداب سر بیرون کنی
موج بر می‌خیزد، از رد و قبول
که درون دیر رازت می‌دهند
هر نفس جمعیتی افزون کنی^{۲۰۴}

✱

هر که را او هست، کلّ او را بود
هفت دریا زیر پل او را بود

^{۲۰۱} منطق الطیر عطار ص ۲۵۵

^{۲۰۲} عباسه منطق الطیر عطار ص ۲۳۰

^{۲۰۳} همان، ص ۲۳۹

^{۲۰۴} صفحه ۲۱۸ همان منبع نظرات رابعه

هر چه را جویی جز او، یابی نظیر اوست دایم، بی نظیر و ناگزیر^{۲۰۵}

رابعه و عباسه که عطار در منطق الطیر و الهی‌نامه در مورد آن‌ها اظهار نظر کرده، دو زن عارف بودند که در محضر آن‌ها مردان طالب عرفان، به کسب فیض و معرفت می‌پرداختند.

تاریخ و ادبیات ما بهترین سند جاویدان است که بیانگر این واقعیت است که زن به رغم همه‌ی بی‌حرمتی‌ها و ستم و ظلمی که در مورد او اعمال می‌شده، زمانی که خود را در می‌یابد و اراده می‌کند، در همه‌ی عرصه‌ها می‌تواند جای مردان را پر کند.

گذری بر تاریخ و تاریخ‌نویسان (نرسالار)

در دنیای فرمالیسم، در دنیای شکل‌های بی‌مضمون، نوعی تاریخ‌نگاری هست که اطلاق عنوان پست‌مدرن شاید با واقعیت‌اش انطباق داشته باشد. در این نگرش آقای تاریخ‌نویس تنها به فرم حوادث و ماجراها، بدون درک ارتباط آن‌ها و تأثیرشان بر هم و چندوچون وقایع می‌پردازد. با استناد به اظهارات یک تاریخ‌نویس وابسته به درباری خباث‌پیشه، چون شاه شجاع، بدون تحقیق در مورد صحت آن نظریه، به یک نتیجه‌گیری می‌رسد و قاطعانه حکم صادر می‌کند: "جای پای زن [مکر و حیل‌های زن] در وقایع تاریخی حتا شکست قادسیه". جنگ شاه شجاع با مردم کرمان به رهبری پهلوان اسد، آخرین جنگ سر به‌داران کرمان با شاه ایلخانی بود که منجر به قتل و عام مردم کرمان شد. این تاریخ‌نویس محترم بدون تحقیق در تاریخ‌های دیگر، حوادث را، در حد خرد و دانش یک کودک تنزل می‌دهد.

علل شکست را عشق زن پهلوان اسد به چهره‌ی زیبای شاه شجاع ترسیم می‌کند. مسلماً این استاد تاریخ، بهترین شیوه را، برای مسخ و فریب مردم انتخاب کرده است. در این نگرش، عدم پی‌گیری علت و معلول وقایع تاریخی، به یک امر بدیهی مبدل می‌شود. دیگر نیازی به انطباق تئوری علمی بر وقایع تاریخی یا کشف قوانینی که عامل ایجاد این جنگ‌ها و تحولات هستند، نیست. لذا سر تسلیم فرود آوردن در مقابل قضا و قدری که از روز ازل برای ما تعیین کرده‌اند، اصلی قانونمند به نظر می‌رسد. اگر واقعاً این‌گونه می‌بود، نیاز به این همه قشر خاکستری مغز غیر ضروری به نظر می‌رسید. با مغز یک گوسفند هم می‌توانستیم، این‌گونه زندگی کنیم و جنگ‌ها تنها بر سر تقسیم ماده‌ها آن‌هم در فصل جفت‌گیری صورت می‌گرفت و حق هم همیشه با قوی‌تر بود که ماده‌های بیش‌تری را زیر سایه‌ی خود می‌گرفت. این نگاه سطحی به مسائل تاریخی - اجتماعی از روی بی‌خردی و جهل نیست بلکه از روی وظیفه است؛ وظیفه‌ای طبقاتی، رسالت خدمت به سرمایه‌داران و تلاش برای مسخ توده‌های مردم. مسلماً عده‌ای از روشن‌فکران نیز به دلیل عدم شناخت طبقاتی در این بستر افتاده‌اند. در هر صورت فرآیند کارشان در جهت منافع هیئت حاکمه است. حاکمیت‌هایی که نه سرمایه‌داری‌اند و نه فئودالی، مشت‌ی واسطه‌ی بازار پوسیده‌ی قرون وسطایی با فرهنگ برده‌داری که امروزه به جای فروش کنیزکان زیبا و پسران خوب‌رو و مردان و زنان کار و رنج، شبکه‌های نفتی را در بورس جهانی به بازی گرفته‌اند و نخ همه‌ی جلادان خون‌ریز در دستان این تجار برده است.

به هر حال در آثارِ چنین تاریخ‌نویسانی نیز نکته‌هایی بیرون می‌آید که گریزی از آن نیست و به باورهای انسانی ایرانیان اشاره‌ای دارد.

”... در آبادی بی‌مرغ گناباد، رسم عجیبی است. از روز نهم فروردین تا روز سیزده، در این دهکده که کوهستانی است حکومت و اختیارات ده به دست زن‌ها می‌افتد، هیچ مردی حق ندارد از خانه خارج شود و اگر خارج شود زنان او را تنبیه می‌کنند. خود زن‌ها وسایل و مایحتاج را تهیه می‌کنند و زندگی را اداره می‌کنند. علاوه بر آن به بازی‌ها و ورزش‌ها می‌پرداختند، اغلب روز را در خارج خانه می‌گذرانند. اسب سوار می‌شوند و می‌تازند. و از روز سیزده دوباره به خانه بر می‌گردند و می‌شوند همان زن تسلیم و سربه‌زیر...“^{۲۰۶} ”این تسلط زن بر مرد در این روزها، ... می‌تواند، یک رسم مربوط به ایام خاص آناهیتا بوده باشد.“^{۲۰۷}

”... این نرمش و تسلیم پادشاهانه در برابر زن هر چند مانع آن نبود که با قساوت، چشم پدرش محمد مظفر و هم پسرش سلطان شبلی را کور کند ... درگاه او را لطف شاعرانه‌ای بخشیده بود که اغلب زنان فاضله و شاعره در رواق‌های کاخ شاهی او مجالس ادبی داشتند و در اغلب این مجالس خود شاه شجاع که شاعری حساس بود شرکت داشت... درگاه شاه اسحق نیز همین روحیه را داشت... اطرافیان او خصوصاً زنان و دختران دستگاه شاهی نیز اهل شعر و ادب بودند که از آن میان، جهان‌ملک دختر مسعود شاه اینجو، به غایت مستعد بود و اشعار او معروف است“^{۲۰۸}

”کرمان در محاصره افتاد، ولی چون قلعه کرمان بس مستحکم بود، مدت محاصره بسیار طول کشید (از بیستم رمضان - سال ۷۷۵ تا عشر اول رجب ۷۷۶ فوریه ۱۳۷۴ میلادی). شاه شجاع در این‌جا از سلاح برنده خود

^{۲۰۶} نقل از کتاب **خاتون هفت قلعه**، استاد باستانی پاریزی صفحه ۳۱۴

^{۲۰۷} صفحه ۳۱۵ همان منبع

^{۲۰۸} صفحه ۴۰ همان منبع در دوره‌ی حکومت آل مظفر، استاد باستانی پاریزی

که در سایر موارد نیز او را کمک کرده بود استفاده کرد، یعنی پای زن را به میان کشید و از زیبایی و جوانی خود استفاده کرد و چنین نامه ای برای همسر پهلوان اسد که حاکم کرمان بود فرستاد... (شاه شجاع بن محمد، قول و شرط می کند و بر خود لازم و واجب می داند که چون خاتون معظمه، زیدت رفعتها، تقبلی که نموده اند به جای آورند) باز کردن دروازه کرمان به روی مهاجمان) و چنین خدمتی بر خاندان ما ثابت گردانند، او را به انواع کرامت و نوازش مخصوص گردانیم و در عقد رعایت و حرم حمایت خود جای دهیم و... نام این زن در روضه الصفا بیگی آمده است...^{۲۰۹} نظر استاد پاریزی: «زن ناقص» را به خیانت نسبت به شوهر وا داشت... اکنون بشنوید که چه تعبیه و تدبیر زنانه ای برای نابودی شوهر به کار برد. و ادامه ی افسانه پردازی در مورد مکر زنانه، برای این که گناه شکست این جنگ را به گردن زن بیندازند. در این واقعه، پسر، برادر و همسر بیگی خاتون به قتل می رسند. سؤال من از این استاد تاریخ این است: چگونه امکان دارد که یک زن به خاطر زیبایی مردی که او را ندیده، همسرش، پسر و برادرش و هزاران زن و مرد کرمانی را به قتلگاه یک شاه جنایت کار که حتا به پدر و پسر خود رحم نکرده ببرد؟ بر خلاف نوشته های تاریخ نویس محترم، این جنگ نبرد حاکم کرمان علیه شاه شجاع و عشق پنهان او به زن حاکم نبوده بلکه قیام سربرداران کرمان علیه ستمها و بیدادگری های سیستمی ضد انسانی و جهان بینی ارتجاعی آن بوده است. افسانه سازی برای متهم کردن زن به عنوان یک عامل غیر عقلانی، ترفندی باستانی است که متأسفانه آقای تاریخ نویس به دام آن افتاد است. ایشان به جای کار تحقیقی بیش تر و مراجعه به کتب

^{۲۰۹} خاتون هفت قلعه صفحه ۴۵-۴۹ (بیگی خاتون)

دانشمندان شرق‌شناس از جمله **تاریخ ایران** اثر چندین دانشمند شوروی سابق یا کتاب **کشاورزی و مناسبات ارضی ایران در دوران مغول** اثر پروفیسور پتروشفسکی، برداشت‌های یک‌طرفه و ناپخته‌ی خود را انتشار داده است. شاید در پشت این عملکرد غیرمسئولانه منافع طبقاتی حاکمیت و کلان‌سرمایه‌داران خوابیده باشد. در شرح مفصل تاریخ‌نویس ما در کتاب **خاتون هفت قلعه**، شکست ایرانیان از اعراب در قادسیه را به مناسبات ... یک زن ربط می‌دهند. " ... این جای پای «استاد شیطان» بود که من در صدر تاریخ اسلامی ایران یافتم... تحت عنوان (جای پای زن در شکست قادسیه) دخالت زن یا تأثیر انوئت در پیدایش حوادث شوم اوایل قرن هفتم میلادی بر ایران است، و هی هده^{۲۱۰} عمداً، نقش طبقات و به خصوص مردم در سیر تحولات اجتماعی ندیده گرفته می‌شود. برای اطلاع از نقش خلاق زنان در دفاع از سرزمین و مبارزه‌ی مسلحانه‌ی آن‌ها، سندی از کتاب **تاریخ طبری** تألیف محمد بن جریر طبری ارائه می‌شود:

کمین زنان جنگ‌جوی گیلان و طبرستان برای دفاع از سرزمین

"یعقوب در تعقیب حسن بن زید در گیلان و طبرستان به راهی رسید که می‌خواست از آن‌جا سوی حسن رود، بر آن ایستاد و یاران خویش را گفت که توقف کنند، آنگاه پیش روی آنها رفت و راه را می‌نگریست، سپس سوی یاران خویش بازگشت و دستورشان داد که بازگردند و گفت اگر راهی جز این سوی وی نباشد، راهی بسوی او نیست. کسی که این را به من گفت، می‌گفت: زنان مردم آن ناحیه به مردانشان گفتند: بگذاریدش به این راه درآید، که اگر درآمد زحمت او را بس می‌کنیم، با ما که او را

بگیریم و برای شما اسیرش کنیم^{۲۱۱} در حقیقت راهی که یعقوب هوشیارانه از آن نرفت، کمین زنان دلیر آن دیار بود.

نقش زن کشاورز مازندرانی در پیروزی سربهداران مازندران

سربهداران مازندران به رهبری شیخ قوام الدین علیه مالکیت بزرگ زمین (افراسیاب فتودال بزرگ مازندران از آل باوندیان) با شعار مساوات در اموال قیام کردند.^{۲۱۲} قیام خونین دهقانان و صنعتگران زحمت‌کش مازندرانی (سربهداران) با همیاری و همکاری یک زن کشاورز آملی به پیروزی رسید.

تاریخ‌نویس نقش حساس و ارزشمند زن کشاورز را تنها در یک سطر بدون توضیح و تفسیری می‌آورد و از آن می‌گذرد. ولی همین یک سطر، در میان انبوهی از مطالب کتاب تاریخی قرون وسطا، مانند خورشیدی است که برای یک لحظه توانسته از پشت ابرهای تیره‌ی مردسالاری بدرخشد، چشمان را خیره کند و آیندگان را از واقعیت‌های پنهان و ندیده‌شده مطلع کند؛ واقعیت رنج، کار و مبارزه‌ی زنان. زن، کشاورز و نان‌آور خانواده است، پنبه‌زاری را می‌کارد، آبیاری و وجین می‌کند ولی در شرایط حساس نبرد داد علیه بیداد، همه دارایی‌اش را که محصولات پنبه‌زار است، به صورت کمینی برای سپاه بزرگ مالکان در می‌آورد.

آری این است آن مشت پنهان زن که به رغم شفافیت و عریانی آن، توسط مردسالاران دید نمی‌شود.

^{۲۱۱} تاریخ طبری تألیف محمد بن جریر طبری ترجمه ابوالقاسم پاینده جلد پانزدهم ص ۲۴۴۲

^{۲۱۲} سوسیالیسم ابتدایی ایرانی که مرده ریگ جهان بینی مزدکیان، و پس از اسلام خرم دینان بوده است. و در همه ی قیامهای دهقانی- صنعتگران و پیشه وران، قرون وسطا تا اوایل حاکمیت قاجاریه مطرح شده است.

«درویشان شیخ قوام الدین، مساوات در اموال را طلب می کردند و بدین سبب گمان می رود که اکثراً پیشه‌ور و روستایی بودند.»^{۲۱۳} «افراسیاب (فئودال بزرگ مازندران از آل باوندیان) بار دیگر خواست شیخ را دستگیر کند ولی مردم سلاح به کف در مقام دفاع بر آمدند.»^{۲۱۴} «پیکار میان لشکریان افراسیاب و مردم مسلح در نقطه‌ای نزدیک شهر آمل که زنی «پنبه زرع کرده بود» وقوع یافت. درویشان به اتفاق آن زن از شاخ درخت بر حوالی آن مزرع کمینی ساختند که توانستند نیروی نظامی افراسیاب را شکست بدهند و افراسیاب را به قتل برسانند و حکومت سر به داران مازندران را بنیاد نهند»^{۲۱۵}

عطار در این کتاب الهی نامه^{۲۱۶} به زنان عارف و هنرمندی مانند عباسه طوسی، رابعه عارف بزرگ، مهستی گنجوی شاعر و رابعه دختر کعب شاهزاده‌ای از بلخ پرداخته است.

رابعه دختر کعب علاوه بر شعر و شناخت عرفانی، بر هنرهای رزمی - پهلوانی زمانه نیز مسلط بود و در جنگ با دشمن سرزمین‌اش لباس رزم می پوشید و گم نام می جنگید.

که اندر حد بلخش جای بودی	امیری سخت عالی رأی بودی
که جد او ملک زاد زمین بود	به عدل و داد امیری پاک‌دین بود
به نام آن کعبه‌ی دین، کعب بودی ^{۲۱۷}	به مردی و به لشکر صعب بودی

^{۲۱۳} نقل از کتاب کشاورزی و مناسب ارضی ایران در عهد مغول ای، پ، بطروشکی گرفته شده از کتاب ظهیر الدین مرعشی صفحه ۳۴۸-۳۵۰ ترجمه کریم کشاورز

^{۲۱۴} همان، صفحه ۴۲۵...

^{۲۱۵} همان، صفحه ۴۲۷

^{۲۱۶} الهی نامه عطار به تصحیح فؤاد روحانی چاپ هشتم بهار ۸۴

^{۲۱۷} ص ۲۵۴ الهی نامه

یکی دختر در ایوان بود، نیزش
به لطف طبع او مردم نبودی
همه در نظم آوردی به یک دم
چنان در شعرگفتن خوش‌زبان بود
پدر پیوسته دل در کار او داشت
که چون جان بود شیرین و عزیزش
که هر چیزی که از مردم شنودی
بپیوستی چو مروارید در هم
که گویی از لباش طعمی در آن بود
به دلداری، بسی تیمار او داشت^{۲۱۸}

پس از مرگ پدر، برادر امیر شد.

پرسش عطار از ابوسعید مهنه (عارف) درباره عشق دختر کعب
ز لفظ بوسعید مهنه دیدم
بپرسیدم ز حال دختر کعب
چنین گفت او که «معلومم چنان شد
ز سوز عشق معشوق مجازی
نداشت آن شعر با مخلوق کاری
کمالی بود در معنی تامش
که گفته‌ست من آن جا رسیدم
که عارف بود او یا عاشقی صعب
که آن شعری که بر لفظش روان شد
نگشاید چنین شعری به بازی
که او را بود با حق روزگاری
بهانه آمده در ره غلامش»^{۲۱۹}

رزم دختر

در جنگی که سرزمین‌شان را تهدید می‌کرد، رابعه با صورتی بسته،
گم‌نام، هم‌دوش پهلوانان می‌رزمَد تا این که بکتاش مرد مورد علاقه‌اش
زخمی می‌شود و دشمن قصد اسیر کردن‌اش را دارد.

در آن صف بود دختری روی بسته
به پیش صف در آمد همچو کوهی
سلاحی داشت، اسبی بر نشسته
وز او افتاد در هر دل شکوهی

^{۲۱۸} صفحه ۲۵۵ همان منبع

^{۲۱۹} ص ۲۶۲ همان منبع

زبان بگشادو گفت: «این کاهلی چیست
پیاده در رکابم ماه و مهر است»^{۲۲۰}

نمی دانست کس کان سیمبر کیست
من آن شاهم که فرزینم سپهر است

از آن مردان تنی را ده بکشت او
وز آن جا بر گرفتش برد در صف
کس اش نشناخت از خلق زمانه

بگفت این و چون مردان درشت او
بر بکتاش آمد، تیغ در کف
نهادش، پس نهان شد در میانه

پس از وقوع اتفاقاتی، برادر (حارث، امیر بلخ) از عشق خواهر مطلع می شود.
هلاک خواهر خود کرد آغاز
به بند اندر فکند و کرد در چاه
بتابند ازلی آن سیم اندام
بزد فصاد رگ اما نبست اش
فرو بست از گنج و از خشت راه اش
نبودش هیچ مقصودی ز فریاد
جهانی را جگرخون می شد از وی^{۲۲۱}

دل حارث پر آتش گشت از آن راز
دراول، آن غلام خاص راه، شاه
به آخر گفت تا یک خانه حمام
شه آن گفت تا از هر دو دستش
در آن گرمابه کرد آن گاه شاه اش
بسی فریاد کرد آن سرو آزاد
کهمی داند که دل چون می شد از وی

به قول عطار، سرو آزاد آخرین شعرهایش را با خون دستان اش بر دیوار
حمام نوشت:

طریق عاشقان مرد بینی
فرو شد آن همه آتش به یک راه

بیا گر عاشقی تا درد بینی
درآمد چند آتش گرد آن ماه

بسی اشعار خود بنوشت آن گاه

سرانگشت در خون می زد آن ماه

^{۲۲۰} همان، ص ۲۶۴

^{۲۲۱} ص ۲۶۸ همان منبع

ز خون خود همه دیوار بنوشت به درد دل بسی اشعار بنوشت

همه دیوار چون پر کرد از اشعار فرو افتاد چون یک پاره دیوار
میان خون و عشق و آتش و اشک برآمد جان شیرین‌اش به صد رشک

برخی اشعار نوشته شده بر دیوار حمام به نقل از عطار نیشابوری
نصیب عشقم این آمد ز درگاه که در دوزخ کنندش زنده ناگاه
که نادر دوزخ اسرای که دارد میان سوز و آتش چون نگارد
تو کی دانی که چون باید نوشتن چنین قصه به خون باید نوشتن
بدین آتش که از جان می‌فروزم همه خامان عالم را بسوزم

دریغ عطار از مرگ آن سرو آزاد دریغا، نه دریغی، صد هزاران
ز مرگ زار آن، تاج سواران

در چارچوب جهان‌بینی و باور عشیره‌ای که نمونه‌های آن را می‌توانیم
هر روزه در اخبار حوادث و جنایات رسانه‌ها مشاهده کنیم، چند زن
می‌توانند فراتر از یک برده‌ی خانگی رشد کنند؟

رابعه

عطار در تذکره الاولیاء از رابعه چنین یاد می‌کند: "... خاصه رابعه که
در معاملات و معرفت مثل نداشت و معتبر جمله بزرگان عهد خویش بود و
بر اهل روزگار حجتی قاطع"^{۲۲۲}

رابعه از استادش حسن بصری هم در معرفت و هم در کرامات پیشی گرفت. "حسن بصری (یکی از عارفان بزرگ قرون وسطی) سجاده بر سر آب افکند. گفت ای رابعه! بیا تا این جا دو رکعت نماز بگزاریم... پس رابعه سجاده در هوا انداخت و بر آن جا پرید و گفت: ای حسن بدان جا ای تا مردمان ما را نبینند. حسن را آن مقام نبود. هیچ نگفت ... رابعه گفت: ای حسن! آنچه تو کردی. ماهی همان بکند. و آنچه من کردم مگسی این بکند. کار از این هر دو بیرون است و به کار مشغول باید شد."^{۲۲۳}

از زن عارف دیگر عباسه طوسی در تذکره الاولیاء در چند مورد فقط نام برده شده به عنوان یک زن عارف در مرتبه‌ای چون رابعه و بیش‌تر بدان پرداخته نشده است.

زن عارف بعدی، زنی به نام فاطمه بود، دختر امیر بلخ که در تذکره الاولیاء چندده صفحه‌ای بدان پرداخته شد، آن‌هم در شرح زندگی همسرش احمد خضرویه و به عنوان یک عارف بزرگ قرون وسطای ایران که به عنوان عارف و فردی از الاولیاء.

"فاطمه که عیال او بود (احمد خضرویه) اندر طریقت آیتی بود و از دختران امیر بلخ بود. توبت (توبه) کرد و بر احمد کس فرستاد که: مرا از پدر بخواه! احمد اجابت نکرد. دیگر بار کس فرستاد که ای احمد! من تو را مردانه‌تر از این دانستم. راهبر باش، نه راهبر.

احمد کس فرستاد و فاطمه از پدر به همسری بخواست. فاطمه بر ترک شغل دنیا بگفت و به حکم غرات با احمد بیارامید؛ این فاطمه در

فتوت چنان بود. لاجرم بایزید گفت: هر که خواهد که تا مردی بیند پنهان
در لباس زنان، گو در فاطمه نگر.^{۲۲۴}

شروع قیام دهقانی اوائل قاجاریه

“آن‌گاه که تو در آغاز جهان، روان ما را
آفریدی و از منش خویش به ما خرد بخشیدی،
آن‌گاه که جان در کالبد ما دمیدی. آن‌گاه که
پیام ایزدی و کردار نیک را به ما نمودی، تا هر
کس آزادانه آیین پذیرد.”

اوستا، یسنا، هات ۴۹، قسمت ۱۱

کارورزان به دلیل ماهیت عمل‌کرد اجتماعی‌شان - کار و خلق نعمات مادی - در همه‌ی دوره‌های تاریخی، از دورترین زمان‌ها تا به امروز که عصر انقلاب اطلاعاتی است، با فرهنگ و سنت‌های واپس‌گرا در چالش بوده‌اند. فرهنگ طبقاتی حاکم که ترکیبی از مجردات ایده‌آلیستی و اقتصاد ملوک‌الطوایفی است، با چسبندگی بی‌نظیری تا به امروز، تاروپود هستی اجتماعی ما را رها نکرده است. تا این تاروپود مناسبات برده‌داری - خرافی به ساختاری مدرن، مرکب از سکولاریسم و اقتصادی صنعتی و مستقل تبدیل نشود، استبداد، سرکوب و استثمار، هر روز در شکلی تازه خود را عرضه می‌کند. کارورزان به‌ویژه زنان که به صورت مضاعف استثمار

می‌شوند، با کاری چندجانبه در تولید کشاورزی، دام‌داری، قالی‌بافی، ریسندگی و سامان‌دادن خانه، تهیه و پخت نان و غذا، جمع‌آوری مواد غذایی از طبیعت و سوخت و بچه‌داری، فراتر از مردان، وظیفه‌ی اصلی تداوم زندگی بشری را به دوش گرفته‌اند. بدون تلاش و کار این طبقه‌ی رنجبر و مولد، پای‌گرفتن پروسه تکامل انسان و تمدن بشری و این‌همه پیشرفت‌های علمی، امری غیر ممکن بود.

محتوای مناسبات اجتماعی تولید کشاورزی و دام‌داری، مشارکت بی‌قیدوشرط زنان در امر تولید بوده ولی بدون قائل‌شدن هیچ حق یا امتیازی برای آنان، باور و ساختار مردسالار، زن را در حد یک ابزار تولید یا خدمات پایین آورد؛ در حد یک برده‌ی خریداری‌شده. نظام یک‌قطبی مردانه برای برده‌نگه‌داشتن زنان، از احکام الهی و مذاهب بهره می‌برد. برتری جنس نر را یک حکم الهی اعلام می‌کردند و همه‌ی تنگ‌نظری‌ها و قدرت‌طلبی‌های مردانه را در قالب حدود شرعی به جامعه و زنان تحمیل می‌کردند. بدین‌گونه کارورزان که خود موضوع اصلی استثمار بودند، نیمی از هم‌زمان خود را استثمار می‌کردند.

در مناسبات فتودالی، موقعیت زن در همه‌ی طبقات به یک گونه نبوده است. اگر چه جهان‌بینی مسلط، بدون استثنا مذهبی بوده و احکام‌اش برای همه‌ی طبقات اجتماعی یکسان وضع شده است، خصلت و ماهیت کار مولد، این خرافه‌پرستی‌ها را به عقب‌نشینی وا می‌داشت؛ البته تنها، در میان رنجبران یعنی در وادی تولید و پویندگی.

در طبقه‌ی مالک، اشراف و دیوان‌سالاران دولتی، زن وسیع‌تر مورد ستم و بهره‌برداری قرار می‌گرفت. او مجبور بود نقش یکی از همسران یا زنان موقت عالی‌جناب «نر» را ایفا کند. در این طبقه، زن دیگر تنها یک کارورز نیست بلکه در عین حال باید کالای لوکسی باشد. همیشه باید

خود را آن‌چنان بیاراید که «نر» مقدس را ارضا کند. برای حفظ موقعیت‌اش در حرم‌سرا یا اندرونی آقا، استفاده از هر وسیله‌ای، بدون توجه به اصول اخلاقی، یک ضرورت حیاتی می‌شود. جذب و جلب نظر «نر» تنها هدف این زندگی نکبت‌بار و بسته، در میان دیوارها می‌شود. زن باید بیاموزد، چگونه با حرکات ظریف و تحریک‌آمیز جنسی این «مقدس» را به سوی خود بکشانند. در اوج نفرت از ساختاری که او را در حد یک انسان آزاد نمی‌پذیرد، می‌باید با روی خوش، با تبسم به جنس برتر محبت کند. مرد نیز، دیوار حرم‌سرا را بالاتر می‌برد تا چشم نامحرم، او را نبیند. چنین فرهنگ واپس‌گرایی باعث می‌شود، زن، زن حرم‌سرا، زن اندرونی، زندانی ابد جنس «نر»، بدون پای‌بندی به ارزش‌های انسانی، تنها برای حفظ خود و موقعیت برتر از هر ترفندی سود ببرد، تا در این مبارزه بی‌پایان، هم‌جنس و هم‌درد خود را، رقیب زندانی‌اش را، برای جلب توجه «مرد» از میان ببرد. در این نگرش طبقاتی، زن حق خروج از حرم‌سرا را ندارد و اگر مجبور به بیرون‌رفتن می‌شد، می‌باید اندام‌اش را در لایه‌لایه کرباس تیره آن‌قدر بپیچد که برجستگی‌های طبیعی بدن‌اش آن‌چنان محو شود، تا مرد این «جنس نر برتر» از راه به در نشود. اگر مجبور می‌شد با مردی طرف صحبت شود، با انگشت یا ریگی در زیر زبان باید حرف بزند، تا لطافت صدای‌اش، «جنس قوی» را که اکثراً و طبق معمول، اراده‌ای بر غرایض و امیال خود ندارد، تحریک نکند.

ولی در میان زحمت‌کشان جامعه، زن ارزش‌های انسانی خود را با قدرت اقتصادی‌اش حفظ کرده بود. اگر در فرهنگ طبقات بالایی جامعه، زن وسیله‌ی لذت‌جویی بود و زیبایی‌اش ارزش ریالی بالایی داشت تا مانند کالایی لوکس در اختیار پول‌دارترین یا قدرتمندترین‌ها قرار گیرد، در میان طبقه‌ی مولد، رنجبران صنعتگر و کشاورزان ارزش انسانی و اقتصادی

بالایی داشت و دارد. نیرویی است پرتلاش و سازنده که ارزشش نامحدود است. انسانی است سخت‌کوش که رنج و درد و ستم و کار بی‌پایان، زیبایی را از او ربوده، اندامی خشن و دستانی خلاق به او داده است. زن با پی‌گیری مداوم و شبانه‌روزی، جای چندین نیروی کار را پر می‌کرد، بدین جهت نقش اقتصادی‌ای مهم و حیاتی برای خانواده داشت. مرد زحمت‌کش، علاوه بر یک زندگی خانوادگی با زن، یک همکار و یک یاور را در کنار خود می‌دید و افزون بر آن قالی زیر پای‌اش، طناب سیاه‌چادرش، غذای شبانه‌روزی‌اش، نگه‌داری و پاس‌داری خانه و فرزندان‌شان را به عهده می‌گرفت. در اوقات فراغت‌اش نخ می‌ریسید، در زمان دروی گندم - شاق‌ترین کار کشاورزی - زن با داس‌اش دوش‌به‌دوش مرد درو می‌کرد. هشتاد درصد کار دام‌داری را زن انجام می‌داد، می‌دوشید، ماست و کشک، کره و پنیر و همه متعلقات لبنی را تولید می‌کرد و به پول تبدیل می‌نمود. مرغ‌داری و جوجه‌کشی، جزو زنگ تفریح زندگی پرتلاش‌اش بود. نقش اقتصادی زن آن‌چنان بزرگ بود که مرد در روستا، در ایل بدون حضور اقتصادی او، به کلی ناتوان و درمانده بود. زن ارزش‌های‌اش را با کار، با عمل کرد اقتصادی‌اش به باورهای مردسالاری تحمیل می‌کرد. او بر خلاف زن در شهرهای قرون وسطایی، آزادانه، بدون نقاب و متعلقات ارتجاعی به هر کجا که ضرورت داشت، می‌رفت و در محیط کار به صورت دسته‌جمعی با مردان کار می‌کرد. از ناهنجاری‌های جنسی طبقات انگل، در محیط تولید، خبری نبود. در شرایط بحرانی، در قیام‌های ضد استبدادی ضد فئودالی زن دوشادوش همسران و برادران در پیکار سخت مرگ و زندگی فعالانه شرکت می‌کرد. زن از دورترین سال‌های سیاه قرون وسطایی ما، قرون وسطایی که توسط نیروهای واپس‌گرا تا قرن بیست‌ویکم کشیده شده است، تا به امروز، گرفتار وحشیانه‌ترین ستم‌های ضد بشری شده

است. ولی او بی‌اعتنا به این‌همه دشواری‌ها نشان داد پدیده‌ای است استثنایی که در بدترین شرایط اجتماعی خود را با زمانه تطبیق می‌دهد و به‌رغم همه‌ی محدودیت‌های خرافه‌پرستان، توانست خود را در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی مطرح کند.

زنان و قیام‌های دهقانی اوائل حکومت قاجاریه

۳ ای مزدا! ما خواستاریم از آن کسان باشیم،
که زندگی [را] دگرگون کنند"
اوستا، یسنا، هات سی، قسمت نه

ستم‌ها و غارت مردم در دوران قاجارها همراه با جنگ‌ها و شکست‌های فاجعه‌بارش، انفجار اجتماعی را به مرحله غیر قابل برگشتی کشاند. هیئت حاکمه‌ی ارتجاعی با کمک روحانیون وابسته به دربار شاهی خود را پشت شعارهای مذهبی مردم‌فریب مخفی کرده بودند تا مانند پدران اشراف و فئودال خود به مال‌اندوزی و حرم‌سراداری بپردازند.

پس از شکست‌های حقارت‌بار از استعمار تزاری، شاهد شکل‌گیری جنبشی عدالت‌خواهانه و مردمی بودند. ائتلاف دربار و روحانیت و فئودال‌ها خود را با بزرگ‌ترین توفان انسانی مواجه دید که از قیام سربهداران تا به آن روز کم‌مانند بود.

دهقانان و زحمت‌کشان شهری باورهای بشردوستانه و باستانی خود را که ریشه در مذاهب ایرانی داشت، به زیر پرده‌ی مذهب کشیدند. سوشیانت ایرانی را، با نگرش شیعی، به مهدی تغییر دادند و پرچم سرخ قیام را برافراشتند. شاید با این منطق باستانی که "آن کسانی که به فرمان

شهریاران بد، گردن نهند، بدمنش و بدگفتار و بدکردارند.^{۲۲۵} در حالی که در نگرش تسنن، یک مسلمان باید به امیرالمؤمنین اقتدا کند حتا اگر شایسته نباشد. ولی فرهنگ ایرانی که تا اعماق وجود دهقانان و رنجبران نفوذ یافته بود، به آنها ندا می داد، با ظالم باید رزمید و این نبرد، کاری است ایزدی. به شهریاران بد نباید گردن نهند ... مالیات های خانمان برانداز که باعث شده بود دهقانان ناتوان از پرداخت سهمیه ی رعیتی، دختران، فرزندان و زنان خود را به اربابان تقدیم کنند تا با فروش آنها، شاهان قاجار که چون شاهان آدم خوار صفوی در عاشورای حسینی اشک می ریختند، از پول سیراب شوند. این واقعیت ها مردم را واداشت تا از حاکمیت ایللیاتی و روحانیون سرسپرده ی دربار که گذر زمان و عصر جدید را نمی فهمیدند، روی برگردانند و مدعی امام زمان را که در پیام اش به درد مردم اشاره کرده بود و طرحی نو و مردمی پیشنهاد می داد (حرام کردن خرید و فروش زمین و آزادی زنان) استقبال کنند و جان برکف زن و مرد چندین دهه قبل از مشروطیت، مهر سرخ خود را، بر چهره ی افیونی شاهان قاجار بکوبند.

... باب که خود را پیامبر جدید شناساند، ضمن کتاب بیان یعنی کتاب مقدس جدیدش، برابری تمام مردم از جمله زنان را اعلام داشت...^{۲۲۶} و تحت عنوان قیام زنجان در همین کتاب آمده که "توده ی اصلی قیام کنندگان را پیشه وران و دهقانان تشکیل می دادند... نقش رهبری را در این قیام روحانیون دون پایه و پیشه وران و بازرگانان خرده پا به عهده داشتند... صنعتگران برای قیام کنندگان اسلحه می ساختند... زنان

^{۲۲۵} یسنا هات ۴۹ قسمت ۱۱ ص ۹۰ اوستا، استاد پور داود

^{۲۲۶} تاریخ ایران از زمان باستان تا امروزه اثر دانشمندان شرق شناس، ا.ا.

گرانوسکی و پتروشفسکی و ایوانف ترجمه کیخسرو کشاورزی ص ۳۴۲

هم در این قیام شرکت فعال داشتند و در کنار مردان نبرد می‌کردند... مانند قیام‌کنندگان شیخ طبرسی، این‌ها همه‌ی دارایی‌ها را اشتراکی اعلام داشتند...^{۲۲۷} در روزنامه‌ی ایران در ستونی تحت عنوان «جنبش زنان ایران در...» آمده است: «در زمان ناصرالدین شاه، زنی به نام «رستمه» در زنجان در فرمان‌دهی یک شورش نقش داشت...^{۲۲۸} در نیم‌سطر و به‌همین سادگی. رهبری یک شورش (بخوانید یک قیام مردمی) ضد حکومت مطلقه‌ی استبدادی، آن‌هم توسط یک زن!! این زن می‌باید دارای آن‌چنان ویژگی‌های انسانی و آن‌قدر استثنایی باشد که توانسته در یک جنبش اجتماعی مردمی رهبری را به دست گیرد. با خواندن این نیم‌سطر در ذهن انسان سؤالات زیادی مطرح می‌شود ولی نشریه‌ی محترم بدان پاسخ نمی‌دهد. پرسش‌هایی مانند این که در آن دوران قرون‌وسطایی که زن می‌باید در هزارلای پوشش‌ها و نقاب و ریگ زیر زبان بیرون بیاید... زن، و رهبری یک جنبش مردمی؟ این کدامین باور و فرهنگ انسانی خلقی است که این چنین انسان‌هایی را می‌آفریند؟ یا کدامین جهان‌بینی ارتجاعی است که کارد را به استخوان رسانده و زن و مرد را واداشته تا جان‌برکف سربهدار شوند؟^{۲۲۹} برای سرکوب قیام‌کنندگان نیروی ارتشی بی‌شمار یا توپخانه و یکان‌های مسلح محلی وارد عمل شدند. اما بابی‌ها (زن و مرد) با دلاوری مایوسانه‌ای از کوه‌ها فرود آمدند و ضمن یک دستبرد شبانه توپ‌های ارتش را از کار انداختند. ضمن یکی از یورش‌های شبانه به شهر نیریز نفوذ کردند و حاکم را کشتند...^{۲۲۹} «بسیاری از زنان و کودکان در یک غار کوهستانی سوختند... بقیه را تیرباران کردند یا به

^{۲۲۷} همان، در صفحه ۳۴۶

^{۲۲۸} سال هشتم شماره ۲۲۲۴ پنجم شهریور ماه ۸۱ ص ۱۳

^{۲۲۹} تاریخ ایران ص ۳۴۷ همان منبع (نبرد و قیام نیریز) ...

بردگی بردند. بسیاری از اسیران را به شیراز فرستادند و در آن جا پس از شکنجه‌های جان‌گداز اعدام کردند.^{۲۳۰}

«... در هنگامه‌ی جنگ‌های بابیان با قوای دولتی، زنان بابی با مردان همکاری می‌کردند... در یکی از سنگرها دختری شانزده‌ساله بود که تفنگ‌های بابیان را در نهایت چالاکی پر می‌کرد و به آنان می‌داد.»^{۲۳۱} «... برخی بابیان به همراه زنان و کودکان خود به خارج شهر گریختند و تا مدت‌ها به جنگ‌های پراکنده با قشون دولتی ادامه دادند ولی سرانجام آنان نیز شکست خوردند و زن و مرد و کودک به دست دولتیان قتل عام شدند.»^{۲۳۲} «آخرین فرد بزرگ بابی که پس از سوء قصد به جان ناصرالدین‌شاه به قتل رسید، یکی از پدیده‌های بزرگ تاریخ ایران در دوران فتودالیسم، زنی به نام طاهره یا قره‌العین بود... طاهره یا فاطمه یا قره‌العین در پی یک‌سلسله ماجرا، پدر و شوهر و فرزندان را رها کرد و در شهرهای عراق و ایران به تبلیغ آیین باب پرداخت»^{۲۳۳} «او در زندان نیز با بابیان در تماس بود و زنان بابی که به بهانه‌ی لباس‌شویی و بهانه‌های دیگر وارد مجلس او می‌شدند، فرامین او را به سایر بابیان ابلاغ می‌کردند... دستور قتل او صادر شد... او که مرگ خود را نزدیک می‌دید، استحمام کرد و لباس پاکیزه پوشید و به خود عطر زد و به انتظار جلادان خود نشست... قره‌العین جز تسلط کامل بر علوم دینی و فلسفه و عرفان، طبع شعر نیز

^{۲۳۰} همان، ص ۳۴۸

^{۲۳۱} واپسین جنبش قرون وسطایی در دوران فتودالی اثر استاد محمد رضا

فشاهی ص ۱۲۸

^{۲۳۲} ص ۱۲۸ همان منبع

^{۲۳۳} ص ۱۳۲ همان منبع...

داشت و در اشعار زیبای‌اش از نظر افکار تحت تأثیر باب و از نظر تکنیک شعر از مولوی تأثیر گرفته بود.^{۲۳۴}

«... جنبش انقلابی بابی گام را از تعالیم رسمی باب فراتر گذاشت و اجتماع «بدشت» نمودار این جنبش و افکار رهنمون به سوی رادیکالیسم بیش‌تر است... در این اجتماع قره‌العین زرین‌تاج دختر ملا صالح برغانی متخلص به «طاهره» که یکی از چهره‌های شگفت جنبش بابیه و شاعره و ادیبه و سخنور بود و در تاریخ کهن ما از نوادر زنان است، با استفاده از تعالیم مترقی باب در مورد زنان و به قصد افشای نیات واقعی باب، مکشوف (بدون حجاب) و بی‌پرده در مقابل مردان ظاهر شد... ملا محمدعلی بارفروش در این اجتماع، بابیان را به اتکای آن‌که شرایع کهن منسوخ است، به سرکشی از اجرای مقررات... ندادن مالیات... صحبت از لغو مالکیت و اشتراک اموال و مساوات فقیر و غنی به میان آمد... این‌ها مطالبی بود تازه که در تعالیم محافظه‌کارانه‌ی سیدباب به این شکل منعکس نبود و نمودار آن جان سختی است که افکار اشتراکی دهقانی مزدکیان در سراسر تاریخ ایران از خود نشان داده است و در جنبش حروفیه و نقطویه نیز جلوه‌هایی داشته است...»

«آخرین قیام‌های بابی به وسیله‌ی سید یحیی دارابی در یزد و نیریز انجام گرفت. حتا پس از آن‌که دولت موفق شد با فریب، دارابی را به چنگ آورد، بابیان دست از قیام و مقاومت نکشیدند و مرد و زن و کودک با دلاوری حیرت‌انگیزی در کوه و دره در قبال قوای دولت و عساکر چریکی ایستادگی نشان دادند. سرانجام قیام نیریز نیز با قساوت تمام خرد شد. مردان و زنان و کودکان بسیاری را در آتش سوزاندند. برخی را به توپ

بستند. عده‌ای را به غلامی فروختند. جمعی را با زنجیر اسارت به شیراز فرستادند و در آن جا با شکنجه‌های مهلک کشتند.^{۲۳۵}

امکان مشارکت زنان در جنبش مردمی آن‌هم دوشادوش مردان به‌ویژه در نبرد مسلحانه، در اکثر قیام‌هایی که دهقانان و پیشه‌وران و فقرای شهری در طول تاریخ قرون وسطای ما سردمدار آن بودند، به شکل یک سنت در آمده بود (به‌رغم توطئه‌ی سکوت تاریخ‌نویسان طبقات بالایی جامعه) ولی این مشارکت بیش‌تر به‌صورت کار در پشت جبهه، جنبه‌ی پشتیبانی داشت. در صورتی‌که در تاریخ معاصر و عصر جدید و در «واپسین جنبش دهقانی» این مشارکت و هم‌گامی در نبرد، فرم جدیدی به خود گرفت. زنانی که در خانواده‌های اشراف هوادار مدرنیته یا تجار بزرگ مترقی زندگی می‌کردند، امکان عملی بالندگی را در خانواده‌ی پیشروی خود به دست آوردند. بدین جهت توانستند قبل از مشروطیت در اولین جنبش توده‌ای ضد استعماری - اعتراضی «واقعیه‌ی رژی» به دادن امتیاز تنباکو به شرکت‌های انگلیسی شرکت فعالانه داشته باشند و با اعتراضات مداوم به مناسبت‌های اجتماعی خاص و شرکت در تظاهرات و تحصن‌ها از مشروطیت دفاع کنند. پس از این‌که مشروطیت، زنان را از همه‌ی حقوق انسانی محروم کرد، زنان وابسته به طبقات اجتماعی بالا مبارزه را در شکلی دیگر تداوم دادند. آن‌ها با هزینه‌ی خود به تأسیس مدارس دخترانه اقدام کردند و راهی را در پیش گرفتند که نه دولت مشروطه با آن موافق بود و نه مذهب و نه سلطنت ولی این اسطوره‌ها، این رزمندگان راه آزادی زنان و به‌رغم جامعه‌ی واپس‌گرا با همه‌ی دشواری‌ها در همه‌ی شهرهای بزرگ مدارس را گشودند و دختران و زنان را با دانش

آشنا کردند ولی زنان طبقه‌ی زحمت‌کشان شهری و دهقانان که در مکتب جنبش دهقانی رشد کرده بودند، هم‌چنین آن زنان و دخترانی که در خانواده‌های دهقانان مهاجر به مناطق نفت‌خیز روسیه‌ی تزاری زندگی می‌کردند و با فرهنگ انقلابی سوسیال‌دمکراسی آشنا شده بودند، با نگرشی نو به مناسبات اجتماعی می‌نگریستند و حقوق برابر با مرد را طلب می‌کردند. خواستی به‌حق که با حدود شرعی مسلط، در تضاد بود. این زنان با عمل‌کردی استثنایی، در آن مقطع تاریخی عقب‌مانده و قرون وسطایی، پای در مبارزات مسلحانه و ایجاد تشکیلات سری گذاشتند و آن‌چنان شایستگی و دلاوری از خود نشان دادند که مردان، باحیرت، مجبور شدند توطئه‌ی سکوت را بشکنند و گوشه‌هایی از این مبارزات، نه همه را ثبت کنند. در عصر جدید، زن به صورت عامل درجه‌ی اول یا انسان برابر با مرد، در رهبری ایدئولوژیک نهضت مانند (قره‌العین) و یا در رهبری واحد یا واحدهای نظامی در حال جنگ چون (رستمه)^{۲۳۶} در نبرد زنجان چهره‌ی هوشیار، خردمند و مبارز زن ایرانی را به نمایش در آورد؛ چهره‌ی زنی که در همه‌ی عرصه‌ها، سرافراز به پیش می‌رود. او در جنگ‌های چریکی نیریز فعالانه رزمید، در حالی که کودکی بر پشت بسته و با دست چپ‌اش دست کودک دیگری را چسبیده، در سرایشی‌های کوه قد افراشته بود. سنگینی تفنگ سرپر آماده‌ی شلیک، مفاصل دست راستش را می‌کشید ولی گویی با وجودش یکی شده بود. این زن سربهدار با تیزهوشی آماده بود سینه‌ی همه‌ی دروغ‌گویان تاریخ را که همیشه با لعاب مذهب، افیون مرگ‌آور تسلیم و اطاعت از ستمگر را به خورد ملت مسخ‌شده می‌دهند، سوراخ کند تا فاصله‌ی بزرگ گرسنگی و فقر با ثروت و

سیری را از میان بردارد. پس از شکست دردناک و خونین بابی‌ها، سنت مبارزاتی‌ای که این جنبش دهقانی و فرهنگ جدید سوسیال‌دمکراسی دهقانان مهاجر آذری که دیگر به نسل اول کارگران تبدیل شده بودند، در میان زنان به وجود آورده بودند، به تشکیل هسته‌های زیرزمینی منجر شد. این باور، باور سربهدارشدن در قراری ناگفته و پنهان، در خرد مادران دلاور ایرانی چون ستاره‌ای درخشان به زندگی مخفی خود ادامه داد و محتوای خود را در شورش‌های زنان قبل از مشروطیت آشکار کرد. زنان به صورت گروهی بزرگ در تبریز علیه گرانی نان دست به شورش مسلحانه زدند. رهبری این جنبش با شیرزنی دلاور به نام زینب‌پاشا بود. زنان مسلح به انبارهای غله حاکم آذربایجان حمله بردند، پس از نبردی خونین، عده‌ای از این مادران و خواهران شجاع و جان‌برکف کشته شدند ولی بدون عقب‌نشینی به حمله پرداختند و عاقبت نیروهای دولتی را در هم کوبیدند و انبارهای غله‌ی احتکارشده را به نفع مردم گرسنه مصادره کردند.

جمع‌شدن زنان در یک روز آن‌هم با اسلحه‌ی گرم و آماده‌شدن برای مرگ و نبرد، بدون تشکیلاتی زیرزمینی غیر ممکن بود. آن‌هم تشکیلاتی که با هوشمندی تدارک یافته بود. این جنبش مردمی سؤالات زیادی را در ذهن خواننده‌ی هوشیار به وجود می‌آورد. زنان اسلحه را چگونه تهیه کردند؟ با کدام پول؟ از کجا؟ با توجه به شرایط سنتی آن‌زمان که مخالف آزادی زنان بودند و عدم امکان ارتباطات گسترده میان زنان و خروج دشوار و محدود آنان در آن شرایط قرون وسطایی از خانه چگونه حرکت مردمی - رادیکال شکل گرفت؟ به هر حال این، آن واقعیت‌های گم‌شده یا پنهان تاریخ مبارزات زنان یا ۵۰ درصد خلق ایران است، که تاریخ‌نویسان نرسالار ترجیح می‌دهند، به آن نپردازند.

مبارزه‌ی مسلحانه‌ی زنان تبریز قبل از مشروطیت

ستم اجتماعی ناشی از مناسبات غیر انسانی مالک و رعیتی و جهان‌بینی خرافی آن، مردم را فاقد ارزش انسانی می‌دانست و بی‌رحمانه آنان را استثمار و غارت می‌کرد. بیگاری‌های متنوع و مطالبات پایان‌ناپذیر، باعث نابودی کشاورزی در ایران شد. دهقانان بی‌چیز پس از دادن دختران خود به جای مطالبات تصاعدی مالک (تاریخ بیداری ایرانیان ناظم الاسلام کرمانی) برای کسب حداقلی برای سیرکردن بقیه‌ی افراد خانواده، راهی کشورهای بیگانه می‌شدند. زحمت‌کشان شهری کسب‌وکار را رها می‌کردند و آواره‌ی دیار غربت می‌شدند. آنانی که می‌ماندند، توان کشیدن جور و ظلم جامعه را نداشتند. به‌ویژه زنان که بدون درآمد، بدون امکان کار با چند کودک گرسنه و همسر به مهاجرت رفته با اعصابی درهم‌ریخته سختی‌های زنده‌ماندنی نکبت‌بار را تحمل می‌کردند. از این‌رو بحران‌های حاد اجتماعی به مرور خود را به رخ استبداد کشیدند. زنان که برطبق سنت‌های وارداتی مقدس‌شده می‌باید با نقاب و روبند از خانه خارج شوند، آن‌هم در صورتی که ضرورت‌ها ایجاب کند؛ زنانی که در مکتب اعتقادات خرافی، جز ملاقه و کف‌گیر با قلم و کتاب و به‌ویژه اسلحه هیچ‌آشنایی نداشتند؛ به یک‌باره مسلح در مقابل دشمنان واپس‌گرا ظاهر شدند. کمیته‌ی زیرزمینی با به قول آنان «غیبی» با مکاتبات از طریق استانبول، ملکه‌ی انگلیس و قیصر آلمان را مخاطب قرار می‌داد و برای مبارزه علیه استبداد، استمداد می‌طلبید. در حالی که این‌ها همان زنانی بودند که جز خرافات جن‌گیری و رمالی و فال‌گیری، التماس و دعا، از تحولات جهان هیچ اطلاعاتی در اختیار نداشتند. همین زنان در میان بهت و حیرت مردان کالاهای غربی را تحریم کردند. این تحولات انقلابی نمی‌تواند صرفاً حرکتی خودبه‌خودی و اتفاقی باشد. نمی‌توان نقش جنبش شیخیه و بابیه

و سوسیال دمکرات‌های ایران را در این چالش‌ها نادیده گرفت. به‌ویژه تشکیلات کوچک ولی کاملاً متشکل و توده‌ای زنان به رهبری زینب‌پاشا را که همه‌ی حرکات آن‌ها محاسبه‌شده و سنجیده و پنهان و زیرزمینی بود. مبارزه‌ی زنان تبریز قبل از مشروطیت، سرریز خشم فروخورده‌ای است که طی سال‌ها رنج و بردگی در حاکمیت مطلقه‌ی قاجاریه (اتحاد شاهان ایلیاتی و برخی روحانیون واپس‌گرا) انباشته شده بود که به صورت مشت‌ی پولادین، مشت زن، مشت مادر، همسر از زیر حجاب بیرون آمد، سنت‌های ارتجاعی را در هم شکست، تابوها را تحقیر کرد و بر پای خود ایستاد، بر پای زن، آزاد و مبارز. آن‌گاه همه‌ی وجودش را در مشت‌اش متمرکز کرد و آن را بر پوزه‌ی اشرافیت و روحانیون مستبد کوبید. مشت‌ی که پنهان از چشم‌هایی که زن را نمی‌بینند، به‌مرور نیرومندتر و نیرومندتر شد و چو کوهی بر سر خرافه‌پرستان فروریخت.

مبارزه‌ی زنان، مبارزه‌ی مسلحانه‌ی زنان در تبریز برای نان، علیه محترمان دولتی - روحانی، به مردان مسخ‌شده و مطیع آموخت که استبداد را می‌توان در هم کوبید، اگر دست‌به‌دست هم بدهیم. حتا با گرز مادران و دختران می‌توان نیروی قزاق، پاسدار اشراف و فئودال و روحانیون قشری را شکست داد. زنان زحمت‌کش و تهی‌دست شهری با زبان پراتیک، با زبان عمل به مردان فهماندند، یاد دادند که نابودی مناسبات فئودالی - خرافی با نشستن و زانوی غم در بغل گرفتن صورت نمی‌گیرد. زنان علیه کسانی شوریدند که با احتکار گندم، مردم را بر لبه‌ی پرتگاه مرگ و زندگی قرار می‌دادند، تا بیش‌تر آن‌ها را غارت کنند. آن‌ها با حرکت اجتماعی خود، با تشکیلات زیرزمینی و جنگ و گریزی که به راه انداختند، اعلام کردند: قوانینی قابل احترام است که عملاً تأمین‌کننده‌ی منافع اکثریت مردم باشد و افراد نتوانند آن قوانین را در جهت منافع

شخصی و ستمگرانه‌شان به کار بگیرند. آن زنان، زنانی که قلب‌شان برای کودکان گرسنه‌ای که در خانه رها کرده بودند، می‌تپید، در پشت حجاب، ناشناس، در نبردی نابرابر، چوب در مقابل تفنگ، خاک مقدس تبریز را لاله‌گون کردند. مردان مبهوت و منگ تنها نظاره‌گر این شیرزنی‌ها بودند.

جنگ‌های خیابانی زنان دلاور تبریز با عوامل هار استبداد، به صورت جنگ و گریز یا حملات دسته‌جمعی توده‌ای به قزاق‌های مسلح، در بازار و خیابان‌های تبریز، آن‌هم قبل از پیروزی مشروطه، قبل از قیام خونین تبریز، قبل از این‌که مردان شجاع تبریز آماده شوند در برابر استبداد سلاح بر دارند، توسط گروه متشکلی از زنان به رهبری زینب‌پاشا را نمی‌توان امری تصادفی یا حرکتی خودبه‌خودی دانست زیرا در آن شرایط قرون وسطایی با آن تعصبات خشکه‌مذهبی، امکان این‌که زنان بتوانند به راحتی گرد هم جمع شوند، غیرممکن می‌کرد. با توجه به باور عامه‌ی مردم که ایمان به سنت‌های مذهبی بود و بیگانگی توده‌ی زحمت‌کشان و خانواده‌های‌شان از باورهای اجتماعی و حدود شرعی که از زن تنها تمکین در برابر مرد را می‌پذیرد و لاغیر، حرکت رادیکال و سازمان‌یافته، بسیار بعید به نظر می‌آمد. محدودیت زنان به حدی بود که حتا موقع عبور از خیابان حق نداشتند از سمتی عبور کنند که مردان عبور می‌کردند.^{۲۳۷}

بدون استثنا باید روئند می‌زدند و بدون اجازه‌ی مردان حق خروج از خانه را نداشتند. با وجود این شرایط ناهنجار، تهیه‌ی اسلحه‌ی گرم، یادگیری استفاده از تفنگ و اسلحه‌ی کمری محال به نظر می‌رسید. از این‌رو تنها دو امکان می‌توانست وجود داشته باشد که پشتوانه‌ی سازمان زیرزمینی بانوان قهرمان تبریز بوده است. امکان نخست: این زنان رزمنده و متشکل،

دختران، خواهران و همسران سوسیال دمکرات‌های تبریز بودند که سازمان زیرزمینی آنها در حال شکل‌گیری و متشکل شدن بود. تربیت‌شدگان همان دهقانان فقیر و زحمت‌کشان شهری‌ای بودند که با مهاجرت اجباری از فقر به روسیه‌ی تزاری می‌رفتند و در آنجا با کار در صنایع نفت قفقاز به سوسیال‌دموکرات‌های روسیه می‌پیوستند. امکان دوم: زنان مبارز، آموزش‌یافته‌ی خانواده‌ها و بازماندگان جنبش بابی بودند که به صورت بسیار مخفی زندگی می‌کردند. با توجه به تعصبات مذهبی - فرقه‌ای بابیه که هر غیر بابی را کافر و ... و غیر قابل اعتماد تصور می‌کردند.

این امکان بعیدی است، مگر این‌که در باورهای‌شان تحولی رخ داده باشد و سوسیال‌دمکرات شده باشند مانند شیخ احمد روحی و میرزا آقاخان بردسیری که بابی بودند، به اتحاد اسلام اسدآبادی پیوستند و با آشناسدن با تمدن مدرن اروپا سوسیالیست شدند.^{۲۳۸} امکان دیگری که قابل بررسی است، این است که زنان بازاریان پیشرو، اشراف متجدد، حتا اعضای درب‌خانه‌ی شاه و دختران ناصرالدین‌شاه که گرایش‌های بسیار مرفقی داشتند، نقشی داشته‌اند ولی این بخش اجتماعی بیش‌تر به کارهای فرهنگی و حمایت اقتصادی - فرهنگی از زنان و دختران می‌پرداخت. احتمال نهایی، اتحاد دو نیروی مرفقی از قاعده‌ی جامعه است. اتحاد خانوارهای سوسیال‌دمکرات و بابی‌های متحول‌شده یا غیر متعصب. به هر حال شیرزنان ایرانی که خرافه‌پرستان واپس‌گرا، فکر می‌کردند و هنوز هم این‌گونه می‌اندیشند که زن، ماشین تولید نسل است، احساساتی است، منطق را نمی‌فهمد و با ضرب و شتم باید او را وادار به تمکین کرد، این

^{۲۳۸} منابع تاریخ بیداری ایرانیان ناظم الاسلام کرمانی جلد ۱، ایران در دو سده

خودپرستان ناآگاه در نهایت شگفتی و بهت‌زدگی شاهد مبارزات سازمان‌یافته، منسجم و مسلحانه‌ی زنان شدند. آنان در زیر حجاب سنت‌های وارداتی، اسلحه و باور به مبارزه را حمل می‌کردند. در هر حمله پس از شکست قزاق‌های محافظ، انبار دولت‌مردان محترک را به تصرف در می‌آوردند و گندم را بین مردم گرسنه توزیع می‌کردند. تاریخ‌نویسان مردسالار در نهایت عدم صداقت، مبارزه‌ی این عیاران زن را، این مبارزین آزادی را که تابوی دیکتاتوری سلطنتی را در هم شکستند، نمی‌بینند و حتا بی‌شرمانه اشاره‌ای هم به آن نمی‌کنند، هر چند که بعضی از این تاریخ‌نویسان در زمینه‌های دیگر اجتماعی انسان‌های شایسته‌ای هستند. میرزا فرخ شاعر تبریزی در اشعاری که به یاد این فرزانه‌زنان رزمنده و رهبرشان زینب‌پاشا سروده، گوشه‌هایی از سازمان‌دهی آنان و نام‌های‌شان و باورهای‌شان را بیان کرده است.

برای کسب اطلاعات جامع‌تر به کتاب‌های زنان ایران در جنبش مشروطه اثر اندیشمند محترم عبدالحسین ناهید و کتاب شرح حال عباس میرزا ملک‌آرا اثر عبدالحسین نوایی، قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران اثر مهندس کریم طاهرزاده (بهزاد) مراجعه کنید.

اشعار میرزا فرخ در وصف زینب‌پاشا و یاران‌اش

زینب پاشالده زوپا اوز قویدی بازار اوستونه

گویا کی دشمن اوز قویوب اوردوی تاتاراوستونه

یدی نفر یولداس لارین جمع ایلویوب حلقه ووروب

«فاطمه نساء» «سلطان بیگم» و «ماه شرف» باش اندیروب

«جانی بیگم» کلمک همان اگلشدی دیوار اوستونه^{۲۳۹}



ترجمه اشعار

زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها
گویا که رو رده عدو بر اردوی تاتارها
چادر ببسته بر کمر، بالا زده دستارها
رخ زیر دستارش نهان هم زیور و گوشوارها
تنظیم کرده نقشه اش هم راه و رسم کارها
فرمان یورش داده بر یاران: سوی قدارها
زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها
نزدیک مسجد چون رسید بر پیش یاران ایستاد
گرد سرش جمع آمدند آن هفت یار هم قم
فاطمه نساء، سلطان بیگم، ماه شرف هم در میان
جانی بیگم چون سر رسید بر شد بر آن دیوارها
زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها
زینب بگفت: خیر النساء برخیزد و زانجا رود
برخیز و کن حمله توهم، ای ماه بیگم هر کو رسد
این فقر مردم، چاره اش تعطیل بازار است و بس
بشکاف فرق محتکر برکش تن اش بردارها
زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها
راسته بازار را پیش گیر اینک تو هم ای شاه بیگم

ماه شرف باید تو هم بندی صفی بازار را
هر کس که سد راه شد فراش یا سرباز را
بشکن سرش، بفکن تنش نابود کن غدار را
زینب پاشا با یک چماق رو کرده بر بازارها
ملت به حق خویشان باید همی آگه شود
باید بفهمد هم چنین تکلیف خود انبار دار
آخر نفهمیدش اگر باید به سوزانی به نار
انباشته بر روی هم آذوقه و دینارها^{۲۴۰}

عصیانِ زینب پاشا

«... زینب معروف به «بی‌بی‌شاه زینب»، «زینب‌باجی»، «ده‌باشی زینب»، «زینب‌پاشا» در یکی از محلات قدیمی تبریز (عمو زین‌الدین) در خانواده‌ای روستایی به دنیا آمده است. پدرش شیخ سلیمان، دهقان بی‌چیزی بوده که مانند دیگر روستاییان به سختی روزگار می‌گذرانیده. از زندگی زینب پیش از واقعه‌ی رژی، بیش از این اطلاعی در دست نیست»^{۲۴۱} «... امتیاز رژی کاسه‌ی صبر مردم را لبریز می‌کند. تبریز نخستین شهری است که عکس‌العمل تندی نشان می‌دهد... بازار این شهر به علامت اعتراض بسته می‌شود و ... پس از چند روزی که از بسته شدن بازار می‌گذرد، ماموران دولتی به زور و ارباب و تهدید و وعده و وعید بازاریان را مجبور به باز کردن مغازه‌ی خود می‌کنند. لکن چند ساعتی از باز شدن بازار نگذشته بود که «دسته‌ای از زنان مسلح با چادر نمازی که

^{۲۴۰} صفحه ۵۱ همان منبع

^{۲۴۱} عبدالحسین ناهید، زنان ایران در جنبش مشروطه

گوشه های آن را به کمر بسته بودند، در بازار ظاهر می شوند و دست به اسلحه می برند و بازار را مجبوراً می بندند» و سپس به سرعت در کوچه پس کوچه ها از نظر پنهان می شوند. رهبری این زنان را زینب بر عهده داشت. مأموران دولتی بارها سعی در باز کردن بازار می کنند ولی گروه زینت هر بار با اسلحه گرم و سنگ و چماق به بازار می ریزند و رشته های دولتیان را پنبه می کنند. میرزا فرخ یکی از شعرای معاصر زینب که خود شاهد مبارزات زینب و یاران او بوده، در این باره شعری دارد که آن روزها ورد زبان مردم تبریز بوده است.

حکم ایله دی زینب پاشا

جمله اثاث و فراشا

سبزبازاری یاسون داشا

دگنگی یاغلیوم گلیم

پاتاوامی باغلیوم گلیم

... زینب هرازگاهی به همراه دیگر زنان رزمجو در کوچه و بازار و محل ازدحام مردم ناگهان ظاهر می شود و مردان را به مبارزه و کندن ریشه ظلم تشجیع و تشویق می کند: «اگر شما مردان جرات ندارید، جزای ستم پیشگان را کف دستشان بگذارید، اگر می ترسید که دست دزدان و غارتگران را از مال و ناموس و وطن خود کوتاه کنید، چادر ما زنان را سرتان کنید و در کنج خانه بنشینید و دم از مردی و مردانگی نزنید، ما جای شما با ستمکاران می جنگیم» سپس زینب روسری خود را به جانب مردان پرتاب می کرد و در میان بهت و حیرت حاضران از دیده ها ناپدید می شود»^{۲۴۲}

^{۲۴۲} به نقل از «شرح حال عباس میرزا ملک آرا، به کوشش عبدالحسین نوایی، ص

گروه زینب پاشا آن گونه که آقای عبدالحسین ناهید به نقل از قیام آذربایجان در انقلاب مشروطیت ایران مهندس کریم طاهرزاده بهزاد و شرح حال عباس میرزا ملک آرا اثر عبدالحسین نوایی نگاشته است، در حقیقت می‌تواند شاخه‌ای از تشکیلات مخفی سوسیال‌دمکرات‌های تبریز باشند که رهبری آن با علی مسیو بود.

ص ۲۴۰: «در این روزهای سیاه قحطی و گرسنگی در حالی که مردم بی‌چیز برای خریدن چند قرص نان از پگاه تا شامگاه در جلوی نانوائی‌ها صف می‌بستند و گریه‌ی کودکان گرسنه گوش فلک را کر می‌کرد، محتکران هزاران خروار غله را در انبارها پنهان کرده بودند. چنان که یکی از آنها، «مجتهد اول تبریز، قریب ۷۰ هزار خروار گندم در انبار داشت.» کمبود نان در تبریز بارها آشوب به پا می‌کند. در این شورش‌ها زنان تبریز قهرمان نیز به رهبری زینب نقش فعالی را بازی می‌کنند. در یکی از آشوب‌ها در حدود سه هزار زن چوب‌به‌دست در بازارها به راه افتادند و کسبه را به بستن دکان و پیوستن به راهپیمایان مجبور کردند. حکومت، قشون مراغه را خبر کرد. دستور تیراندازی داده شد. در دم پنج زن و یک سید کشته شدند.... فردای همان روز تظاهرات را از سر گرفتند، این بار سه زن کشته و تعدادی زخمی شدند. محتکران و گران‌فروشان تبریز ضرب‌شصت زیادی از زینب دیده‌اند....»^{۲۴۳}

زینب در روزهای قحطی و گرسنگی، انبار غله‌ی محتکران را شناسایی می‌کرد و در فرصتی مناسب به همراه دیگر زنان تبریز به آن‌جا حمله می‌برد و آن‌چه را احتکار و پنهان شده بود، بین بی‌چیزان تقسیم می‌کرد.

^{۲۴۳} ص ۴۴ همان منبع عبدالحسین ناهید به نقل از خاطرات کلنل کاساکوفسکی،

در این مورد از معروف‌ترین عملیات‌های زینب، گشودن در انبار قائم مقام والی آذربایجان است. "به هر حال بارها خانه‌ی قائم مقام در اعتراض علیه گرانی و احتکار، به وسیله زنان سنگسار می‌شود. در یکی از این شورش‌ها، قائم مقام دستور می‌دهد به سوی مردم تیراندازی کنند. دسته‌ی زنان مسلح به رهبری زینب به دفاع از مردم بر می‌خیزند. در این درگیری «به روایتی سی نفر کشته می‌شوند... قائم مقام از ترس، پناه به عمارت ولیعهد می‌برد [به نقل از روزنامه‌ی **خاطرات اعتمادالسلطنه**، ص ۱۰۲۷، خانه و انبار قائم مقام به وسیله مردم گرسنه و بی‌چیز شهر غارت می‌شود]."^{۲۴۴}

این قیام و پیروزی بزرگ زنان تبریز به رهبری زینب‌پاشا را میرزا فرخ با زبان شعر توصیف می‌کند که به کتاب **زنان ایران در جنبش مشروطه** اثر اندیشمند بزرگ عبدالحسین ناهید مراجعه شود.

"در یکی از اشعاری که خلق درباره‌ی زینب و قهرمانی‌های وی سروده است، ۷ نفر از یاران نزدیک او معرفی شده‌اند. هر یک از این زنان فرمان‌دهی عده‌ی دیگری از زنان مبارز تبریز را بر عهده داشتند و به فرمان زینب مستقلاً دست به عملیات می‌زدند ... در این اشعار زینب رهبری آگاه به ستم زمانه است که به سیرکردن شکم خیل گرسنگان می‌اندیشد. حاکمان را نوکر خلق می‌داند!!!"^{۲۴۵} "دیگر از عملیات معروف خلقی زینب حمله به خانه و انبار نظام العلماء یکی دیگر از مقتدران و محتکران آزمند تبریز است ... زینب پس از شناسایی محل انبار، نقشه حمله را از پیش آماده می‌کند... در روز مقرر، در ساعت معینی در حالی که روسری خود را از سر باز کرده بود و از آن پرچمی ساخته بود (نقل از مجله‌ی **جهان زنان**

^{۲۴۴} ص ۴۵ همان منبع...

^{۲۴۵} ص ۴۹ همان منبع

شماره ۳ دهم آبان ۱۳۵۸) پیشاپیش بیوه‌زنان و خیل گرسنگان شهر به سوی خانه نظام العلما راه می‌افتد و آن‌جا را به محاصره در می‌آورد. نظام‌العلما و کسانی که از پیش خبردار شده بودند و چند نفر تفنگچی آماده کرده بودند، دستور به شلیک دادند^{۲۴۶} "زینب و یاران مسلح او نیز به حمایت از مردم دست به اسلحه بردند. جنگ سختی درگیر شد. چندین نفر کشته و زخمی شدند. سرانجام انبار انباشته از گندم ... به تصرف زینب درآمد و بین گرسنگان تقسیم شد (مرداد ۱۲۷۷ = ربیع الثانی ۱۳۱۶)"^{۲۴۷}

روند شکاف در باورهای خرافی - فئودالی زنان

فرآیند فرهنگ، مذهب و سنت‌های قرون وسطایی قبل از پیروزی انقلاب مشروطیت در میان طبقات حاکم، فئودال‌ها و متحدان‌شان یعنی روحانیت سرسپرده به دربار، دو نوع آموزش و پرورش وجود داشت. نوع اول برای توده‌های مردم بود که به صورت عملی و بدون مکتب و خواندن و نوشتن اجرا می‌شد، ابزار عمده‌ی این فرهنگ تحمیلی طبقات حاکم، گزمه و چماق‌دار و قزاق‌ها بودند و هدف نهایی آن، تربیت انسانی مطیع فرمانبر، بی‌اراده، مقلد و مرید بود، موجودی مفلوک که برای التیام دردها و رنج‌هایش همیشه چشم‌انتظار آسمان بود و با دعا و زارزدن کمک می‌خواست. دستان سازنده‌اش را تنها در فرمان‌بری و کار تولیدی برای اربابان به کار می‌برد و با محقرترین و فلاکت‌بارترین شکل گذران زندگی می‌کرد. و این شیوه‌ی زندگی را نه تحمیلی از سوی مالک و روحانی بلکه

^{۲۴۶} ص ۵۲ همان منبع

^{۲۴۷} (نقل از تاریخ مشروطه ایران کسروی ص ۱۴۲) و خاطرات کلنل

کاساکوفسکی صفحه ۲۴۰ و ص ۵۳ زنان ایران در جنبش مشروطه عبدالحسین ناهید.

خواست الهی تصور کند، سرنوشتی که از قبل برای او تعیین شده و از آن گریزی نیست. این نگرش به سرنوشت به کمک یک ترفند خودساخته‌ی به اصطلاح فقهی به مردم تلقین می‌شد: *خداوند چون شما را دوست دارد، در حال امتحان شماست، پس صبر و تحمل کنید و شکرگزار همین وضع موجود باشید که ناشکری کفر است و کيفرش آتش جهنم*. از سوی دیگر فرزندان مذکر طبقات حاکم را به گونه‌ای آموزش می‌دادند که همیشه فرمانده، باراده و بدون ترحم نسبت به «عوام» و رعیت عمل کند. با بی‌رحمی، آن‌ها را استثمار کند، نافرمانی را بدون نیاز به مشورت با کسی به چوب ببندد (فلک کند) و تا پای مرگ شکنجه دهد. سرب داغ در دهان‌اش بریزد و لای دیوار گچ بگیرد، تا عبرت دیگران شود. بندگی و اطاعت نباید فراموش شود. دختران این طبقه‌ی ستمگر را به گونه‌ای آموزش می‌دادند که عروسکی باشد اختصاصی برای ارضای مرد و توطئه‌گری علیه زنان رقیب. خانه‌نشینی بشود محجوب، سربه‌زیر، شرمگین و مطیع اراده‌ی نر.

سنت‌ها و فرهنگی که در میان زحمت‌کشان سینه‌به‌سینه به نسل‌های بعدی منتقل می‌شد، مرده‌ریگ قرن‌ها مبارزه علیه بیداد حکام داخلی و بیگانه بود. دربردارنده‌ی ارزش‌های دادخواهانه و مساوات‌طلبانه‌ای بود که در هزارتوی اسطوره‌ها و افسانه‌های ایرانی چون *شاهنامه‌ی فردوسی* زندگی انسانی، صلح و داد را معیار قرار می‌داد. مبارزه و قیام و شورش علیه بیداد را واقعیتی اجتناب‌ناپذیر می‌دانست ولی مشروط؛ مشروط به برآمدن آیتی الهی از آسمان، سوشیانت ایرانی یا مهدی شیعه. مشکل اساسی این نگرش‌ها در فلسفه‌ی انتظار بود، در بی‌اعتمادی به خود، به انسان و نداشتن اعتماد به نفسی که اعتقادات دینی انسان‌ها را از آن تهی کرده. با این وجود زمانی که شرایط اجتماعی آماده‌ی انفجار بود، مردم

خود رهبری قیام را به عهده می‌گرفتند. ولی اسب امام زمان را زین کرده، بیرون دروازه‌های شهر نگه می‌داشتند. (سربه‌داران خراسان)

به دلیل آموزش‌ها و قوانین ارتجاعی، وضعیت زنان ساکن شهرها از مردان زحمت‌کش بسیار بدتر بود. زن به عنوان انسان درجه‌ی دوم موظف به خدمت به مرد بود، شخصیت او در پستوهای اندرونی، با یاهوهای خرافی شکل می‌گرفت، مسخ و تحقیر می‌شد، به گونه‌ای که با ایمان به این اعتقاد می‌رسید که این حق شرعی مرد است که مالک او و سه زن دیگر باشد. البته اگر خیلی خوش‌شانس باشد والی می‌باید جزو خیل صیغه‌های «آقا» در بیاید. در آن صورت همه‌ی زندگی‌اش موقتی خواهد بود، به راحتی دست‌به‌دست می‌شد تا در نهایت کاسه‌ی تکدی به دست بگیرد. این موجود مسخ‌شده، خود را «ضعیفه» تعریف می‌کرد. شناخت و منطق او از هستی و خودش در مرحله‌ی حسی و آکنده از انتزاعات خرافی بود. حوزه‌ی فعالیت روزانه‌اش از پستوی آشپزخانه تا اندرونی «آقا» بود.

ضمانت اجرایی این باورهای غیر انسانی، آتش و شکنجه‌های آن دنیا و مشت و شلاق این دنیای مرد بود. در چنین شرایط ناهنجار و مناسبات ارتجاعی، زن با چه انگیزه‌ای توانست پای از حدود شرعی بیرون بگذارد، خانه و خانواده و کودکان‌اش را رها کند، تفنگ به دست بگیرد و رودرروی قزاق‌های درنده و خون‌آشام سپهدار تنکابنی و عین‌الدوله بجنگند؟ عظمت این عزم و اراده، این تغییر و تحول انسانی، از خود انقلاب مشروطیت کمتر نیست. سؤالی که بی‌درنگ ذهن انسان را به خود مشغول می‌کند، این واقعیت است که اندیشه و خرد این زنان مبارز، از کدامین جهان‌بینی تغذیه می‌شد؟ کدامین تاروپود انسانی، ساختار مسخ‌شده‌ی آن‌ها را دگرگون و متحول کرد؟ آیا این زنان بقایای سرکوب‌شده‌ی جنبش بابیه (صبح‌الزی) بودند؟ یا همسران و آشنایان نزدیک

سوسیال‌دمکرات‌هایی بودند که از مهاجرت برگشته، با شور ولی پنهان باور انسانی نو را، ترویج می‌دادند؟

برای روشن‌شدن وضعیت آن‌روز زنان ایران به نقل قولی از کتاب **انقلاب مشروطیت ایران** اثر دکتر مهدی ملک‌زاده توجه کنید: ^۳ اگر مردها در ایران استبدادی از حقوق بشریت محروم بودند، زن‌های ایران از مزایا و امتیازات حیوانات اهلی هم بی‌نصیب بودند زیرا حیوانات ماده همان آزادی حیوانات نر را داشتند و با هم آمیزش داشتند و آزادانه در کوه و صحرا چرا می‌کردند، ولی زن از معاشرت و ملاقات و صحبت با مردان محروم بود و اغلب در گوشه‌خانه محبوس و مهجور و حتی اجازه دید و بازدید بستگان خود را نداشت، زن‌های ایران در چادر سیاهی مستور بودند و از کلیه امتیازات اجتماعی آن زمان محروم بودند... چون زن‌ها از همه ضعیف‌تر بودند مظلوم‌ترین طبقات ایرانی محسوب می‌شدند و ظلم و ستمگری در حق آن‌ها مافوق تصور بود... محال است تا مادران از آزادی و تربیت برخوردار نشوند و از علم و دانش بهره‌مند نگردند یک نسل مترقی و متمدنی به وجود بیاید و یک دنیای نوینی ایجاد گردد.^{۲۴۸}

تحت تأثیر چه تحولی زنان تبریز توانستند این‌همه سدها، حدها و قوانینی ارتجاعی را ندیده بگیرند و در صف مردان، با استبداد برزمند؟ کاری که ظاهراً مختص مردان تصور می‌شد.

”... میرزا حسین خان عدالت قبل از پیدایش مشروطیت در جمع آزادیخواهان آذربایجان عضویت داشت و برای واژگون کردن استبداد کوشش بسیار نمود و بعد از ظهور مشروطیت اول کسی بود که از حقوق

زنان دفاع کرد. در روزنامه عدالت مقالاتی چند نگاشت و به همین جهت مورد تعقیب و تکفیر روحانیون قرار گرفت^{۲۴۹}

«تنها در سال ۱۹۰۴ میلادی برای ۵۴۸۴۶ مهاجر معمولی ایرانی ویزای مهاجرت به روسیه صادر شد. در سال ۱۹۰۵ میلادی سیصد هزار ایرانی به روسیه رفتند. اوتیس سلطانزاده نظریه‌پرداز سرشناس فرقه‌ی کمونیست ایران تعداد کارگران مهاجر ایرانی به ایالات روسیه در اوایل ۱۹۱۸ را حدود سیصد هزار نفر تخمین می‌زند... بلژیکی‌ها برای فعالیت در میان کارگران ایرانی سخت می‌کوشیدند.»^{۲۵۰}

«... در سال ۱۹۰۰ میلادی تعداد ایرانیان مقیم روسیه حدود یکصد هزار نفر برآورد می‌شد. در سال ۱۹۱۳ میلادی عده آن‌ها پنج برابر شد و به ۵۰۰ هزار نفر رسید... در سال ۱۹۰۳ میلادی کارگران ایرانی ۲۲/۲ درصد کارگران نفت باکو را تشکیل می‌دادند... در اعتصابات ۱۹۰۶ میلادی در معادن و کارخانه‌های سرب الله‌وردی در ارمنستان به نوشته‌ی عبدالله‌یف تاریخ‌نگار، ۲۵۰۰ آذربایجانی ایرانی هسته‌ی اولیه‌ی اعتصاب‌ها بودند. در اواخر ۱۹۰۵ میلادی حکومت روسیه هزاران ایرانی را به زور از باکو اخراج کرد... بیش‌تر کارگران ایرانی که به قفقاز یا آسیای میانه می‌رفتند کارگران فصلی بودند که پیوندشان را با شهر و روستا خود حفظ می‌کردند و مهاجر دائمی به حساب نمی‌آمدند. این امر عامل مهمی در انتشار ایده‌های انقلابی از روسیه به ایران بود.»^{۲۵۱}

^{۲۴۹} صفحه ۱۰۶ تاریخ انقلاب مشروطیت ایران دکتر مهدی ملک زاده جلد ۱ (محفل

سوسیال دمکرات تبریز قبل از قیام مشروطیت)

^{۲۵۰} کتاب شوق یک خیز بلند (جنبش کارگری ایران) اثر جلیل محمودی، ناصر سعیدی

ص ۹۴

^{۲۵۱} استناد به انقلاب مشروطه ایرانی اثر خانم ژانت آفاری صفحه ۴۱

پس از قیام بابیه و اثرات عمیق آن بر جامعه، عامل بسیار مهم دیگری که توانست زنان و مردان را بیدار کرده و به رویارویی با استبداد بکشاند و حرمت و حریم مقدس، دین و دولت را دچار خدشه و شکاف کند، واقعه‌ی رژی بود. دولت با دادن امتیاز تنباکو به شرکتی انگلیسی، پای استعمار و وابستگی اقتصادی را به ایران هرچه‌بیش‌تر باز کرد. ترس روحانیون دوران‌دیش از نفوذ شرک و کفر به مملکت اسلامی و از میان‌رفتن امتیازات روحانیون شیعه، و بر اثر عوامل متعدد اجتماعی دیگر که خارج موضوع مطلب ماست، اولین شکاف عمیق بین برخی از روحانیون و دولت استبداد و از سوی دیگر بین روحانیت مترقی و واپس‌گرا به وقوع پیوست. مردم، زن و مرد در تحریمی سراسری همراه با تظاهراتی که به خون نشست، دولت استبداد را فلج کردند. این قیام به مردم نشان داد که اتحاد آن‌ها می‌تواند قوی‌ترین دیکتاتوری‌ها را به زانو در آورد.

دستاورد این مهاجرت‌های وسیع که با هدف فرار از بیداد و گرسنگی صورت می‌گرفت و عملاً صنایع نفت قفقاز را هدف قرار داده بود، برای ملت ما بسیار ارزشمند بود. از تهی‌دستان شهری و دهقانان فقیر، نسل اول کارگران سوسیال‌دمکرات ایرانی بر آمدند. آن‌ها با ارزش‌های خود، با حقوق انسانی آشنا شدند. حقوقی که در وطن‌شان از آن هیچ نشانه و درک و بهره‌ای نداشتند. این کارگران آموزش‌یافته‌ی حزب سوسیال‌دمکرات روسیه، در بازگشت به شهر و روستای خود، دیگر آن تهی‌دست مفلوک، نوکرمنش و درمانده نبودند. دیگر هر تحقییری را به جان نمی‌خریدند. متحول شده بودند. خود را صاحب مملکت و منابع و ثروت‌های‌اش می‌دانستند. آن‌ها دیگر یک «عام»، یک مقلد بی‌اراده نبودند. آموخته‌های خود را به دیگران و خانواده منتقل می‌کردند. با روشنگری، جامعه به‌خواب‌رفته را تحت تأثیر قرار می‌دادند. "آن‌دسته از اعضای

مجاهدین که از قفقاز آمده بودند (تقریباً همه‌ی آن‌ها کارگران و تاجران ایرانی بازگشته به میهن بودند) ... ورود اینان به صحنه‌ی سیاسی ایران موجب هراس علمای مخالف شد زیرا از حرمت‌شکنی‌های این جوانان خشمگین می‌شدند و آن‌ها را ملحد می‌خواندند.^{۲۵۲} به دلیل این واقعیت‌های تاریخی، در آن لحظه‌ی گره‌ی تاریخ اجتماعی ایران، وقتی تفنگ یک مبارز، یک ستاره، یک قهرمان مردمی چون رعد می‌غرد و پرچم‌های تسلیم را به زیر می‌کشد، مورد پشتیبانی مسلحانه‌ی توده‌ی زحمت‌کش قرار می‌گیرد. سازمان زیرزمینی سوسیال‌دمکرات ایران به نام سازمان غیبی به رهبری علی مسیو و سازمان‌های غیبی زنان تبریز (دیرتر) عرصه‌ی مبارزه را خالی نگذاشتند. آن نگرشی که توانست جنبش زنان را از کاست‌گرایی بابی‌ازلی برهاند و برای انسان مبارز، امکان اتحاد با دگران‌دیش را فراهم کند، جهان‌بینی انقلابی سوسیال‌دمکراسی ایران بود که در مسیر تحولات و تکامل خود، بنیاد اولین حزب کمونیست ایران را پی افکند و همیشه سنگری بود مستحکم برای مبارزه‌ی طبقاتی و صنفی زنان.

زنان تهران و واقعه‌ی رژی

«... نزدیک ظهر زنان نیز دسته دسته به منزل میرزای شیرازی می‌آیند (به دستور ناصرالدین شاه یا می‌باید تحریم را بشکنند یا تبعید گردد. میرزا تبعید را پذیرفت) ... وقتی جمعیت زیاد می‌شود زن‌ها از جلو و مردان از دنبال به طرف قصر سلطنتی روانه می‌گردند... جمعیت برای رسیدن به ارک مجبور بودند از جلوی بازار بگذرند... منظره جمعیت زنان با دوپنده سفید و پیچه و چاقچور... بسی دلخراش بود... زنهار وقتی به سبزه میدان

^{۲۵۲} انقلاب مشروطه ایران خانم زانت آفاری صفحه ۱۱۷

رسیدند، بدون معطلی به بازار ریختند و بعضی از دکانها را که هنوز باز بود، بستند و اگر کسی از این دستور سرپیچی می‌کرد، دکانش در معرض غارت و چپاول زنها قرار می‌گرفت... زنان ... که در صفوف منظمی راه می‌پیمودند هنگامی که به میدان ارک رسیدند فریادها رساتر شد. زنان با صدای بلند خطاب به ناصرالدین شاه داد می‌زدند: ای شاه باجی بهیلو، ای لچک‌به‌سر، ای لامذهب، ما تو را نمی‌خواهیم. کامران میرزا نایب السلطنه می‌خواهد خشم مردم را فرو نشاند، ... پیش از آن که سخنان کامران میرزا به پایان برسد زنان او را به باد فحش و ناسزا می‌گیرند و به سویش حمله‌ور می‌شوند... پس از اندک زمانی زنها به طرف مسجد شاه راه می‌افتند آنها هنگامی به مسجد شاه می‌رسند که زین العابدین امام جمعه یکی از روحانیون مرتجع درباری در بالای منبر سخن می‌راند و مردم را به آرامش و سکوت دعوت می‌کرد. وقتی زنها او را بدین حال دیدند، شروع به فحاشی کردند... چند نفر نیز به طرف منبر دویدند و امام جمعه را پایین کشیدند.^{۲۵۳} پس از فرار امام جمعه زنان بار دیگر به سوی میدان ارک بر می‌گردند. جمعیتی که در مسیر شاه گرد آمده بودند پشت سر زنان راه افتادند. آن روز میدان ارک چنان از جمعیت پر بود که جای سوزن انداختن نبود ... لحظه به لحظه به جسارت جمعیت افزوده می‌شود... سرانجام شاه دستور می‌دهد گارد محافظ قصر به سوی مردم تیراندازی کنند و خود نیز تفنگ به دست می‌گیرد. عده‌ای از گارد نگهبان که از ترکان تبریزی بودند شجاعانه از فرمان شاه سرپیچی می‌کنند. لکن دسته‌ای دیگر... مردم را زیر باران گلوله می‌گیرند. صدای گلوله، آتش خشم جمعیت را شعله‌ورتر می‌کند. آنان با چوب و سنگ به طرف سربازان

^{۲۵۳} زنان ایران در جنبش مشروطه، عبدالحسین ناهید صفحه ۳۲ به نقل از ابراهیم

تیموری، تحریم تنباکو، اولین مقاومت منفی در ایران صفحات ۱۵۳-۱۵۲-۱۰۸

حمله می‌کنند و می‌کوشند به هر قیمتی که شده خود را به قصر شاه برسانند. لکن با دست خالی کار از پیش نمی‌برند و با دادن تعداد زیادی کشته و زخمی عقب می‌نشینند.^{۲۵۴}

زنان، پیش‌گامان انقلاب مشروطیت

«محترم اسکندری (۱۸۹۵-۱۹۲۴) شاهزاده‌ای از خاندان قاجار که از خانواده‌ای روشن‌فکر برخاسته بود. پدرش، محمدعلی اسکندری، از بنیان‌گذاران انجمن آدمیت (انجمن مخفی قبل از انقلاب مشروطه) بود، جمعیت نسوان وطن‌خواه را تأسیس کرد که تشکلی بااهمیت و دارای گرایش‌های سوسیالیستی بود.»^{۲۵۵}

«انجمن آزادی زنان... دو تن از دست‌اندرکاران این انجمن، دختران ناصرالدین‌شاه بودند. یکی تاج‌السلطنه که خاطرات‌اش نشان‌دهنده گرایش‌های قوی سوسیالیستی و نیز فمینیستی است و دیگری خواهرش افتخارالسلطنه»^{۲۵۶}

«زنان دهقانان در روستاهای کوچک آذربایجان نوزادان را به کول خود بستند و تفنگ به دست گرفتند و دوشادوش مردان جنگیدند.»^{۲۵۷}

«حبل‌المتین گزارش داد که در یکی از نبردهای تبریز، بیست زن با لباس مردانه در میان کشته‌ها یافت شده‌اند.»^{۲۵۸}

«یکی از نخستین هشدارها به مظفرالدین‌شاه را عمه‌ی میرزا جهانگیرخان شیرازی، سردبیر آتی‌صور اسرافیل داد. وقتی مظفرالدین‌شاه

^{۲۵۴} همان منبع صفحه ۱۵۳....

^{۲۵۵} انقلاب مشروطیت ایران، زانت آفاری ص ۲۴۷

^{۲۵۶} ص ۲۴۴ همان منبع

^{۲۵۷} ص ۲۵۶ «همان منبع نقل از رفیعی، انجمن ۱۱۷»

^{۲۵۸} ص ۲۵۶ همان منبع «ایران نو، ۱۶ اکتبر ۱۹۰۹ شماره ۳۵ ص ۱»

از کالسکه‌اش پیاده شد، این زن حلقه‌ی محافظان را کنار زد و نامه‌ای به دست شاه داد. این هشدار بود از جانب کمیته‌ی انقلابی تهران مبنی بر این که اگر شاه «مجلس نمایندگان ملت را برای بسط عدالت هم‌چون کلیه ملل متمدن جهان» تشکیل ندهد، به قتل خواهد رسید. منزل این زن وعده‌گاه و مخفی‌گاه مشروطه‌خواهان رادیکال در سال‌های انقلاب بود.^{۲۵۹}

عرصه‌ی دشواری که مردان پای به فرار نهادند ولی زن‌ها ماندن را بر فرار ترجیح دادند

«... دو شاهزاده‌ی مغرض، جمعی سرباز و تفنگچی و عده‌ای غلام را رو به خانه حاج محمدرضا فرستادند. این دو لشکر دو قسمت شد، یک قسمت از بالای پشت بام‌ها، یکی از بازارها و کوچه‌ها حرکت کردند. شیپور و موزیک و طبل می‌زدند و تیر می‌انداختند، ... مردم شهر که برای نزاع و جدال حاضر نشده بودند و اسلحه با خود نداشتند چون حال را چنان دیدند فرار کردند و رهبران‌شان را به امان خدا گذاشتند. الا زن‌ها که ماندند تا جمعیت جنگی داخل خانه شدند. نوکرهای‌اش چند نفر زن را مجروح نمودند، هر زنی که زینتی داشت بر بودند.»^{۲۶۰}

یکی از اولین شورش‌های فمنیستی در کرمان

«یک نفر از طایفه‌ی شیخیه که با زوجه‌ی خویش نزاع کرده بود و در ماهان کرمان زنش از ضرب کتک و یا سببی دیگر به رحمت ایزدی

^{۲۵۹} ص ۴۸۱ همان منبع «ملکزاده، تاریخ انقلاب ۲ ۶۳۶۱ به روایت دولت آبادی (او)

هم پسر و هم برادر زاده اش را در کودتای ژوئن ۱۹۰۸ از دست داد»

^{۲۶۰} تاریخ بیداری ایرانیان ص ۳۱۵ جلد ۱ ناظم الاسلام کرمانی

پیوست. طایفه زنان بلوا نمودند... چند روزی این گفت‌وگو در بین بود و مردم هیاهو و شورش‌ی داشتند...^{۲۶۱}

«علمای کرمان هیچ یک به نماز جماعت در مساجد حاضر نشدند الا آقای حاج محمد مقتدای شیخیه که زنها ازدحام کرده، مجبور نمودند او را به رفتن به لنگر، مزرعه‌ایست در هفت فرسنگی شهر کرمان...»^{۲۶۲} چگونگی تجمع زنان و تبعید یک روحانی بلندمرتبه به خارج از شهر توسط زنان، واقعیت‌هایی است که حتا با ارزش‌ترین منابع به اصطلاح علمی ما تنها در همین یک یا دو سطر بدان پرداخته‌اند (علت عدم حضور علما در نماز جمعه، مخالفت با حاکمان مستبد و جنایتکار کرمان بود).

تعدادی از حرکت‌های رادیکال زنان بعد از جنبش بابیه و قبل از انقلاب مشروطیت

در قحطی سال ۱۲۳۹ خورشیدی، عصیان زنان سبب می‌شود به فرمان ناصرالدین‌شاه، کلانتر دار زده و بهای نان کم شود. در سال ۱۲۶۶ خورشیدی انبوه زنان در اعتراض به کم‌بود نان راه را بر شاه قاجار می‌بندند... کار مخالفت و شورش‌های مردمی (علیه واقعه‌ی رژی) در نهایت به شورش ۱۴ دی ۱۲۷۰ خورشیدی در تهران انجامید که در این شورش زنان پیشاپیش مردان به ارگ سلطنتی هجوم بردند. گرچه نیروهای نظامی این شورش را سرکوب می‌کنند اما این شورش به پشتوانه‌ی مخالفت ملت ایران، شاه را وادار می‌دارد تا قرارداد را در ۱۶ دی ۱۲۷۰ خورشیدی رسماً لغو کند... زنان در شورش مردم تبریز علیه قحطی

^{۲۶۱} ص ۳۱۲ جلد ۱ تاریخ بیداری ایرانیان سال ۱۳۲۳

^{۲۶۲} ص ۳۱۸ همان منبع جلد ۱

ناشی از احتکار گندم در سال ۱۲۷۴ خورشیدی پایه‌ی اصلی بوده‌اند و ۸ کشته می‌دهند. در ۱۵ شعبان همین سال تعدادی از زنان با تجمع در صحن حرم حضرت عبدالعظیم، به گرانی نان و گوشت اعتراض می‌کنند. در هجوم روز ۲۴ آذر (۱۲۸۴) مردم به ساختمان در حال ساخت بانک استقرای روس، زنان یک‌سوم جمعیت را تشکیل می‌دادند...

چند ماه بعد در فروردین ۱۲۸۵ زنان در شورش مشهد (به خاطر کم‌بود گوشت و نان) شرکت می‌کنند. این، زنان‌اند که در ۱۹ تیر ۱۲۸۵ به سربازخانه‌ای که شیخ محمد واعظ در آن زندانی بود، یورش برده، شیخ را آزاد می‌کنند.^{۲۶۳} "با نزدیک‌شدن سلطان صاحب‌قران به نیم‌قرن حکومت ایللیاتی‌اش، زنان و مردان عدالت‌جو به مناسبت‌های روز با تظاهرات و تحصن‌ها، استبداد را به لبه‌ی پرتگاه‌اش نزدیک می‌کردند. عاقبت در حکومت مستبد و بی‌اراده‌ی مظفرالدین‌شاه، مشروطه را از ارتجاع گرفتند. مجلس اول، ایران را جوان کرد و پرشور... نهم مهرماه ۱۲۸۶ «اتحادیه‌ی غیبی نسوان» طی پیامی از نمایندگان مجلس خواست هر چه زودتر متمم قانون اساسی را تدوین کرده و اگر نمی‌توانند استعفا داده، کار مملکت را به دست زنان بسپارند."^{۲۶۴}

"... روسیه به ایران اولتیماتوم داد که شوستر را اخراج کند... در این هنگام تعدادی از زنان ایرانی مسلح در راهروهای مجلس، نمایندگان را تهدید کردند که اولتیماتوم را نپذیرند. چرا این عده از زنان ایرانی به سمت رادیکالیسم گرایش یافتند؟ آمار دقیقی از تعداد این زنان در دست نیست. با این حال، این گروه از زنان ایرانی متأثر از فرقه‌ی سوسیال‌دموکرات بودند. سوسیال‌دموکرات‌ها از همان ابتدا خواهان برابری حقوق زن و مرد بودند."^{۲۶۴}

^{۲۶۳} منبع (به بهانه روز جهانی زن) همشهری ۸۰/۱۲/۱۹ شماره ۲۶۷۲

^{۲۶۴} همشهری ۸۰/۱۲/۱۹ سال دهم شماره ۲۶۷۲

نشریه‌ای که بیش از بقیه به زنان بها داده و حق آنان را در ابعاد گوناگون اجتماعی مورد بحث قرار می‌داد، نشریه‌ی «ایران نو» بود که توسط محمدمامین رسولزاده یکی از رهبران فرقه‌ی سوسیال‌دموکرات به چاپ می‌رسید^{۲۶۵}

به هر حال شاه جدید با کمک دولت استعماری تزاری، کودتایی خونین را تدارک دیده بود. بار دیگر امیدها به یأس تبدیل شد و شریف‌ترین انقلابیون بر دار شدند؛ باز اختناق و لهیده‌شدن حقوق انسان‌ها. ولی در تبریز، تبریزی که با سازمان زیرزمینی اندیشمندی به نام علی مسیو با نام «سازمان غیبی» و دلاورانی چون ستارخان و باقرخان و همه‌ی سوسیال‌دمکرات‌های زن و مرد ماه‌ها با دشوارترین شرایط با عشایر بی‌خبر و غارتگر از یک سو و از سوی دیگر، با قزاقان قشون شاه جنگیدند و با مشت‌ی پولادین، خودکامگی و واپس‌گرایی را این‌بار مسلحانه در هم کوبیدند، ایران حال‌وهوای دیگری داشت. از ویژگی‌های این انقلاب، حضور مسلحانه‌ی زنان در نبردهای تبریز و آذربایجانی‌های قهرمان بود. زنان در لباس پدران و برادران و همسران سوسیال‌دمکرات خود که آزاداندیشیدن را، از آن سوی مرز با کار و رنج به ارمغان آورده بودند، مبارزه کردند. زنان فراتر از اندیشه‌های خرافی، مقاوم‌تر و قوی‌تر، در سخت‌ترین عرصه‌های اجتماعی، ارزش‌های زن را محک زدند؛ ارزش‌هایی که حتا تصورش در مخیله‌ی جنس به اصطلاح برتر نمی‌گنجید.

«هشتم جمادی‌الآخر ۱۳۲۴، امروز تمام بازارها بسته است، شهرت گرفته است زن‌ها خیال اجماع و بلوایی دارند.»^{۲۶۶} «یک نفر زن ناشناس

^{۲۶۵} به نقل از نشریه ایران شماره ۳۱۵۱ ص ۱۶ ۱۲ خرداد ۸۴

^{۲۶۶} تاریخ بیداری ایرانیان جلد ۲ ص ۵۳۹

آمد درب سفارت‌خانه و حاجی محمد تقی را طلب نمود و یک دسته اسکناس داد به او و گفت: این پول را خرج متحصنین کن^{۲۶۷} "نامه‌ی یک زن قزوینی همراه با زیورآلات‌اش، به سعدالدوله رییس مجلس شورای ملی، زمانی که برای تأسیس بانک ملی ایران به پول احتیاج داشتند.^{۲۶۸} زن در همه‌ی عرصه‌های اجتماعی، از میدان‌های نبرد مسلحانه تا چالش‌های فرهنگی و بنیادنهادن مدارس با هزینه‌ی شخصی برای زنان و رزمگاه اقتصادی برای توسعه و خودکفایی اقتصادی اثر انسانی خود را به جا گذاشته است هر چند که نگرشِ مردسالارانه جزئیات این حرکت‌ها را نادیده گرفته است، حتا در انسان‌های شریفی چون ناظم‌الاسلام کرمانی و شادروان کسروی. "... این کمینه (نام زن، قزوینی) مقدار ناقابل از زیورآلات خودم را که برای ایام سخت ذخیره کرده بودم فقط برای افتخار به توسط حضرت به جهت بانک ملی فرستادم... زنی هم از همسایگان کمینه همت و غیرت نموده با آن که شوهر ندارد و یک پسر صغیر دارد این بیچاره هم پول نداشت سه فقره اسباب که در صورت علیحده ثبت شد به توسط کمینه تقدیم مبارک نموده..."^{۲۶۹}

تاریخ‌نویس در مطلبی به نام شورش مردم از اجتماع بزرگ مردم و روحانیون هوادار مشروطه در مسجد جامع سخن می‌گوید. سخنی از حضور زنان در کار نیست ولی زمانی که کار به کشتار مردم می‌انجامد، واقعیت رخ داده آن‌چنان حیرت‌آور است که وجدان انسانی تاریخ‌نویس را بیدار می‌کند و اعلام می‌دارد: وقتی سربازها به مردم شلیک کردند و باعث کشته و زخمی شدن مردم شدند، زنان به جای حفظ جان و فرار از میدان

^{۲۶۷} همان منبع ص ۵۳۹

^{۲۶۸} جلد چهارم همان منبع ص ۹۲

^{۲۶۹} همان

جنگ خونین همگی اطراف روحانیون بزرگ، آقای طباطبایی و بهبهانی را می‌گیرند تا به آقایان گلوله‌ای اصابت نکند!!^{۲۷۰}... میرزا احمدخان آشتیانی (فرمانده سربازان استبداد) حکم شلیک به سربازها را دارد... مردم نعش سید را برداشته و به طرف مسجد جامع فرار نمودند. زن‌ها هجوم آورده اطراف آقایان را گرفتند، پدر در پی پسر می‌گشت پسر در عقب پدر می‌دوید...^{۲۷۱} در متون مرجع تاریخی باید چون یک کارآگاه بسیار حساس و دقیق به دنبال اثر انگشت زنان انقلابی گشت. در یک نیم‌سطر دیگر، چنین آمده است: "طایفه زن‌ها هم گفت‌وگویی بین آنهاست که بیایند در خیابان علاءالدوله که متصل به سفارتخانه است، چادر بزنند"

"دیروز زن‌ها در بازار با قزاق طرف شده‌اند و قزاق گیسوی زنی را به دست گرفته و او را می‌زند، مردم دکان‌ها را بستند..."^{۲۷۲} "از شیرزن دهقان و مشروطه خیلی تعریف و تمجید کرد که صباحت و ملاحت و شجاعت را دارا، و به کمالات آراسته است. یک زمانی با یک سوار، صد نفر سوار را که برای گرفتاری شوهرش قاسم‌خان نامی مأمور بودند تعاقب نموده، هشت نفر به قتل رسانیده و باقی را به هزیمت داده و تقریباً یک فرسخ سوارها را تعاقب نموده. مجملاً این زن صباحت و ملاحتی دارد که کمتر زنی دارد (حتماً این زن بدون حجاب بوده که ملاحت آنرا دیده‌اند. تکیه از من است) و در شجاعت از مردان عالم محسوب است و در عفت و پاک‌دامنی مثل و بدل ندارد. در زمان مشروطه، در واقعه توپخانه کاغذی به جناب مدیر الاسلام نوشته است و تبریک و تهنیت گفته است از مشروطیت، و جناب مدیرالاسلام وعده کرده است آن کاغذی را که این شیرزن نوشته

^{۲۷۰} تاریخ بیداری ایرانیان جلد دوم ص ۴۸۵.

^{۲۷۱} تاریخ بیداری ایرانیان جلد دوم ص ۴۸۵.

^{۲۷۲} تاریخ بیداری ایرانیان جلد پنجم چنین روایت میکند: ص ۲۷۴

است بدهد که درج تاریخ خود داریم و از زنان ایرانی هم در این تاریخ اسمی برده باشیم.^{۲۷۳}

باز از زنی دیگر، از تیبی اجتماعی که در خانواده‌ای سرکوبگر زندگی می‌کند و از شعور ملی این زن که همسر یک جلاد است: "... مسموع گردید که غیاث نظام را، پس از استنطاق به قتل رسانده‌اند (به دست مشروطه‌خواهان) پس از قتل او، قونسل روس، بیرق روس را در بالای خانه او نصب کرد. که این شخص، نشان دولت روس را داشته است. زن غیاث نظام، بیرق را کنده و پیغام داده است: شوهر من ظالم بود، او را به سزای خود رسانیدند، اگر تمام پسرهای مرا بکشند، من زیر حمایت دولت روس نمی‌آیم."^{۲۷۴} اخطار به مظفرالدین‌شاه توسط یک زن: "نزدیک ظهر آن روز که شاه از کالسکه پیاده شد یک نفر زن عریضه‌ای جلو شاه بلند کرد، شاه در اول ورودش به خانه امیربهادر عریضه را از پاکت بیرون آورده بنا کرد به خواندن: ای کسی که تاج سلطنت را بر سر تو گذارده و عصای سلطنت را به دست تو داده، بترس از وقتی که تاج را از سر تو و عصا را از دست بگیریم الخ"^{۲۷۵}

طبق اصول شرع جهاد بر زنان حرام است. از این رو مردان مبارز تبریزی نمی‌توانستند، وجود زنان را در کنار خود، در نبردی مسلحانه، آن‌هم در سخت‌ترین و دشوارترین نبرد تاریخ معاصر ایران، نبردی توأم با گرسنگی و محاصره‌ی طولانی سپاهیان قزاق و عشایر عقب‌مانده و سرسپرده‌ی مستبدان، ببینند. زنان که دشواری نبردها را می‌دیدند و می‌دانستند پیروزی و مقابله با چنین دشمنان مزدوری، در گروی همیاری در سنگر و

^{۲۷۳} همان، ص ۳۰۶

^{۲۷۴} همان منبع جلد پنجم ص ۴۵۷

^{۲۷۵} جلد دوم تاریخ بیداری ایرانیان: ص ۳۶۱-۳۶۰

مبارزه‌ی مسلحانه در کنار مردان است، با این شناختِ درست، تنها راه مشارکت زنان در مبارزه، کار مخفیانه بود. بدین جهت در لباس برادر، پدر و همسرشان، تفنگ به دست گرفتند و سنگرهای مبارزه را گسترده کردند، رزمی پنهان از چشم مستبد و انقلابی، در حالی که نیمی از وجودشان در خانه در کنار کودکانشان باقی مانده بود، نیم دیگر در سنگر جان‌برکف از آزادی و مشروطه و از حقوق همه ملت دفاع می‌کرد. تنها با مرگ یا زخمی شدن این شیرزنان مبارز، حضور آنها در میدان جنگ افشا می‌شد ولی فرهنگ مسلط مردسالار همراه با باورهای خرافی، آن‌چنان در تاروپود وجود ملت ما رسوخ کرده که حتا زن هنرمند و به اصطلاح روشن‌فکر امروزی که در مجموعه داستان‌های کوتاه‌اش خود را نماینده‌ی فرهنگی مردم ایران معرفی می‌کند، به جای زنده کردن این واقعیت‌های تاریخی، به جای بازسازی زندگی دشوار این رزمندگان آزادی، به تیپ‌هایی از زن ایرانی می‌پردازد که مسخ‌اند و توسری‌خور، نفرین‌شده و مطیع که تنها هنرش انجام رسالت کلفتی است. هنرمندی که نتواند از همین نیم‌سطرهای تاریخی، واقعیت‌های تأثرانگیز مبارزه‌ی زنان را ببیند، همان بهتر که برای سرودن شعر سفید و غیرجانبدار به هرئین و تریاک و قرص‌های روان‌گردان پناه ببرد یا در بنیادهای ادبی «غیرجانبدار» فرااجتماعی، ادبی، هنری یا بهتر است بخوانیم: بنیاد ادبی - هنری از مابہتران که خط طبقاتی خرده‌بورژوازی سرسپرده و پیرامون سرمایه‌داری جهانی را دنبال می‌کنند، برای تسکین یک شیزوفرنی هنری، یک توهم و رویا، رمان‌های پست‌مدرنیستی بلغور کنند.

”... در شوال ۱۳۲۶ ه.ق و اکتبر ۱۹۰۸ میلادی، از تبریز گزارش

دادند: چون اجساد شهدا را برای غسل بردند معلوم شد بیست و دو تن از

شهدا شیرزنان بوده‌اند در لباس مردان^{۲۷۶} "اجرار ایرانی که از قشون استبداد هلاک شده‌اند غالب عودات آن‌ها (زنان) در لباس مردانه در آمده، اطفال خود را گرسنه و بی‌پرستار گذاشته سیصد نفر سلاح در بر کرده در حفظ حقوق مطالبه آماده مدافعه شده‌اند"^{۲۷۷}

"در محاربات سابق اجساد شیرزنان مسلح در میدان جنگ [محلّه های] امیر خیز و خیابان شهدای حریت پیدا شده است..."^{۲۷۸} " ... زنان شیرافکن در یک نقطه مهمه شهر با تغییر قیافت به یک مهارت مخصوصی که در کار تیراندازی دارند سینه دشمن را می‌شکافند و آتش بر فرق نامردانه سپاه یزید می‌بارند."^{۲۷۹}

محاصره‌ی طولانی و جنگ بی‌مانی که ماه‌ها تبریز قهرمان را به خون کشیده بود، باعث شد شرکت زنان در نبرد مسلحانه پذیرفته شود و شواهد بعدی زنان را بدون حجاب در سنگرها نشان می‌دهد.

"پاولویچ تصریح می‌کند که عکس یک دسته شصت نفری از زنان چادربه‌سر ایرانی تفنگ‌به‌دست، در اختیار ماست. اینان محافظ یکی از سنگرهای تبریز بودند"^{۲۸۰}

اگر چه ترور، به خصوص ترور انتحاری مورد تأیید انسان‌های مبارز با شناخت طبقاتی نیست و عملیات فردی و قهرمانی که جبراً جدا از توده‌ها

^{۲۷۶} هدفها و مبارزه زن ایرانی از انقلاب مشروطه تا سلطنت پهلوی اثر محمد حسین خسروپناه ص ۶۹ نقل از هفته نامه حبل المتین سال ۱۶، شماره ۲۹/ ۲۳ محرم ۱۳۲۷ ص ۱۸

^{۲۷۷} همان منبع ص ۶۹ نقل از حبل المتین شماره ۴۷ جمادی الثانی ۱۳۲۷ ص ۲۲

^{۲۷۸} روزنامه انجمن، سال ۲، شماره ۴۱، ۱۷ صفر ۱۳۲۷، ص ۳

^{۲۷۹} همان منبع همان صفحات

^{۲۸۰} م. پاولویچ، وتری، س ایرانسکی، انقلاب مشروطیت ایران و ویشه های اجتماعی و

اقتصادی آن ترجمه م هوشیار ص ۵۱-۵۲ ...

صورت می‌گیرد، دارای تأثیر عمیق اجتماعی نمی‌تواند باشد، جز در موارد استثنایی چنین عمل کردی باعث ازدست‌رفتن یک انسان شریف می‌شود که اگر آگاهانه و جمعی عمل می‌کرد، می‌توانست اثرات اجتماعی سازنده‌ای داشته باشد. در شرایط استبداد و اختناق، با وجود سنت‌ها و باورهای خرافی - مردسالارانه، مبارزان تنها، به این ورطه کشیده می‌شوند. زن یا دختر شجاعی که در میان انبوه اوباش و قداره‌کش‌های استبداد به تنهایی مشت نیرومند زن را، زن اسطوره‌ای را، از آستین خونین مبارزه و دادخواهی بیرون می‌آورد و یکی از اولین ترورهای انتحاری تاریخ مبارزات انقلابی زنان و مشروطه‌ی ایران را صورت می‌دهد، انسان و قهرمانی گم‌نام است از تبار گردآفرید، گردیه و ...

دارودسته‌ی روحانیون مشروعه‌خواه و هوادار محمدعلی‌شاه در میدان توپخانه‌ی تهران به رهبری شیخ فضل‌الله نوری اجتماع می‌کنند. همه‌ی قداره‌کش‌ها و قاطرچی‌های دربار و اوباش و لوطی‌های ولگرد با دریافت پول میدان‌دار این اجتماع ضد انقلابی می‌شوند. زمانی که یکی از روحانیون مستبد روی منبر می‌رود و مشروطه‌خواهان را ملحد و کافر و بابی معرفی می‌کند، در میان این جمع واپس‌گرا و مرتجع یک زن، یک شیرزن، از میان زنان بر پا می‌خیزد و با اسلحه‌ای که در دست داشته است، روحانی سرسپرده‌ی شاه را هدف قرار می‌دهد. متأسفانه گلوله‌های این انسان شجاع به هدف اصابت نمی‌کند، ولی قداره‌کش‌ها به او حمله می‌کنند و او را قطعه‌قطعه می‌کنند. "روز دوم این غائله، شیخ محمود ورامینی که از سرسلسله‌ی مستبدین بود با هفتصد نفر به کمک جماعتی که در میدان جمع شده بودند وارد تهران شد..."^{۲۸۱} "در همان موقعی که سید

^{۲۸۱} تاریخ انقلاب مشروطیت دکتر مهدی ملک زاده صفحه ۵۶۸

محمدیزدی در میدان توپخانه بالای منبر رفت و به مشروطه‌خواهان فحش می‌داد یک‌نفر زن از میان زن‌ها بلند شد و ششلولی از زیر چادر بیرون آورد و سه تیر به طرف سید محمد یزدی خالی کرد. کسانی که گرد منبر سید یزدی بودند به طرف آن زن هجوم بردند و او را با قداره قطعه قطعه کردند...^{۲۸۲}

حمله‌ی اشراف‌زاده‌های مستبد به مشروطه‌خواهان شیراز و کشته‌شدن

یک زن مبارز

”... شیخ باقر حجه‌الاسلام را سخت مجروح نمودند و دو نفر دیگر و یک زن را در همان مجلس کشتند.“^{۲۸۳}

”در میان مجاهدان، زن‌های روباز دیده شده که مسلحاً در جنگ بودند.“^{۲۸۴}

”آستیفیک دخترخوانده‌ی پیرم‌خان در خاطراتش از چگونگی تسخیر شهر رشت به وسیله رزمندگان مشروطه‌خواه، به ۱۹ نفر زن و دختر اشاره می‌کند که مبارزان مشروطه‌خواه را یاری و همراهی می‌کردند... دو نفر از پانزده رزمنده‌ای که مجروح شدند از زنان بودند. این دو نفر با شهامت جنگیده بودند و توانسته بودند با حمله خود دو نفر از مسلسل‌چی‌های دشمن را از پای در آورند... زنان رزمنده در اردوی مشروطه‌خواهان گیلان در فتح تهران نیز شرکت داشتند و عذرا در جریان درگیری در منطقه‌ی قزوین کشته شد. (عذرا زن زخمی‌گرد... شوهرش از مجاهدان کردستان

^{۲۸۲} ص ۵۶۹

^{۲۸۳} صفحه ۶۲۶ جلد ۱ همان منبع

^{۲۸۴} هدفها و مبارزه‌ی زن ایرانی صفحه ۷۰ نقل از حکمت، سال ۱۷ شماره ۹۲۳، غره

ذیقعه ۱۳۲۶ صفحه ۷

بود که در تبریز به دست مستبدین... به دار آویخته شد. عذرا پس از شهادت شوهرش تفنگ به دست گرفته و به صفوف انقلابیون پیوسته بود).^{۲۸۵} "ماه محرم ۱۳۲۷ هـ.ق/ فوریه ۱۹۰۹ میلادی... متجاوز از یک صد نفر زن مسلح به تپانچه‌های ششلول در کوچه‌های طهران به شاه فحش داده و حرکت می‌کردند."^{۲۸۶}

این زن‌ها آموزش‌دیده‌ی کدامین باور اند؟ زینب‌پاشا که به دفعات با قیام گروهی‌اش، تاج افتخار را بر سر زنان تبریز قرار داده، کیست؟ این دلاورزنان که عمل کرد انقلابی‌شان الهام‌بخش مردان تبریز شد و ایران و آسیا را تکان داد چرا توسط بعضی تاریخ‌نویسان و هنرمندان دیده نمی‌شوند؟ چگونه آن‌همه زن بسیج شدند، آن‌هم مسلحانه؟ آیا بدون تدارک از قبل، امکان داشت تعدادی زن مسلح، به خیابان‌های تبریز بریزند و دارالحکومه را زیر آتش بگیرند؟ و خیابان‌های تبریز را با خون مادران، خواهران و همسران رنگین کنند، تا در نهایت جیره‌خواران قزاق را وادار به فرار کنند و انبارهای غله را بین گرسنگان توزیع کنند. [عیاران زن] که در تاریخ جهان استثنایی اند، مدال افتخار زنان ایرانی اند؛ میدان و عرصه‌ای که هیچ مردسالاری تصورش را هم نمی‌کرد. مبارزان شجاع زن، جان‌برکف و سربردار، در نبردی نابرابر، برای سیرکردن کودکان و تهی‌دستان، تاریخ مبارزات خلق‌های ایرانی را گلگون کردند. این دلاوران، در شرایط و زمانی که مردان از پای در می‌آیند و برای لقمه‌ای نان آواره‌ی سرزمین‌های بیگانه می‌شوند، اسلحه به دست می‌گیرند تا کانون عشق و زندگی را پاس بدارند.

^{۲۸۵} همان منبع صفحه ۷۰

^{۲۸۶} همان منبع صفحه ۷۲ به نقل از هفته نامه حیل‌المتین، سال ۱۶ شماره ۲۹، ۲۳

باور و اعتقاد به مبارزه با بیداد، از ارزش‌های دیرین فرهنگ ایرانی است؛ جهان‌بینی‌ای که زن و مرد دوش‌به‌دوش خدای‌شان، با بیداد، دروغ و اهریمن باید بجنگند. فرمان‌آهورایی‌اش، بیداد و ستم را اهریمنی می‌داند، نه مصلحت الهی. باوری که به رغم صدها سال سرکوب، اختناق، نسل‌کشی و مسخ توده‌ها از اندیشه‌ای به اندیشه‌ای، از گذشته به آینده ره سپرده و در جهان‌بینی ما زندگی کرده است و در شرایط انقلابی، در لحظات گرهی تاریخ، خودش را با شعارهایی چون برابری و برادری، عدالت اجتماعی و ... مطرح کرده است. آزادی و داد، افسانه‌ی دختر شاه پریان نیست که شبی بی‌خبر در خانه را بزند و خوش‌بختی، عدالت و آزادی را به ما هدیه بدهد. آن را زمانی می‌توان به دست آورد که با اراده‌ی جمعی، اهرم قدرت دیکتاتوری درهم کوبیده شود. تنها در این صورت می‌توان امید داشت. از این رو می‌باید از دستاوردهای مبارزاتی ملت‌مان آگاه باشیم تا اشتباهات دیروز را امروز تکرار نکنیم. برای تحقق چنین امر مهمی می‌باید حافظه‌ی تاریخی همه‌ی توده‌های مردم فعال و آگاه باشد. در حالی که حافظه‌ی تاریخی ما، همیشه به وسیله‌ی دیکتاتوری‌های کاست‌گرای ایلیاتی، خرافه‌پرستان دلال‌منش یا قلدرهای چکمه‌پوش از هم گسیخته می‌شود. اکثریت قاطع جوانان امروز، از دستاوردهای تاریخی مادران و پدران خود بی‌خبر اند و هیچ انگیزه و علاقه‌ای هم برای دانستن این چنین اطلاعاتی ندارند. آن‌ها از کودکی در خانه و مدرسه و جامعه آن‌چنان پرداخته شده‌اند که تنها یک وجه دارند یا با فرهنگ التماس و دعا در انتظار مشکل‌گشایی هستند و یا غرق فرهنگ فاحشه‌خانه‌ای سرمایه‌داری فرامولی هستند، نه بخش سازنده و مترقی آن فرهنگ. کورکورانه دنباله‌روی باورهایی سطحی‌اند که رسانه‌های امپریالیستی از هر روزنی آن‌را به جامعه‌ی بسته و خفه‌ی ما تزریق می‌کنند. نوگرایی جوانان

روشن فکر را دست‌مایه‌ی فرهنگ‌سازی قرار می‌دهند. به نام مکتبی فراتر از مدرنیته، با جهان‌بینی پس از مدرنیته، پوچ‌گرایی و بی‌هویتی خرده‌بورژوازی را به نام پست‌مدرنیسم به میان می‌کشند؛ شرایطی که جهانی‌سازی امپریالیستی و بازار سنتی ایران آن‌را برای خلق ما تدارک دیده‌اند. مسلماً این بهترین شرایط اجتماعی برای بقای سیستم دلالی، متکی به فروش نفت است. وجود خیل عظیم نیروی کار بیکار و ناآگاه که شهامت متحدشدن و کانالیزه کردن (نه آرمان‌های‌شان) بلکه یک برنامه‌ریزی برای گذران زندگی با حداقل امکانات را ندارند و اکثراً معنای این مفاهیم و شیوه‌ی کاربرد آن‌ها را نمی‌شناسند. بگذریم...

بار دیگر انقلاب، انقلابی که آسیا را تکان داد و برای اولین بار در تاریخ مبارزاتی خلق ایران، قوه‌ی قضایی را از انحصار روحانیت خارج کرد، قدرت شاه را در قوانین مقننه محدود کرد، قوانین بین‌المللی قضایی را پذیرفت، به آزادی همه‌ی جهان‌بینی‌ها پروبال داد، شکست خورد. ولی فروپاشی مشروطیت ایران نتوانست جبهه‌ی زنان را وادار به عقب‌نشینی کند. مدارس دخترانه مدت‌ها بود که خود را به جامعه‌ی سنتی و واپس‌گرا تحمیل کرده بود. کودتای انگلیسی‌ها، رضاخان میرپنج، دیکتاتور بی‌سواد را، به جای شاهان نالایق قاجار، به حکومت رساند. گرایش سطحی رضاخان به مدرنیته باعث شد شرایط برای تحصیل زنان بهبود یابد و دیگر، طلبه‌ها شهامت تعطیل کردن مدارس را نداشته باشند.

پس از شکست انقلاب مشروطه

گردآوری اطلاعات از منابع علمی - تاریخی نیازمند شرایط اجتماعی‌ای است که در آن سانسور و خودسانسوری به گور سپرده شده باشد و رژیم حاکم از تحقیق منابع تاریخی - اجتماعی در وحشت به سر نبرد و آن کس که منبعی را در اختیار دارد، وحشت پلیس و زندان و همچنین ترس از میان رفتن منبع و مرجع علمی‌اش را نداشته باشد. به هر حال کتاب‌های زیادی را با امید یافتن خبری از حرکت اجتماعی زنان مطالعه می‌کنید، در نهایت با یک خبر چندسطری و گاهی کم‌تر از یک سطر مواجه می‌شوید و دیگر هیچ. به طور مثال تاریخ شانزده‌جلدی محمد بن جریر طبری را مطالعه می‌کنید، پس از پایان مطالعه تنها با دو یا سه خبر کوتاه یک‌یادو سطری روبه‌رو می‌شوید. گویی که زن جزئی از تاریخ اجتماعی ما نیست. ولی همین چند سطر خبر از حرکت‌های اجتماعی زنان می‌دهد که عمداً دیده و گفته نشده‌اند. به هر حال همین قطره‌های کوچکی که از قلم مردسالاران چکیده، خبر از نیروی اجتماعی پنهان و خفه‌شده‌ای می‌دهد که در مقاطع تاریخ به شکلی و آن‌چنان نمود داشته که امکان نپرداختن بدان میسر نبوده است.

پس از شکست عملی انقلاب مشروطیت و بی‌توجهی مشروطه‌خواهان به حقوق زنان و زحمت‌کشان و قدرت‌گرفتن مجدد اشراف و خان‌های مستبد تحت لوای مشروطه‌طلبی و کسب پست‌های وزارت برای بزرگ‌مالکانی چون سپهدار تنکابنی و خان‌های بختیاری، رادیکالیسم راه خود را در جنگل‌های شمال جست‌وجو کرد. گیلان در اختیار تفنگ‌داران میرزا کوچک‌خان قرار گرفت و حزب کمونیست در رشت اولین جمهوری را اعلام کرد. جمهوری رشت و قیام جنگل نشانگر ناامیدی روشن‌فکران طبقات زحمت‌کش و متوسط از انقلاب بود که دیگر مسخ شده بود و تنها جسدی سرودم‌بریده از آن به جا مانده بود. در این شرایط رضاخان با کمک عوامل استعمار انگلیس در حال مطرح‌شدن برای کودتا بود. در این اوضاع بحرانی و پرچالش با یک خبر استثنایی روبه‌رو می‌شویم، خبری که نشان می‌دهد نیمه‌ی اصلی جامعه (زن) به‌رغم محرومیت‌ها، در عمق کارزار مبارزاتی حضوری فعال دارد.

«نخستین اجتماع سران و اداره‌کنندگان احزاب کمونیست سی و دو کشور از ملل مسلمان مشرق زمین از مراکش گرفته تا منچوری در روز ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۰ (شهریور ۱۲۹۹) در بادکوبه تشکیل شد، در این کنگره جمعاً ۱۸۹۱ نفر از کمونیست‌ها شرکت کرده بودند که تنها ۱۹۲ نفر از ایران و ۳۳۹ نفر از ترکیه بودند... در بین شرکت‌کنندگان در کنگره، پنجاه و پنج زن مسلمان بدون حجاب نیز دیده می‌شدند که از این عده یازده نفرشان ایرانی بودند.»^{۲۸۷} ۱۱ زن کمونیست، رایکال و مبارز برای شرکت در کنگره‌ی احزاب کمونیست شرق یا احزاب کشورهای اسلامی، آن‌هم از ایران قرون وسطایی با استبداد خرافاتی و سرکوبگر با

کدامین پشتوانه‌ی ایدئولوژیک؟ به این مطلب توجه کنید. " ... در مقاله‌ای که در شماره ۲۴ ماه مه سال ۱۹۱۰ «ایران نو» آرگان سوسیال‌دمکرات‌های ایران [قبل از پیروزی انقلاب اکتبر] تحت عنوان «حزب اجتماعیون عامیون» منتشر شده بود، گفته می‌شد که حزب طرفدار گذار حاکمیت به دست زحمتکشان، برقراری جمهوری دموکراتیک است.... همچنین انجام انتخابات مستقیم و مخفی، مصادره زمین‌های مالکین و تقسیم آن میان زحمتکشان، برابری حقوق زن و مرد، دادن حق انتخاب به زنان»^{۲۸۸}

"بنا به نوشته‌ی روزنامه (شرق قادینی) نخستین جشن بین‌المللی زنان یعنی ۸ مارس در سال ۱۹۲۱ توسط زنان کمونیست ایران در انزلی برگزار گردید. در این جشن در حدود ۴۰ الی ۵۰ نفر زن شرکت داشتند. زنانی نیز به نمایندگی از طرف زنان آذربایجان شوروی در این مراسم شرکت کرده بودند." ^{۲۸۹} "مجله پیک سعادت نسوان نخستین نشریه کمونیستی در ایران است. صاحب امتیاز آن خانم روشنگر نوعدوست بود. روشنگر در رشت دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی را در پیش پدرش که از پزشکان معروف آن عصر بود، فراگرفت سپس به آموختن...." ^{۲۹۰}

نظریه‌ی تاریخ‌نویس دیگر از پویایی حرکت زنان

پس از پیروزی دوره‌ی اول مشروطیت " ... در آن زمان زن‌های روشنفکر و مشروطه‌خواه مجالسی در تهران تشکیل دادند و برای کمک به نهضت نوین فداکاریها کردند. در اغلب میتینگ‌های عمومی شرکت

^{۲۸۸} جلد ۲ حیدر عمواوغلی اثر اسماعیل راین ص ۲۰۳

^{۲۸۹} همان منبع جلد ۲ صفحه ۱۰۶

^{۲۹۰} صفحه ۱۱۴ همان منبع

می جستند... از جمله اقدامات خانمهای آزادیخواه این بود که برای تعلیم و تربیت دختران با زحمات زیاد و صرف وقت و مال، چندین مدرسه دخترانه...^{۲۹۱}

ضرورتی که انقلاب مشروطیت ناتوان از انجام آن بود. مشروطیت زیر نفوذ روحانیون و خانهای شمال و جنوب بود که ارزش و اهمیت مدارس دخترانه را درک نمی کردند. ولی شیرزنان ایرانی بدون این که منتظر انقلاب خانگزیدهی آخوندزده شوند، همان گونه که بدون اجازهی مردان با استبداد جنگیدند اینک نیز با فروش النگوهای خود بدون توجه به نظرات خرافه پرستان که با چوب و چماق به مدارس دخترانه و محصلین حمله می کردند، در اکثر شهرهای بزرگ ایران مدارس دخترانه را تأسیس کردند.

”زنهای تبریز به زنهای شیراز نامه نوشتند و آنها را بر ضد اعیان و اشراف تحریک به انقلاب کرده اند.“^{۲۹۲}

وضعیت زنان کارگر پس از مشروطیت

پس از مشروطیت امکانات بیش تری برای توسعهی صنایع کوچک فراهم شد و بازار نیروی کار صنعتی به وجود آمد. شرایط جدید، عرصه ی کار صنعتی را برای زنان فراهم کرد. بازار کاری که ساعت کار آن مشخص نبود و هیچ قانونی بر آن حاکم نبود. کارگران مرد و زن با وحشیانه ترین اشکال ممکن استثمار می شدند. کارفرمایان با پلیدترین ترفندها، کارگران را از شیرهی وجودشان تهی می کردند. چهره ها از سختی کار در هم

^{۲۹۱} تاریخ انقلاب مشروطیت ایران دکتر مهدی ملک زاده صفحه ۵۹۸

^{۲۹۲} همان منبع صفحه ۴۵۰

می‌فشرد، کمرها از سنگینی وظایف می‌خمید و عمر مفید به حداقل ممکن رسیده بود. گرسنگی و فقر هم‌دم همیشگی این رنجبران بود. فرزندان‌شان از بی‌غذایی با نقص عضو و رشدی ناهنجار زندگی می‌کردند. ".... از آنجا که نیروی کار زنان ارزان بود، تاجر یا «دوخته فروش» به صرفه‌اش نبود که حتی چرخ دستی خیاطی برای آنها تهیه کند... و این زن بود که وجودش بی ارزش بود می‌توانست کار یک ساعت چرخ را یک روزه بکند."^{۲۹۳}

"عده‌ای از تاجران تهران پا را از آن فراتر گذاشته و کارگران زن را به صیغه خود درآوردند. آنها با صیغه کردن دختران و زنان بیوه (چون آقای مذهبی با نامحرم نمی‌توانست کار کند. (افزوده از من است)) از پرداخت همان دست‌مزد ناچیز هم سرباز زدند [معجون استثمار سرمایه‌داری با کمک باورهای مذهبی. (تکیه از من است)] و تنها، مبلغی تحت عنوان خرجی به زنان بی‌پناه می‌دادند. این سودجویی و سوءاستفاده شرعی را از زبان جعفر شهری بشنویم: *دل خوشی‌ای برای زنان که اسم شوهر بر سرش آمده، برای دوخته‌فروشی که با این اسم هم اجرت کم‌تر داده، هم کار زیادتر گرفته، هم از وجودشان استفاده کرده، صاحب حرمسرای مجانی و زنان و دل‌خوشی‌های گوناگون می‌شود. لذا به مرور زن‌های جوان و زیبا جانشین پیر و زشت‌ها شده، هر دوخته‌فروش تعدادی از آنها را در اختیار آورده امری متداول گردید، در آن حد که هر زن کارخواه باید جوان و زیبا و حاضر به قبول، اما به اسم صیغه بوده باشد که صاحب کار فعل حرام نمی‌نمود!! ... یکی دیگر از این صاحب‌کارها که پسوند «مؤمن» پشت اسمش بود، ابتکاری سودمندتر نموده چند خانه ارزان برای این کار خریده*

اتاق‌هایشان را یک‌یک به صیغه‌ها می‌داد و هر صبح با دستمالی نخود و لوبیا و دستمالی گوشت خرد کرده، قسمت نموده در خانه‌ها رفته صدای‌شان زده یکی بیست دانه نخود و یک سیب‌زمینی گردویی و نیم‌سیر گوشت (۳۷/۵ گرم) به هر کدام‌شان می‌داد و ده شاهی پول که این جیره و مخارج و مواجب‌شان بود... یکی دیگر از این دوخته‌فروش‌ها هشتاد و چهار از این صیغه‌ها را نشانده بود...^{۲۹۴}

از آن‌جا که خریدن نان آماده برای کارگران گران تمام می‌شد، زنان در خانواده‌های کارگری آبادان معمولاً آرد می‌خریدند و در خانه نان می‌پختند. آن‌ها به جای سوخت از تفاله‌ی نفت که شرکت نفت بیرون می‌ریخت استفاده می‌کردند. یوسف افتخاری... استفاده‌ی زنان کارگر از تفاله‌ی نفت منظره‌ی اسف‌انگیزی داشت. زنان کارگران پیت‌های نفت را با آن مایه‌ی سیاه که معروف به تفاله‌ی نفت بود پر کرده و روی سر گذاشته برای پختن نان و سیر کردن... به طرف اتاق‌های بوریایی (ساخته شده از الیاف گیاهی) روانه می‌شدند. پوشاک آن‌ها عبارت از یک پیراهن بلند و پاره پاره بود که قسمت کمی از بدن را مستور می‌کرد. مایه‌ی سیاهی که روی سر گذاشته بودند در اثر حرکت به صورت آن‌ها ریخته تمامی اعضای بدن‌شان را آلوده می‌کرد. انگلیسی‌ها با زن‌های شیک‌پوش خود جلوی زنان ستم‌دیده و صاحب اصلی ثروت نفت را گرفته از مناظر رقت‌بار آن‌ها عکس برداری می‌کردند...^{۲۹۵} "به نقل از سلطان‌زاده ... وحشتناک است... این استثمار بی‌رحمانه تنها منحصر به کرمان نبوده بلکه در خراسان، کاشان، آذربایجان... استثمار وجود دارد."^{۲۹۶}

^{۲۹۴} همان منبع ص ۵۴

^{۲۹۵} رنج زنان در صنعت نوپای نفت جنوب ص ۶۸-۶۹ همان منبع

^{۲۹۶} ص ۸۸ همان منبع

دکترتوری رضاخان

در این برهه از تاریخ ایران، استعمار انگلیس با کمک فراماسون‌ها، آماده‌ی از میان بردن نیروهای رادیکال و مترقی ایران شده بود. عاقبت بازوی این انهدام را در میان قزاق‌های دربار قاجار یافت. رضاخان میرپنج سوادکوهی پرچمدار سرکوب همه‌ی جنبش‌های رادیکال و مردمی و همچنین فئودال‌های یاغی که تاریخ مصرف‌شان برای استعمار به پایان رسیده بود، شد. کودتا، حاکمیت ایلیاتی قاجاریه را به گوشه‌ای راند و فرماندهی قزاق را به پست سردار جنگ منصوب کرد. در بازی‌های سیاسی بعدی با جذب نیروهای سیاسی و مذهبی با طرح شعارهای مترقی مانند جمهوری خواهی، سیدضیاء طباطبایی را هم به کناری زد و نخست‌وزیر شد و همه‌ی اهرم‌های قدرت را در دست گرفت تا مقدمه‌ای باشد برای حکومت بناپارتیسم سوادکوهی. برای ممنوعیت فعالیت کمونیست‌های ایران قانون سال ۱۳۱۰ را تصویب کرد و همه‌ی احزاب و سازمان‌های سیاسی را با مرام اشتراکی ممنوع اعلام و کلیه‌ی فعالان آن‌ها را بازداشت و زندانی کرد، از جمله ۵۳ نفر از حزب کمونیست ایران را به رهبری دکتر تقی ارانی. روحانیون و مذهبی‌هایی را که با امید فراوان پادشاهی را برای اش تدارک دیده بودند، وحشیانه سرکوب کرد. سازمان‌های مستقل

رادیکال زنان را ممنوع کرد و سازمان زنان دولتی را بنیاد نهاد. اصلاحاتی را در جهت حمایت از زنان مانند قانونی کردن آموزش زنان را پی گرفت، هر چند این زنان مبارز ایرانی بودند که پس از مشروطیت بدون اجازه‌ی دولت‌ها و مجلس و روحانیون، مدارس دخترانه را باز کردند و سنگین‌ترین فشارهای قشریون را پشت سر گذاشتند و با سرمایه‌های خصوصی، با مهریه‌ها و النگوهای‌شان، در اکثر شهرهای بزرگ چون تهران، تبریز، اصفهان، شیراز و مشهد، مدارس را راه انداختند؛ کاری بزرگ و استثنایی که به فراموشی سپرده شده است. ولی رضاخان با قانونی کردن آن و کشف حجاب اجباری، شرایطی را ایجاد کرد که دیگر مستی اوباش به نام «غیرت دینی» نمی‌توانستند به زنان حمله کنند یا مانند دوره‌ی مشروطیت، دسته‌ی طلاب بریزند و مدرسه را ویران کنند. گویا مشت دیکتاتور از آتش جهنم سنگین‌تر بود! در پشت پرده‌ی رنگارنگ نبوع دیکتاتوری، دستان استادانه‌ی سازمان جاسوسی استعمار انگلیس، نخ‌ها را می‌کشید. استعمار جنایت‌کار انگلیس، به‌درستی بی‌خردترین و بی‌سوادترین و ددمنش‌ترین فرد نظامی را در رأس جامعه قرار داد تا همه‌ی آرمان‌های توسعه‌ی علمی - صنعتی رادیکال‌های ایران در شکل و فرم مسخ شوند و عقب‌ماندگی تا به امروز تداوم یابد. خان سوادکوهی به نام صنعتی کردن کشور، سرمایه‌داری دلالی را گسترش داد و خودش به بزرگ‌ترین فئودال تاریخ تبدیل شد (در املاک شاهی ۳۰۰ هزار رعیت، مزدوری می‌کردند).^{۲۹۷}

رشد و تکامل بورژوازی صنعتی در صورتی امکان‌پذیر است که ساختار فئودالیسم از میان برود. در حالی که خان نابغه، بزرگ‌مالکی را در ایران

^{۲۹۷} به کتاب ایران در دو سده واپسین اثر احسان طبری ص ۲۲۲ و پنجاه سال تبه

کاری و خیانت، ویرانه دنیا صفحات ۲۹ و ۳۰ مراجعه شود

گستراند و سرمایه‌داری مالی را که از بقایای تجارت قرون وسطایی برده‌داری ریشه گرفته بود، توسعه داد. آزادی زن را در برداشتن اجباری حجاب می‌دید، نه در حقوق مدنی قضایی زن، حق رأی و حق انتخاب شدن‌اش. در نظام پلیسی رضاخان زن هم‌ردیفِ دزدان و جنایت‌کاران و دیوانگان و کودکان از حقوق شهروندی محروم باقی ماند. زنان بزرگ‌مالکان و ثروتمندان در تهران با لباس‌هایی از آخرین مدهای پارسی، خودنمایی می‌کردند در حالی که زنان فقیر شهری در هزارتوی فقر و بی‌سوادی با اوهام و خرافات و گرسنگی زندگی‌ای نابهنجار را ادامه می‌دادند. زنان روستایی که هرگز با چیزی به نام حجاب و چادر آشنا نبودند، در زیر بار کارهای شاق و استثماری فراتر از مضاعف، دارای حداقل سلامت و عمر مفید بودند. در کودکی وادار به ازدواج می‌شدند و در جوانی به پیری زودرس می‌رسیدند. در حقیقت با مبلغ ناچیزی به نام شیربها به بردگی می‌رفتند. آری در حاکمیت رضاخان هم‌چون دوره‌ی قاجاریه اکثریت قاطع زنان، بی‌سوادی و خرافی باقی ماندند که پی‌آیند این ساختار کودکانی بودند که فراتر از مادران خود نمی‌دانستند. بازتولید خرافه‌پرستی و ناآگاهی تا اعماق جامعه ریشه می‌دواند و تداوم می‌یافت. یکی از اولین زنان مبارز که جزو اولین کمونیست‌های زندانی رضاخان بود، خانم جمیله صدیقی عضو کمیته‌ی مرکزی حزب مارکسیست‌لنینیست است.^{۲۹۸} در ۲۹ آوریل ۱۹۳۲ رضاخان قرارداد اسارت‌بار نفت داری را به مدت ۳۲ سال دیگر تمدید کرد و تنها دو درصد به سهام ایران افزود (۲۰ درصد ایران، ۸۰ درصد انگلیس) با تمدید این قرارداد آن‌سوی چهره‌ی شاه دست‌ساز استعمار بریتانیا رو شد. ولی دیگر نه از حزب کمونیست خبری بود، نه از

اجتماعیون‌عامیون، نه از نهضت جنگل و جمهوری کمونیستی رشت، نه از نهضت خیابانی چیزی باقی مانده بود و نه از قیام محمدتقی‌خان پسیان. هر صدایی، وحشیانه، سرکوب شده بود.

هم‌گامی زنان نفتگران جنوب با مبارزات کارگری

“... اما در گزارش محرمانه یکی از مقامات شرکت نفت در اردی‌بهشت ۱۳۰۸ قید شده: ... در آبادان با سی هسته‌ی کارگری مواجه هستیم. یکی از نقاط قوت تشکیلات سری تلاش آن برای روشنگری در میان خانواده‌های کارگری بوده است، این امر در فعال‌شدن زنان به‌ویژه در جریان اعتصاب سال ۱۳۰۸ بی‌تأثیر نبود... به افراد اتحادیه دستور دادیم که منسوبین و محارمین خود را با افکار و عقاید و روش اتحادیه و مبارزه طبقاتی آشنا کرده و نتیجه عمل و تأثیر گفتارشان را به اتحادیه‌ی ایالتی کارگران خوزستان گزارش کنند... نتایج خوبی به دست آمد که موقع اعتصاب موجب حیرت اداره‌ی پلیس و مخصوصاً رکن‌الدین مختاری گردید... پس از سرکوب اعتصاب، دستگیری رهبران آن علی‌امید، یوسف افتخاری، رحیم همداد، حقوق کارگران افزایش یافت، ولی دست‌آورد مهم‌تر آن زنان و خانواده‌های کارگران نقش بسیار مهمی در اعتراضات ایفا کردند. زنان کارگران پس از سرکوب اعتراضات نیز فعالیت‌های دامنه‌داری را برای آزادی دستگیرشدگان پیش بردند.”^{۲۹۹}

^{۲۹۹} ص ۲۰۶ همان منبع به نقل از یوسف افتخاری یکی از رهبران جنبش سندیکایی

در خرمشهر و اهواز تظاهرات کردند (در دیکتاتوری رضاخان میرپنج) ... اساساً زنان آبادان در مشارکت در امور اجتماعی سیاسی فعال بوده‌اند. در محیط خانواده نیز بر خلاف غالب نقاط ایران «جنس دوم نبوده‌اند».

با اشغال ایران توسط نیروهای متفقین، دیکتاتور تبعید شد. به پشتوانه‌ی وجود نیروهای نظامی بیگانگان، زنان و مردان ایران آزادی را تجربه کردند. سیاست‌های نسنجیده و سادلوحانه‌ی رضاخان سوادکوهی باعث اشغال ایران شد. جنبه‌ی مثبت این شکست و اشغال، بهار کوتاه آزادی‌ای بود که با خود آورد. احزاب و سازمان‌های سیاسی توانستند بدون وحشت از زندان و اعدام فعالیت‌های خود را آغاز کنند. نمایندگان همه‌ی طبقات اجتماعی و روشن‌فکران سرکوب‌شده، پرچم طبقه‌ی خود را به دست گرفتند. اتحادیه‌های کارگران بزرگ‌ترین تشکیلات تاریخ خود را سازمان دادند. سازمان‌های زنان خود را از زیر سلطه‌ی دربار خارج کردند و در مبارزات مردمی سهمیم شدند. ^{۳۰۰} یکی از رادیکال‌ترین گروه‌های زنان [تشکیلات زنان ایران] شاخه‌ای از حزب توده‌ی ایران بود که به سال ۱۳۲۲ تشکیل شد. هدف این سازمان که آزادی کامل اقتصادی، اجتماعی و سیاسی زنان بود، در سال ۱۳۲۳ تشکیل شد. این سازمان نشریه‌ای به نام «بیداری ما» منتشر کرد. این مجله به صراحت دیدگاه بسیار رادیکال از حقوق زنان را منعکس می‌کرد... در سال ۱۳۲۲ نمایندگان حزب توده‌ی ایران در مجلس، طرحی مبنی بر دادن حق رأی به زنان تقدیم مجلس کردند ^{۳۰۰} ولی از این طرح هیچ سازمان و حزب و گروهی حمایت

^{۳۰۰} ص ۱۱۳ از کتاب جنبش حقوق زنان در ایران اثر الیزساناساریان ترجمه نوشین

نکرد. همه‌ی نخبگانی که سال‌ها دیرتر، سردمدار جبهه‌ی ملی شدند چون آقای مصدق به این طرح پاسخ منفی دادند. همه‌ی این شخصیت‌ها و سازمان‌های به اصطلاح مترقی، پا، جای پای رضاخان گذاشتند. آن‌ها شهادت بریدن بند ناف سنت‌های ارتجاعی را نداشتند و هم‌چنان سرسپرده‌ی قوانین واپس‌گرای ارباب و رعیتی باقی ماندند.

رهبران و سازمان‌های سیاسی‌ای که می‌خواهند با قوانین خرافی سنتی ده‌ها قرن پیش زندگی و مبارزه کنند، هرگز نمی‌توانند جامعه را به سوی توسعه و تکامل صنعتی - علمی پیش ببرند. نخبگان مسخ‌تر از مردم بی‌سواد و محروم، در حالی که تحصیلات عالی را در اروپا به پایان رسانده بودند، کوچک‌ترین درکِ حتا مکانیکی‌ای از سیر تحولات اجتماعی و ضرورت درهم‌شکستن ساختار اقتصادی - فرهنگی فئودالیسم که سد اصلی و بازدارنده‌ی توسعه و تکامل اجتماعی ایران بود، نداشتند. آن‌ها، با همان فرهنگ ارباب‌رعیتی، وجود عینی استعمار را تنها در قرارداد نفت می‌دیدند و جنبه‌های دیگر استعمار، برای‌شان قابل درک نبود، آن‌هم با چشم امید به آزادی‌خواهی یانکی‌های امریکایی. به جای بسیج توده‌های مردم و تکیه بر آن‌ها - چون دادن آزادی به زنان و اصلاحات ارضی برای دهقانان - برای مقابله با توطئه‌ی استعمار و امپریالیسم، به ارتشی تکیه کردند که تربیت‌شده‌ی M۱۶ «بریتانیای کبیر» بود و دیدیم عاقبت چه شد! شکست مصدق در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به ما می‌آموزاند، نه شاهان، نه نخبگان وابسته به طبقه و اقشار بالای جامعه، نه لیبرال‌ها، نه سنت‌گرایان خرافه‌پرست و نه روشن‌فکران بورژوا و خرده‌بورژواهای متزلزل و دم‌دمی‌مزاج در راه اهداف انسانی هرگز گامی عملی بر نمی‌دارند. تنها زنان و مردان زحمت‌کش، روشندگان نیروی کار ذهنی و یدی‌شان، آگاه از رسالت تاریخی طبقاتی‌شان می‌باید آستین‌ها را بالا بزنند و ایران را از نو

بسازند. ایرانی که زنان اش سرفراز در جایگاه انسانی خود، به سازندگی و بازتولید ارزش‌های انسانی خواهند پرداخت.

هدف کودتای انگلیسی - رضاخانی حذف مخالفان با سرکوب، زندان و جنایت بود تا رضاخان، ۳۲ سال دیگر امتیاز اسارت‌بار داری را تمدید کند. در سال ۱۳۳۲ نوبت امریکا شد تا با کودتای ۲۸ مرداد، وارد بازار نفت ایران بشود و سهم شیر را مطالبه کند. طبق معمول سیاست‌های آزادی‌کش یانکی‌ها، زندان، اعدام و اختناق دامن شیرزنان و شیرمردان ایران را گرفت. بار دیگر امیدها به یأس نشست. همه‌ی احزاب و گروه‌های مترقی از جمله سازمان‌های زنان از فعالیت باز ماندند. هنوز یک‌دهه از کودتای امریکا نگذشته بود که خشم توده، از کوره‌پزخانه‌ها، اعتصاب معلمان و دانش‌آموزان، اعتصاب کارگران و روشن‌فکران، همراه با شکل‌گیری جبهه‌ی ملی دوم و حزب توده‌ی ایران که سازمان امنیت در درون آن رخنه‌ای عظیم ایجاد کرده بود و قیام عشایر، سراسر ایران را آماده‌ی توفان کرده بود؛ توفانی با هدف نابودی ساختار سرسپرده‌ی بیگانگان. این بار امریکایی‌ها اقدامی پیش‌گیرانه انجام دادند. مترسک سرسپرده‌شان را، شاه را، وادار کردند انقلاب سفید را اعلام کند؛ انقلابی که اصول لیبرالی آن را، امریکایی‌ها طراحی کرده بودند. این اصلاحات به‌حق در زمینه‌های اساسی‌ای چون حقوق زنان، آزادی مذهب با حذف برتری یک دین نسبت به ادیان دیگر و اصلاحات ارضی، گامی بزرگ به جلو بود و اگر تداوم می‌یافت، ما هرگز در باتلاق واپس‌گرایی مدفون نمی‌شدیم. انقلاب سفید انقلابی از بالا برای پیشرفت و ترقی کشور نبود بلکه بازکردن دریچه‌ی اطمینان برای پیش‌گیری از انفجار اجتماعی بود. به همین دلیل هم عقیم ماند. برای زنان ما دستاورد بزرگی به همراه داشت. نزدیک به یک قرن مبارزه‌ی زن ایرانی عاقبت به نتیجه رسید و زن

با مرد حقوقی برابر به دست آورد البته فقط در زمینه‌ی مسائل سیاسی حق رأی‌دادن و حق انتخاب‌شدن. در ۸ اسفندماه سال ۱۳۴۱ زنان به پیامدِ همه‌ی مبارزات‌شان دست یافتند ولی قوانین شرع که هم‌چنان با قدرت، حدودش را اعمال می‌کرد، زن را جنس دوم و هم‌چنان ضعیفه می‌دانست. از این‌رو مبارزه متوقف نشد. زن ایرانی هوشمندتر از آن بود که رفرم‌های ارتجاعی یک شاه مستبد، یک مترسک امریکایی، بتواند او را فریب بدهد. با شدت گرفتن استبداد آریامهری، زنان روشن‌فکر و رادیکال به سازمان‌های انقلابی و گروه‌های زیرزمینی‌ای با مشی مسلحانه پیوستند و پایه‌های رفیقانِ خود، حماسه‌هایی از شجاعت و خلاقیت آفریدند، با قهرمانانی بزرگ، چون اشرف دهقانی و فرار از چنگ ساواکی‌ها و ادامه‌ی مبارزه‌ی مسلحانه‌اش یا مهرنوش ابراهیمی با یک فرار استثنایی از چنگ مأموران ساواک و پیوستن به تیم مبارزاتی در خانه‌های امن. این شیرزن در هنگام محاصره و حمله‌ی ساواکی‌ها، خود را قربانی فرار رفیقان‌اش کرد. او با مسلسل عده‌ای از جنایت‌کاران ساواک را به قتل رساند و خود در درگیری کشته شد. یا مانند مبارزات فاطمه امینی و ده‌ها زن مبارز دیگر که متأسفانه من به منابعی که آن‌ها را معرفی کنم، دسترسی ندارم. آری زن، انسانی بالنده و فراتر از اندیشه‌های واپس‌گرایان با مشت پولادین خود، دیوانه‌ترین سازمان اطلاعاتی امریکایی - ساواک - را به ریشخند گرفت و سربلند در مقابل روباه‌صفتان ایستاد و ایستاده مرد؛ زنان اندیشه‌مندی که مبارزه‌ی خود را در چارچوب تنگ صنفی - جنسی محدود نکردند و به جنگ ریشه‌های فساد رفتند، نه گدایی یک امتیاز از دست‌رفتنی. در آن سال‌های سیاه دیکتاتوری و مناسبات استعماری شاهد مبارزه‌ی زنانی از طبقه‌ی اشراف یا متوسط جامعه هستیم که به طبقه‌ی ارتجاعی خود پشت می‌کنند. رفاه و امتیازات طبقاتی را به دور

می‌ریزند و به صفوف حزب طبقه‌ی کارگر ایران می‌پیوندند و تا به امروز با کهنوت سن این انتخاب انقلابی - انسانی را که برای‌شان جز محرومیت‌ها و زندان‌ها و رنج‌ها دستاورد دیگری نداشته است، شجاعانه، پاس می‌دارند^{۳۰۱} چون مریم فیروز و ده‌ها زن توده‌ای دیگر که من بدون منابع معتبر، نمی‌توانم نام‌شان را بیاورم. امیدوارم زنان محقق، روزی ضرورت پرداختن و بررسی زندگی پرفرازونشیب آن‌ها را دریابند ولی استثنای تاریخ مبارزات مردم ایران، در سال‌های ۵۶ و ۵۷ اتفاق افتاد. در این سال‌ها، مبارزه، مبارزه‌ی گروه‌ها و احزاب و شخصیت‌ها نبود؛ هجوم میلیونی زنان، مادران و دختران عزیز ایرانی بود که بدون سلاح، با جان و تن بی‌دفاع، با مشت، با مشت تاریخی‌شان پا به میدان گذاشته بودند. زنان در دسته‌های بزرگ به استقبال مرگ می‌رفتند. در نبردهای خیابانی، در جنگ و گریز، در کوچه‌پس‌کوچه‌ها، با ایستادگی و مقاومت در زندان‌ها، همه‌جا، فعال و گسترده با حضور خود، شتاب حرکت‌های انقلابی را تشدید می‌کردند. زنان تحصیل‌کرده، زنان کارگر و معلم، زنان خانه‌دار تهی‌دست و زنان اقشار متوسط، همه‌وهمه علیه دیکتاتوری وابسته به بیگانگان در صفوف اول به استقبال گلوله‌ها رفتند. سرسپردگان به اصطلاح تمدن بزرگ در کمیته‌های ساواک، زن و مرد انقلابی را با تحقیرآمیزترین روش‌های ضد انسانی مثله می‌کردند. تنها آن‌هایی که کمیته‌های مشترک را تجربه کرده‌اند، می‌دانند در ایران چه گذشته است.

در کشور ما به‌رغم انقلابات بزرگی چون انقلاب مشروطیت و خیزش توده‌ای ۲۲ بهمن و مبارزات درازمدت سوسیال‌دمکرات‌ها و چپ ایران، مردم ایران نتوانسته‌اند دستاورد ماندگاری را تجربه کنند. تبدیل انقلاب به

^{۳۰۱} به کتاب خاطرات مریم فیروز مراجعه شود

ضد خود، تنها مختص کشور ما نیست. در همه‌ی کشورهای عقب‌مانده و توسعه‌نیافته، فرهنگ و سنت‌های ارتجاعی فئودالیسم زیر پوشش مذهب در کنار صنایع تولید مواد خام و سیاست‌های مصرف‌امپریالیستی و سرمایه‌داری واسطه‌گر (مالی) عامل اصلی عقب‌ماندگی‌هاست. در این شرایط، خرافات و باورهای متروک، زندگی اجتماعی را رقم می‌زنند. عدم رشد تولید کالایی، عدم حضور صنایع سنگین تولیدی، امکان بقای دیکتاتوری‌های فردی را فراهم کرده است. پی‌آیند چنین شرایطی باعث گسیختگی تاریخی - فرهنگی جامعه و عدم دسترسی مردم به دستاوردهای مبارزاتی مادران و پدران‌شان می‌شود. بدین علت تاریخ تکرار بیهوده‌ی تجربیات گذشته به نظر می‌رسد. یک دور باطل که هر از گاهی باز تکرار می‌شود، با یک بهار کوتاه، بهاری که قبل از شکوفه‌دادن‌اش به خزان می‌نشیند و زمستان مرگ‌بارش، زندگی را منجمد می‌کند. علت را باید در کجا جست‌وجو کرد؟ آیا همیشه شرایط ذهنی جامعه‌ی ما، پیش از آماده‌شدن شرایط عینی وارد عمل می‌شود؟ آیا امپریالیسم و باورهای خرافی مسلط، امکان رشد و تکامل شرایط عینی جامعه را (توسعه‌ی علمی - صنعتی) را مانع شده‌اند؟ آیا از شرایط عینی موجود، پدیده‌ای فراتر از اختناق و «سیاست» به معنای قرون وسطایی آن یعنی قتل و جنایت را می‌توان انتظار داشت؟ آیا این امکان وجود دارد که ذهنیت علمی و رادیکال جامعه با به‌دست‌گرفتن اهرم‌های قدرت، بستری مناسب برای رشد و تکامل شرایط عینی (راه رشد غیر سرمایه‌داری) جامعه را فراهم کند؟ اگرچه مبارزات صنفی - جنسی زنان ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است، به دلیل وجود مناسبات نابهنجار موجود، آیا توقف در این مرتبه، این مبارزات را از محتوای انسانی تهی نمی‌کند و از آن پدیده‌ای مانند مردسالاری را خلق نمی‌کند؟ آیا مبارزات صنفی زنان بدون پیوند با نبرد طبقاتی،

می‌تواند دستاورد برگشت‌ناپذیری داشته باشد؟ زن ایرانی تا به امروز، با خرد و اندیشه، ناهنجاری‌ها و مناسبات ضد انسانی را به چالش گرفته، با فردگرایی و استبداد، استثمار و مردسالاری جنگیده است. از آن‌رو قادر خواهد بود ضرورت‌های آینده را به‌درستی پاسخ گوید و راه برون‌رفت از باتلاق واپس‌گرایی را بیاید.

تاج ماه زنی ارطایفه می آسیند (بختیاری)

در سال ۱۲۸۰ شمسی در خانواده‌ی یکی از خان‌های بختیاری فرزند دختری به دنیا آمد که او را تاج‌ماه نامیدند. پدر، مهدی قلی‌خان آسیند و مادر بی‌بی صاحب‌جان دختر حبیب‌اله‌خان اکاشه از طایفه‌ی بابادی بود. محل تولد، فریدن در استان اصفهان بین داران و الیگودرز؛ سرزمینی سبز و زیبا با مراتعی وسیع و غنی و آب‌های جاری فراوان و مزارع پر بار. تاج‌ماه، شیرین‌زبان و زیبا در خانواده‌ی مرفه یک خان بالید. چون سرو، قد بر افراشت. در نوجوانی سوارکاری را به خوبی آموخت، این ورزش اندام او را متناسب‌تر و زیباتر کرد. زنان بابادی به زیبایی و بلندی قد معروف‌اند ولی نه همه‌ی زن‌های آن‌ها، تنها آن دختران و زنانی که در خانواده‌های مرفه بدون کار طاقت‌فرسا رشد می‌کنند. در حالی که زنان در خانواده‌های تهی‌دست که اکثریت ایل را شامل می‌شود، در اثر فشار کارهای شاق که از کودکی مجبور به انجام آن هستند، کوتاه‌قد می‌شوند با صورتهایی سوخته از آفتاب جنوب و سرمای سوزنده‌ی ارتفاعات زاگرس، با رشد نامتناسب اندام، به دلیل فقر غذایی و سوءتغذیه‌ای که از کودکی آن‌ها را همراه است. آن‌ها از این قاعده مستثنا هستند. تاج‌ماه در خانواده‌ی مرفه و روشن‌فکر خود، علاوه بر سوارکاری و تیراندازی تحصیلات مکتبی را نیز به

پایان رساند. دختری زیبا، باسواد، سوارکار و رزمنده در ۱۶ سالگی به عقد پسرعموی اش علی محمدخان فاریابی درآمد. داماد، انسانی فرهیخته و شاعر بود. اشعار زیبایی ایل را او می‌سرود و این همسر روشن‌فکر باعث بالیدن تاج‌ماه شد. عروسی دو خان‌زاده با شکوه برگزار شد و طبق رسوم زیبای ایرانی می‌باید هفت شب و هفت روز به رقص و پای‌کوبی پرداخت تا همه‌ی طایفه فرصت مشارکت در شادی را بیابند. جوانان ایل اسیوند و ببادی که روابط خویشاوندی نزدیکی داشتند، پس از ماه‌ها کار و رنج و تلاش، عروسی تاج‌ماه را بهانه‌ی هنرنمایی خود قرار دادند تا ارزش‌های خود را به رخ دخترکان زیبای ایل بکشند.

مراسم در خانه‌ی داماد با سازهای محلی، شروع شد. دو نوع رقص که در ایل بختیاری و کهگیلویه و بویراحمدی مشترک است، زینت‌بخش مراسم بود. نوع اول با ساز بادی با صدایی زیر و ظریف همراه با صدای بم طبل یا دهل آغاز می‌شود. زنان و مردان، دختران و پسران در کنار هم در حلقه‌های بزرگی با لباس‌های نو و رنگارنگ، رنگ‌های گرم و شادی که هماهنگی آن، به هماهنگی رنگ‌های طبیعت است، در یک جهت، با دستمال‌های رنگین در دست و حرکت موزون پا، می‌رقصند. این رقص به دست‌مال‌بازی مشهور است. دارای چند ریتم است

که نوازنده، هر از گاهی با تغییر ریتم، تنوعی به این رقص شاد مردمی که همه از کوچک و بزرگ، پیر و جوان در آن شرکت می‌کنند، می‌دهد. رقص دوم، به چوب‌بازی معروف است که رقصی رزمی است. ساز این رقص و سوارکاری، یک ساز بادی با صدای بم به نام کرناست که با طبل یا دهل همراهی می‌شود. در این رقص یک جوان با چوبی کوتاه باریک‌تر از چماق حمله می‌کند. هماهنگی موزون و زیبای همه‌ی اندام حمله‌کننده، با ساز،

برای فریب حریف و زدن ضربه‌ای با همه‌ی قدرت به پای او، البته از زانو به پایین، دیدنی است.

نفر دوم این رقص تنها باید دفاع کند. با توجه به این که پس از حمله جای آن‌ها با هم تعویض می‌شود، چوب نفر دفاع‌کننده بلندتر و قوی‌تر است. دفاع او نیز می‌باید توأم با رقص پا و حرکات موزون و هماهنگ با ساز باشد. این رقص معمولاً تماشاگر فراوانی دارد. با پیروزی یکی از جوانان، دختران با فریاد شادی بلندی (کِل) او را تشویق می‌کنند. چنین رقص‌هایی که در میان همه‌ی اقوام ساکن این سرزمین رواج دارد، ریشه در شیوه‌ی زندگی و مناسبات اجتماعی ایرانیان دارد. زندگی توأم با کار و زحمت شادی و پذیرایی صمیمانه از هم‌نوعان، همراه با آمادگی رزمی برای دفاع از سرزمین‌شان - به‌رغم فرهنگ وارداتی سوگ و ماتم که بیش از یک‌هزار و چند صدسال تلاش کرده این سنت‌های انسانی را نفی کند - برتری ارزش‌های فرهنگ ایرانی و هماهنگی و انطباق آن با ارزش‌های زندگی انسانی، این مناسبات ناهنجار را پس زده و باز هم پس می‌زند.

مسابقات اسبدوانی همراه با حرکات آکروباتیک روی اسب، تاخت با اسب در حالی که در یک سمت اسب خود را کاملاً استتار می‌کردند یا در حین سوارکاری هدفی را با تفنگ می‌زدند، شوری سرشار از عشق در میان دختران و پسران ایل به وجود می‌آورد.

آن‌ها که در کار و درو، خوشه‌چینی، خرمن‌کوبی و دام‌داری در کنار هم با یک‌دیگر هم‌یاری می‌کردند، اینک دوش‌به‌دوش هم می‌رقصند، شاد با نگاه‌های پرشور همدیگر را نوازش می‌کردند. ایل سراپا شاد بود. عروس زیبا، فرهیخته، بلندقامت سوار بر اسبی سفید، راهی خانه‌ی همسر هنرمند خود شد.

پس از مرگ میرزا آقاخان که کلانتر طایفه‌ی اسیوند بود، پسر ارشدش علی‌محمدخان فاریابی به کلانتری ایل منصوب شد. در تمام سال‌هایی که علی‌محمدخان به کلانتری ایل می‌پرداخت، مشاوره‌ی هوشیار و آگاه را در کنار خود داشت. هم‌فکری همسر اندیشمند، بی‌بی تاج‌ماه در همه‌ی کارها، خان را سرفراز بیرون می‌آورد. بی‌بی، در سفرهای کلانتر دوش‌به‌دوش همسر سوار بر اسب، کوه و جنگل و دشت را می‌پیمود و به رتق‌و‌فتق امور می‌پرداخت. نگرش انسانی علی‌محمدخان روشن‌فکر، عامل بالندگی و رشد بی‌بی تاج‌ماه شد، تا نشان دهد در شرایط مساوی زنان می‌توانند به‌خوبی از پس هر کاری، از مدیریت‌های ایلی تا شیوه‌برخورد با شرکت‌های استعماری نفت جنوب، بر آیند. در آن روزگار ملوک‌الطوایفی با وجود خشونت سنگین کار، به دلیل استفاده از ابزارهای ابتدایی و زندگی سخت فقیرانه که با کوچک‌ترین سوءتفاهمی به برادرکشی‌ها دامن می‌زد و بعضی از طوایف، راهزنی و غارت دیگر ایلات و کشاورزان اسکان یافته را برای خود و طایفه‌شان یک منبع درآمد می‌دانستند، کلانتری بی‌بی تاج‌ماه شایستگی‌ای استثنایی را می‌طلبید.

در سال ۱۳۲۴ شمسی همسر روشن‌فکر بی‌بی بر اثر بیماری خیلی زود، زندگی را وداع گفت. در سوگ این مرد آزاده و روشن‌فکر زنان اسیوند و بابادی گیس بریدند و به سوگ نشستند. برای جانشینی کلانتر ایل، مشکلی وجود داشت. فرزند ارشد خان، هنوز به سن بلوغ نرسیده بود. مادر هوشیار، با تلاش و پی‌گیری و همراهی ایل، حکم کلانتری را برای فرزند ارشدش علی‌قلی‌خان فاریابی به دست آورد، مشروط بر این‌که خود اداره‌ی امور را به عهده داشته باشد. از این تاریخ، این بی‌بی تاج‌ماه بود که به نام پسرش کلانتری ایل را اداره می‌کرد. بی‌بی همه‌ی امور را به دست گرفت و تا قبل از مرگ این شیرزن، چندین اتفاق استثنایی پیش آمد که تنها

ویژگی‌های بی‌بی تاج‌ماه توانست آن گره‌ها را باز کند و مانع از بزرگ‌ترشدن آن‌ها شود.

منطقه‌ی نفت‌خیز لالی محل کوچ زمستانی ایل اسیوند و بابادی بود. زمین‌های آن سال‌های سال به صورت سنتی به ایل تعلق داشت و ایل با همه‌ی وجود این سرمایه‌ی ملی را پاس می‌داشت. طی دهه‌ی بیست تا سی که شرکت نفت جنوب (انگلیس) خوزستان را در اداره‌ی کامل خود داشت، در لالی یک انگلیسی به نام نیتنگل سرهنگ بازنشسته‌ی ارتش استعماری، رئیس ناحیه‌ی شرکت نفت در لالی بود. این سرهنگ استعمارگر بدون اجازه و هماهنگی با مالکان املاک واقع در منطقه‌ی آبشور لالی، دستور برداشت شن و تخریب زمین‌ها را داد. بی‌بی تاج‌ماه به نمایندگی از طرف مالک به عنوان کلانتر طایفه، وارد گفت‌وگو با مستر نیتنگل می‌شود. این استعمارگر که خوزستان را جزو مستعمرات شرکت نفت جنوب می‌دانست، برای مردم هیچ ارزشی قائل نبود. از این‌رو به اعتراضات بی‌بی توجهی نمی‌کند، با خنده‌ای تمسخرآمیز از بی‌بی تاج‌ماه می‌خواهد از آن‌جا بیرون برود. جناب سرهنگ که عادت داشت او را «صاحب» خطاب کنند. حتا در تصورات دورش نمی‌گنجید، بی‌بی در مقابل این رفتار توهین‌آمیزش، چنین پاسخی بدهد. هنوز خنده از چهره استعمارگر محو نشده بود که مشت قدرتمند بی‌بی تاج‌ماه بینی و لب‌های او را پر از خون کرد. سرهنگ استعماری به شدت شوکه شده بود، بی‌بی با قدی افراشته و آکنده از غرور یک زن ایرانی مبارز، گفت: به تو اجازه نمی‌دهم، در این‌جا زندگی کنی. سپس آرام آن‌جا را ترک کرد. بی‌بی تاج‌ماه بدون تلف کردن زمان به تهران می‌رود و امکانات ایل بختیاری را در دربار، به کار می‌گیرد. با کمک ابوالقاسم‌خان بختیاری به رستم‌خان بختیاری رئیس دفتر دربار معرفی می‌شود و با این امکانات، بی‌بی پس از

چند روز حکم خلع ید جناب سرهنگ استعمارگر را به شرکت نفت انگلیس در مسجد سلیمان تحویل می‌دهد. (وحشت دولت از ناآرامی ایلات در مناطق نفت‌خیز) از آن پس مسئولان شرکت نفت جنوب یا انگلیس، برای برداشت شن و ماسه وادار به عقد قرارداد شدند. واقعه‌ی دوم زمانی روی داد که استاندار خوزستان برای بازدید مناطق نفت‌خیز وارد ناحیه‌ی لالی می‌شود. مردم از بی‌بی تاج‌ماه می‌خواهند مشکلات‌شان را با جناب استاندار مطرح کند. ولی این زن شجاع زبان التماس را نمی‌شناخت و هرگز حق را گدایی نمی‌کرد بلکه مانند یک صاحب حق، با استاندار به عنوان یک مأمور اجرای خدمات استانی برخورد می‌کند. از استاندار توضیح می‌خواهد، چرا باید مردم این منطقه‌ی بزرگ با ده‌ها پارچه روستا و ناحیه‌ی کارگری لالی بدون مدرسه باشند؟ استاندار که انتظار داشت عده‌ای روستایی تهی‌دست، نیازهای‌شان را از او گدایی کنند و در جمجمه‌ی تهی از مغزش، تصور تقاضای مدرسه نمی‌گنجید، خشمگین شد. به‌ویژه که یک زن، او را مورد بازخواست قرار داده بود. از این‌رو با توهین به مردم می‌گوید: یک مرد نیست؟ که این زن... بی‌بی تاج‌ماه اجازه نداد استاندار به حرف‌هایش ادامه دهد و با قاطعیت اعلام کرد: شما آقای استاندار، شایستگی این مقام را ندارید و توهین استاندار به مردم را، با غضب به ایشان پس داد. سرهنگ ارتشی که جزو همراهان استاندار بود و چند نیروی نظامی دیگر به بی‌بی حمله می‌کنند و او را دستگیر می‌کنند. مردم لالی استقبال را رها کردند و با هجوم به چادر نظامیان، بی‌بی را از دست آن‌ها رها می‌کنند. استقبال و بازدید استاندار آن‌هم با حضور مسئولان شرکت نفت جنوب (انگلیسی‌ها) دچار اختلالی غیر منتظره می‌شود. ریش‌سفیدان طوایف دخالت می‌کنند و استاندار و نظامیان را به گفت‌وگو دعوت کردند. بی‌بی با دانش و خردی فراتر از نوکران سلطنت،

جناب استاندار را قانع کرد و ایشان همان روز دستور ساخت مدرسه را صادر کرد. مدرسه در سال ۱۳۲۸ به نام مدرسه‌ی فردوسی در لالی افتتاح شد. یکی از مهم‌ترین کارهای بی‌بی در سال ۱۳۴۱ رخ داد. در حقیقت آخرین سال زندگی این شیرزن روشن‌فکر، یک سوءتفاهم، یک اختلاف معمولی، با عصبیت و بی‌خردی بعضی از افراد هر دو طایفه (اسیوند و بابادی) به یک فاجعه تبدیل شد. این دو طایفه در مذاکرات فی‌مابین به توافق نرسیدند. کار ابعادی خشونت‌آمیز به خود گرفت. ریش‌سفیدان و بزرگان طایفه‌ی بابادی که عدم توافق و خشم و پرخاشگری را می‌بینند، به ژاندارمری لالی پناهنده می‌شوند. ژاندارمری به محاصره‌ی طایفه‌ی اسیوند در می‌آید، شلیک تفنگ‌ها از همه‌طرف، آتش بر سر ژاندارم‌ها و پناهنده‌ها می‌ریزد. یک سرباز زخمی می‌شود. هدف، کشتار همه‌ی سران بابادی بود. خبر به بی‌بی تاج‌ماه می‌رسد. آری بدون حضور مادر بزرگ ایل، مذاکرات راه خشونت کور را در پیش می‌گیرد. بی‌بی بی‌درنگ به محل حادثه می‌رود. در آن‌جا می‌بیند، شرایط برای نصیحت و منطق و استدلال فراهم نیست. با ترفندی خود را موافق و همراه با این خشم کور نشان می‌دهد و بدین طریق آتش‌بسی به وجود می‌آورد و با هماهنگی تفنگ‌داران وارد ژاندارمری می‌شود. بی‌بی هم‌کاری رییس ژاندارمری و سران بابادی را برای پایان‌دادن به این قائله جلب می‌کند. در آن‌جا با خون سربازان زخمی، لباس‌های سران بابادی را خون‌آلود می‌کند، کرباس سفید خون‌آلودی روی سران و ریش‌سفیدان می‌کشد، به بیرون ژاندارمری می‌رود و با فریاد می‌گوید: آهای ... اسیوندها... شما سران بابادی را کشتید. حالا نوبت شماست که باید خون پس بدهید. جنگ و برادرکشی و کشتار جوانان برای هر دو طایفه شروع شد. بروید، بروید و آماده‌ی جنگ و انتقام‌گیری بابادی‌ها بشوید. همه‌ی خشم مردان فروکش می‌کند. آن‌ها

تصور کردند، آنچه را که برای آن تفنگ به دست گرفته بودند، به دست آورده‌اند.

ولی منطق سرسخت بی‌بی تاج‌ماه، آن‌ها را وادار به اندیشه کرد؛ می‌باید شبانه‌روز آماده‌ی حمله‌ی غافل‌گیرانه‌ی ببادی‌ها باشند. به این واقعیت قبلاً نیندیشیده بودند. معنای دیگر این شرایط جدید یعنی مختل‌شدن همه‌ی زندگی فقیرانه‌شان. به شدت از درون خالی شدند. پس از فروکش کردن خشم، غمگین و سرخورده در خود فرو رفتند. با فریاد تحکم‌آمیز بی‌بی محاصره را رها کردند. با صدور دستور بعدی بی‌بی مبنی بر این‌که بروید وسیله بیاورید اجساد را به طایفه‌شان بر گردانیم.

این جمله آخر آب سردی بود که بر سر همه ریخت. نیروهای ژاندارمری که از مسجد سلیمان کمک خواسته شده بودند، سران ببادی را به صورت جسد با خود بردند. برادرکشی دو طایفه قبل از شکل‌گیری در نطفه خفه شد. کاردانی بی‌بی تاج‌ماه و در پی مذاکرات پی‌گیرانه‌اش با سران دو طایفه، صلح و برادری، خرد و هوشیاری، جای تندخویی و بی‌منطقی را گرفت.

هر دو طایفه خود را مدیون خرد و دانش بی‌بی تاج‌ماه، شیرزن ایل می‌دانستند. آرامگاه این شقایق دشت‌ها و کوه‌های خوزستان در لالی واقع است.

بی بی مریم شیرزنی از قاعده

در کنار شرح زندگی بی بی تاج ماه، کلانتر شایسته‌ی طایفه‌های اسیوند، به شرحی کوتاه از زندگی شیرزنی از قاعده‌ی این ساختار سراسر ستم و سختی، فلاکت و تولید، تولید مواد غذایی که فرزندان تولیدکننده، در آرزوی لقمه‌ای از آن، خون می‌گریستند، می‌پردازم. همسر مریم کشاورز فقیر و بدون زمین (رعیت) بود. آن‌ها مانند همه‌ی روستاییان دارای فرزندان یا نان‌خورهای متعددی بودند. کار شاق کشاورزی با ابزار ابتدایی دوران ملوک‌الطوایفی همراه با فقر غذایی که همزاد همیشگی آن‌ها بود، همسر را به ناهنجاری پرخاشگری دچار کرده بود، او گاهی مانند دیوانه‌ها با خود به جروب‌بحث می‌پرداخت و گاهی نیز چرخ گردون را به چالش می‌گرفت و از کفرگفتن کوتاهی نمی‌کرد ولی در خانه هرگز صدای اش را بلند نمی‌کرد و با سکوت، حرمت خانواده و همسر را نگه می‌داشت. خشم‌اش همیشه نصیب الاغ‌اش می‌شد که در چنین مواقعی ضربات دردآور ترکه‌های علی‌مردان جان او را می‌آزرد.

افق غرب، آرام آرام خورشید را در ظلمات فرو می‌برد. نبرد ابدی نور و ظلمت افق‌های دور را به رنگ سرخ و نارنجی در آورده بود. در

گرگومیش، کشاورزان تک تک در حالی که افسار الاغ‌های‌شان را به بار سنگین آن‌ها بسته بودند. به سوی روستا روان بودند. الاغ‌ها به خوبی می‌دانستند این آخرین بار امروزشان خواهد بود، پس از آن می‌توانند به راحتی در کنار آخور چرت بزنند. بدین جهت گام‌های‌شان را بر خلاف ساعات دیگر روز، سریع و پرشتاب بر می‌داشتند و شاید هم از وحشت گفتارها بود که دم غروب اطراف ده پرسه می‌زدند.

در ده مباشر در انتظار رسیدن رعیت‌ها بود، او به همه اعلام کرد، به دستور خان می‌باید همه، فردا صبح جلوی قلعه‌خان جمع شوند. آن‌ها می‌دانستند بیگاری دیگری در انتظارشان است، از این رو با نارضایتی این‌پا و آن‌پا می‌کردند و بعد راهی خانه می‌شدند، هیچ کس جرئت اعتراض و نافرمانی را نداشت زیرا چوب‌داران خان بدون ترحم به قصد مرگ فرد معترض را می‌کوبیدند. زمان آبیاری مزارع رسیده بود و کشاورزان نگران از میان رفتن کشت بودند ولی این خان ابله حتا به منافع اقتصادی خود نیز واقف نبود. او در هر صورت از رعیت حق مالکانه را حتا به قیمت بردن دختران‌شان می‌گرفت. بیگاری بخشی از این حق مالکانه بود، این که از محصول چیزی برای دهقان می‌ماند یا نه، از مشکل دهقان و خدایی بود که سرنوشت‌اش را این چنین رقم زده بود. علی‌مردان که افکار پرتنش‌ی او را در هم ریخته بود، پاکشان و عبوس به سوی خانه روان شد. گرسنگی یک‌سال، در صورتی که نتواند به موقع آب را به کشتزار برساند، بیگاری بی‌پایان خان، خستگی کار شاقی که همه وجودش را فرسوده بود و کودکان و همسر مهربانی که چشم به دستاوردهای او دارند، او را در هم می‌فشرد. به دیوار کوتاه و بدون دروپیکر خانه رسید. در کنار تنها اتاق این خانه، تنور مریم افروخته بود. نان‌های گرم و تازه در کنار تنور چیده شده بود تا گرم بمانند. بچه‌ها هر کدام نانی در دست‌شان لوله کرده بودند و

در حال بازی و گاززدن به آن بودند. مریم در حال بیرون آوردن نان از تنور بود. یکی از نان‌ها را کنجد و برگه‌ی پیاز زده بود تا مرد خانه پس از کار سنگین قوتی یابد. علی مردان که سنگینی مسئولیت خانواده به شدت او را به چالش گرفته بود، برای خود حق استراحتی قائل نبود، بدین جهت بدون نشستن بیل را برداشت و عزم رفتن به مزرعه کرد. مریم که از حرکات همسرش همه چیز را فهمیده بود، او را صدا کرد، مهربان و با دلسوزی نان کنج‌دی را در پارچه‌ای پیچید و چراغ نفتی کوچکی را در اختیارش قرار داد. علی مردان ساکت، تنها با نگاهی خسته به چشمان مریم، از او تشکر کرد با رفتن همسر خشم و نفرت مریم سرریز شد، نفرین‌های او علیه خان تا چند خانه آن طرف‌تر می‌رفت.

شغال‌های گرسنه اطراف ده به امید شکار پرسه می‌زدند و با زوزه‌های بلند حضورشان را اعلام می‌کردند. گفتارهای مردارخوار با قهقهه‌های چندش‌آور، لرزه بر تن سگ‌های ده می‌انداختند و آن‌ها در حالی که از وحشت گفتارها خود را به خانه‌ها نزدیک‌تر می‌کردند، به شدت پارس می‌کردند. باد سرد اواخر پاییز پوست برنزه و سوخته‌ی علی مردان را می‌آزد. می‌باید مسیر آب را به سوی مزرعه‌اش جاری کند. پاپوش‌هایش را بیرون آورد تا در میان گل‌ولای فرسوده نشوند زیرا برای خرید پاپوش جدید پولی نداشتند، تازه لباس‌های مریم هم دارای وصله‌های متعددی بود، بچه‌ها نیز نیمه‌لخت در هم لول می‌خوردند. اکثر روزها غذای‌شان دوغی بود که از همسایه مال‌دارشان به رسم صدقه دریافت می‌کردند زیرا همسایه به‌ویژه همسرش اعتقاد داشت آه آدم گرسنه می‌تواند گوسفندان را بیمار کند. از این‌رو روزهایی که زمان کره‌گیری بود، دوغ اضافی را به جای خالی کردن در ظرف آب‌خوری سگ‌ها، به خانه‌ی علی مردان می‌فرستاد تا نان خالی این تهی‌دستان را قابل خوردن کند.

دمدم‌های سحرگهان که خروس‌های ده با شادی و غرور بال‌ها را به هم می‌زدند و با فریادشان رسیدن پگاه را شادباش می‌گفتند و تاریکی‌ها را می‌رهاندند. علی‌مردان یخزده و خسته‌تر از حد توان، چون سایه‌ای از در وارد خانه شد، بدون اعتنا به اجاق گرم و روشن خانه به گوشه‌ی انتهایی اتاق رفت، دراز کشید و گوشه‌ی لحاف پشمی را به روی خود کشید. هنوز تاریکی عقب‌نشینی خود را کامل نکرده بود، تک‌نورهای آتش اجاق‌ها از پشت درزهای درهای چوبی مشهود بود و این نماد بیداری زنان روستا بود. مریم در کنار اجاق روشن نشسته بود و با چشمان‌اش، همسر را که خستگی عمیق و سنگینی از حرکات‌اش دیده می‌شد، نظاره می‌کرد. خود را به بالین همسر رساند و لحاف را کامل بر اندام رنج‌دیده و یخزده‌ی او کشاند.

خورشید، چون مادری مهربان پرتوهای زنده و زندگی‌بخش‌اش را بر روی خانه‌های توسری‌خورده‌ی کاهگلی، با دست‌ودل‌بازی گسترده بود. روستاییان یکی‌یکی خود را به جلوی قلعه‌ی خان می‌رساندند. مباشر با یک نگاه غیبت علی‌مردان را متوجه شد، با چند فحش چارواداری فردی را به دنبال او فرستاد. سپس اعلام کرد، امروز همه با بیل و کلنگ به پایین ده می‌روید و جاده‌ی مالرو را برای آمدن ماشین جدید پسر خان آماده می‌کنید. علی‌مردان با چشمان ورم‌کرده از بی‌خوابی و فرسودگی توان بر پای ایستادن را نداشت، با صدایی پرخاشگرانه گفت: جاده‌ی ماشین‌رو برای پسر خان به رعیت چه ارتباطی دارد؟ این چند فرسنگ را عالی‌جناب با خر تشریف بیاورند. او عنان اختیار را از دست داده بود. در شرایط عادی هرگز به خود جرئت نمی‌داد، این‌گونه حرف بزند. چون می‌دانست تفنگ‌چی‌های خان به سراغ‌اش می‌آیند و در این صورت زنده‌دررفتن از زیر قنداق‌های تفنگ این سگان دست‌آموز خان هیهات است. ولی آن‌روز

بی‌خوابی و خستگی مفرط بخش ارادی مغزش را مختل کرده بود و بیش‌تر هذیان می‌گفت؛ هذیانی که عین واقعیت بود ولی بی‌اراده جاری می‌شد.

با هجوم سیاهی و آغاز زوزه‌های شغال‌ها، کار متوقف شد. روستاییان ابزارشان را بر دوش انداختند و راهی خانه‌های‌شان شدند. علی‌مردان فرسوده، پاکشان در حالی که در تصورات ذهنی‌اش، این مصلحت الهی را که می‌باید او و خانواده‌اش در رنج و گرسنگی سر کنند، نمی‌فهمید. شروع کرد با خود سخن‌گفتن: آخر این چه سرنوشتی است که خان زن‌باره و ستمگر در رفاه و ثروت باشد و او و بقیه در فقر و بیچارگی سر کنند؟ در حالی که جناب خان دست به سیاه‌وسفید نمی‌زند و با کار بیگانه بود. دانش و خرد او قادر به پاسخ‌گویی به این سؤالات نبود، ایستاد، به بیل‌اش تکیه داد و به آسمان خیره شد، با نگاه‌اش می‌خواست همه‌ی سوراخ‌سمبه‌های آسمان را بجوید شاید اثری از او بیابد. تک‌ستارگان بی‌تفاوت، از دوری بعید چشمک می‌زدند. نگاه‌اش به خاک زیر پای‌اش افتاد حاکی که از دل سردش، جوانه‌های گندم بیرون می‌زدند و زندگی را، پاس می‌داشتند. آهی کشید و به سوی خانه روان شد. در حالی که مزدوران خان بر سر راه‌اش در کمین بودند تا پاسخ «گنده‌گویی» او را بدهند. خان کسی نبود که اجازه بدهد «مشتی عوام کم‌تر از چارپا، او را مورد سؤال قرار دهند». در گرگ‌ومیش غروب، سایه‌هایی از پشت بی‌صدا به علی‌مردان نزدیک شدند. اولین ضربه چماق بر سرش کوبیده شد، او حتا نتوانست فریادی بکشد. قبل از افتادن، دومین ضربه‌ی سنگین مهره‌های کمرش را در هم کوفت. کتف و اعضای دیگر بدن‌اش بی‌نصیب نماند. جسد خردشده‌ی علی‌مردان را در نزدیکی‌های خانه‌اش انداختند. مریم تازه آتش تنور را خاموش کرده بود. او یک نان بزرگ را کنجد زده

بود و به خوبی برشته کرده بود تا حداقل شام، برای همسر آماده شود. آن را بر لبه‌ی تنور گرم گذاشته بود تا گرم بماند. ولی در درون‌اش غوغایی از دلهره و تشویش به پا بود. نیروهای درونی‌اش شومی این غروب را فریاد می‌زدند. در همین موقعی صدای فریاد و گریه‌ی پسرک‌اش که پدر را صدا می‌زد، مریم را از خود بی‌خود کرد. ظرف نان از دست‌اش افتاد و با فریاد به سوی بیرون حیاط دوید. پسر بر اندام خونین پدر مویه می‌کرد. نان‌آور درهم‌کوبیده‌شده‌ی خانه پس از ساعت‌ها به هوش آمد، ولی تعادل روانی نداشت. پاهای‌اش را نمی‌توانست حرکت بدهد. حالت استفراق او را دوباره به عالم بی‌هوشی کشاند و دیگر هرگز چشمان‌اش را باز نکرد. مراسم بسیار محقری برای تدفین او برگزار کردند چون خانواده توان مالی پذیرایی را نداشت.

منطق خان، گرز بود و تهدید و مرگ، از این‌رو توانسته بود روستاییان را وحشت‌زده و مطیع کند. خانواده‌ی علی‌مردان در صورتی‌که نمی‌توانستند کار کشاورزی او را ادامه دهند، امکان دریافت حداقل گندم و جو (حق رعیتی) را از دست می‌دادند. از این‌رو مریم دل‌شکسته، خانه را به گل‌نسای کوچک، دخترک‌اش می‌سپارد و خود هر روز خروس‌خوان با کشاورزان راهی کار در مزرعه یا بیگاری برای خان می‌شد. این خواست و دستور خان بود. مریم به جای التماس و به پابوس خان رفتن، با کار و زحمت، پاسخ بی‌حرمتی‌ها و ستم او را می‌داد. کار شاق کشاورزی در آن دوران ملوک‌الطوایفی با ابزار تولید عقب‌مانده‌اش، برای زنی که شش فرزند ریز و درشت را بزرگ کرده بود، بسیار سنگین بود. در مقابل بادهای سرد زمستانی به شدت می‌لرزید ولی اراده‌ی زن فراتر از قوانین طبیعی، او را بر پای نگه می‌داشت و با قدرت همه‌ی توان را به کار می‌گرفت تا وظائف‌اش به تعویق نیفتد. مردان کشاورز، بدون هیچ‌قرار قبلی هر کدام تلاش

می‌کردند، گوشه‌ای از کار مریم را سبک کنند. هر روز دم‌دم‌های غروب با آغاز شغال‌خوانی، کشاورزان خسته با گام‌های سنگین در حالی که چهارپایی را بار علوفه‌ی سبز برای دام‌هایشان کرده بودند، به سوی روستا روان می‌شدند. اجاق خانه‌ها روشن بود. تنورها پس از پخت نان تازه، عطر نان را در فضای ده پراکنده می‌کرد، غباری نرم، پس از عبور گله‌ی گوسفندان اطراف ده را فرا گرفت. قورباغه‌ها و جیرجیرک‌ها کنسرتی پرسروصدا را به راه انداختند، بره‌ها و بزغاله‌ها از شوق دیدار مادر و پستان‌های پرشیرش غوغایی به پا کرده بودند. اجاق خانه‌ی مریم به همت کودکان‌اش روشن مانده بود، تنور خانه هنوز گرم بود. گل‌نسا کار مادر را در خانه انجام می‌داد. ولی چون اندام‌اش هنوز رشد کافی نکرده بود، برای چسباندن نان در تنور پرآتش دچار مشکل می‌شد، بدین جهت یکی از برادران، کنار خواهر می‌ایستاد تا در زمان چسباندن نان پاها و کمرش را بگیرد تا به درون تنور نیفتد. مریم نگران گرسنگی بچه‌ها و خستگی خودش وارد حیاط خانه شد و در اولین نگاه نان‌های پخته‌شده کنار تنور را دید. تبسمی از روی رضایت زد و دخترک کوچک‌اش را در آغوش گرفت و بوسید. ولی نتوانست جلوی ریزش اشک‌های‌اش را که بی‌صدا جاری شده بود، بگیرد. اشک‌هایش را با شانه‌های دخترک پاک کرد. بچه‌ها دور مادر را گرفتند و تلاش می‌کردند به نحوی به او کمک کنند. خواب و خستگی با سنگینی پلک‌های مریم را فرو می‌انداخت، ولی بچه‌ها می‌خواستند مریم برای‌شان قصه‌ای بگوید و او با خیال‌پردازی، رویاهای‌اش را در قصه‌ی خودساخته بیان می‌کرد. افسانه عیاری که رویین‌تن بود و خان‌ها و اشراف و ثروتمندان را به قتل می‌رساند و ثروت‌های‌شان را بین تهی‌دستان تقسیم می‌کرد. کودکان با نشئه‌ی امیدی که در ماهیت قصه

نهفته بود، با امید به ظهور سوشیانتی که همه‌ی بی‌عدالتی‌ها را از میان خواهد برد، یکی پس از دیگری به خواب می‌رفتند.

خان قسی‌القلب حاضر نبود از سهم بیگاری‌های مریم بگذرد. پادرمیانی چند ریش‌سفید طایفه هم با توهین خان منتفی شد. در یکی از بیگاری‌های متداول، مریم در یک کار دسته‌جمعی در میان گل‌ولای، پاچه‌های شلوارش را بالا زده بود و دوش به دوش مردان کار می‌کرد. آن روز مباشر خان به دلیل بیماری نتوانسته بود بر کار رعیت‌ها نظارت بکند. بدین جهت خان خود برای بازدید به سوی محل بیگاری رهسپار شد. در حالی که تفنگ دولول بلژیکی را بر دوش انداخته بود و یک قطار فشنگ بر کمر بسته بود، سوار بر یکی از زیباترین مادیان‌های اش شد. مریم با دیدن خان که یورتمه به سوی آن‌ها می‌آمد، پاچه‌های شلوارش را پایین کشید زیرا مردان کار و تولید، شرافتمندانه‌تر از استثمارگران ستمگر اند. هرزگی و زن‌بارگی در میان انگل‌های جامعه گسترده‌تر است. خان با دیدن این حرکت مریم، خشمگین شد و آن را توهینی به خود تلقی کرد. از این‌رو برافروخته شد و با خشم فریاد زد: "آهای زن، تو در میان آن همه مرد، پاچه‌های ات را بالا می‌زنی و کار می‌کنی، ولی تا من را دیدی، آن‌ها را پایین کشیدی". شیرزن خسته و خشمگین از ستم نظام ارباب و رعیتی و تسلیم و سکوت خیل عظیم مردمان با طنزی تلخ گفت: "این‌ها که می‌بینی، مرد نیستند والا ظلم تو یک‌نفر را نمی‌پذیرفتند. ولی تو، مردی چون توانسته‌ای این همه مرد را، نامرد کنی" و با بی‌اعتنایی، به کارش ادامه داد. با این نیش مریم، همه مردان رنج‌دیده از خشم و نفرت لب‌ریز شدند و با این کنایه خشم فروخورده‌ی سالیان به جوش آمد، ولی باز خاموشی گزیدند و دندان بر لب فشردند. خان که جسارت یک زن را نمی‌توانست تحمل کند و درعین حال در شأن خود نمی‌دید، پاسخ یک زن

را بدهد، فریادش را بر سر مردانی خالی کرد که خود، در حال از کوره در رفتن بودند. با توهین و پرخاش در حالی که اسب‌اش از خشم خان بی‌قرار شده بود و دور خودش می‌چرخید، گفت: "شما یک مشت ... هستید. شما آدم نیستند. باید چماق بالای سرتان باشد، آخر از صبح تا حالا باید این‌قدر کار کنید؟ یا الله ... بجنبید والا ..." یک رعیت جوان که از کنایه‌ی مریم به شدت عصبی بود، قد راست کرد و با صدایی که از ترس بریده‌بریده شده بود گفت: "خان، حرمت ریش سفیدت را نگه دار. فحش زن و بچه نده، تو بزرگ‌تری." خان وقتی دید یک جوانک روستایی جرئت کرده از او انتقاد کند، از خشم صورت‌اش یک‌پارچه قرمز شد و با فریاد اسب‌اش را هی کرد و شلاق‌اش را بالا برده و در حالی که رکیک‌ترین توهین‌ها را بر زبان می‌آورد، به سوی جوان حمله برد ولی قبل از این‌که دست‌اش پایین بیاید، اولین ضربه بیل بر ستون فقرات‌اش فرود آمد. در حال افتادن از اسب دومین ضربه بر سرش اصابت کرد. لحظاتی بعد، اسب خان در حالی که یک پای ارباب‌اش در رکاب گیر کرده بود، او را با تاخت در میان سنگلاخ می‌کشید و به روستا رساند. روستا خاموش بود و قلعه‌ی خان، به سوگ نشست.

همه تصور کردند اسب خان رم کرده و خان پیر تعادل‌اش را از دست داده و با گیر کردن پای‌اش در رکاب این چنین تکه‌پاره شده است. این راز سال‌ها پس از اصلاحات ارضی و ازمیان رفتن قدرت خان‌ها فاش شد. پس از این واقعه، مریم فقیر را بی‌بی‌مریم می‌خواندند. طایفه، پنهان از دید جاسوسان خان‌زاده‌ها، علاوه بر ارزش معنوی‌ای که برای‌اش قائل بودند، نهایت هم‌یاری را با او می‌کردند. این واقعه به نقل از یک فرد اندیشمند از طایفه‌ی اسیوند نگاشته شده است. مطلب به صورت بسیار مختصر در اختیار من قرار گرفت. جزئیات واقعه به دلیل مرور زمان به فراموشی

ن. آقاجری / ۲۴۰

سپرده شده بود ولی با توجه به اصل مطلب که من در آن هیچ تغییری
ایجاد نکرده‌ام، جزئیات را بر اساس شناختی که از دوره‌ی سلطه‌ی خان‌ها
و وضعیت روستاییان داشتم، بازسازی کردم.



اگر امروز زن به همت خود و به رغم مخالفت فرهنگ و باورهای مردسالارانه‌ی قرون وسطایی که او را تنها به عنوان یک برده‌ی خانگی می‌خواهد و همه‌ی ارزش‌های زن را تنها در این زمینه تصور می‌کند، شصت و پنج درصد دانشگاه‌های کشور را پر کرده است، از سوی دیگر، آمار اعتیاد نیز در میان زنان سیر صعودی را می‌پیماید و صادرات فاحشه برای «برادران» عرب از فاز پنهان به مرحله‌ی عیان رسیده است. هتل‌های دبی و امارات پایگاه این صادرات تن فروشی شده است. افتخاری دیگر برای آن‌هایی که می‌خواستند نه شرقی نه غربی، جامعه بدون طبقه‌ی توحیدی را بسازند. ریشه این دو پدیده‌ی خانمان‌برانداز و سقوط فرهنگی زن ایرانی را، در وضعیت فاجعه‌بار ساختار اقتصادی موجود باید دید که پس از سال‌ها سردرگمی عاقبت «اقتصاد اسلامی» به آغوش گرم ولی متعفن سرمایه‌داری جهان برگشت. پذیرفتن سیاست‌های اقتصادی امپریالیستی، همراه با عملی کردن یک بخش از اصل ۴۴ قانون اساسی (خصوصی‌سازی) که حراج منابع و سرمایه‌های ملی را به نفع آقازاده در نظر دارد، جامعه‌ی بسته‌ی ما را به بحران‌های اجتماعی - اقتصادی خواهد کشاند. دلال‌ها و

واسطه‌ها با استثمار خلق‌های ستم‌دیده و اسیر خفقان، باز هم بیش‌تر ثروتمند می‌شوند. در این میان زن هم‌چنان به صورت مضاعف استثمار می‌شود. زن که اصلی‌ترین تولیدکننده‌ی نیروی کار اجتماعی است (نسل آینده) برای هر نیروی کاری که به جامعه تحویل می‌دهد، بیش از دو دهه رنج می‌برد، خون دل می‌خورد و شب‌بیداری‌ها را تحمل می‌کند. در عوض سرمایه‌داران محصول سال‌ها تلاش او را مورد بهره‌کشی قرار می‌دهند، استثمار می‌کنند و سودهای کلان کسب می‌کند. ولی برای تولیدکننده (زن) هیچ حقی قائل نیستند (بازتولید نیروی کار اجتماعی).

زن ایرانی همان‌گونه که در تاریخ ده هزار ساله^{۳۰۲}ی این سرزمین نشان داده با کار و مشقت خود، از حقوق‌اش دفاع می‌کند.

چالش‌های زن امروز با حدود و قوانینی است که با شیوه‌های ناهنجار، با منطق چماق، تجاوز، قتل و توهین به مانند (قتل‌های زنجیره‌ای زنان در مشهد، کرمان، تهران و جنایات جنسی در اهواز) حقوق شهروندی را پای‌مال می‌کردند.

امروز در خیابان‌های شهرها، زن، دختر، خواهر، همسر و مادر ما با کشیدن چند سانت، روسری‌اش به عقب در حقیقت به کسانی دهن‌کجی می‌کند که زن را در حد یک انسان کامل نمی‌پذیرند. نگرش برخی در ساختار موجود برای محجبه‌کردن زنان و ریشوکردن مردان همان

^{۳۰۲} در صفحه ۳۰ از کتاب، در تاریکی هزاره‌ها اثر ایرج اسکندری آمده است: «کاوشهایی که چند سال پیش در استان کرمانشاه به عمل آمده نشان می‌دهد که قدمت زراعت و اسکان، ده زیستی در کشور ما به هزاره‌های هشتم و نهم پیش از میلاد می‌رسد. کاوشهای انجام شده در دهکده‌های آسیاب و تپه سراب.. یکی از کهنترین آثار زراعتی ایران و جهان را مکشوف کرده است.»

عملکردی است که رضاخان قزاق برای برداشتن حجاب زنان و کلاه پهلوی بر سر مردان نهادن پیش گرفته بود.

نه او توانست موفق شود و نه این‌ها می‌توانند در این عملکرد ارتجاعی خود پیروز باشند. معمولاً فرآیند عملکرد مستبدانه به ضد خود بدل می‌شود. همان‌گونه که تا به امروز این جماعت نتوانسته‌اند پس از بیست‌وهفت سال به اهداف خود برسند.

زن به رغم همه‌ی جنایات کثیفی که به نام معنویت الهی در حقاش صورت گرفته، در خیابان، رودررو، ارزش‌های چماق‌داران را به ریشخند گرفته و بر خلاف باورهای تحمیلی مراکز علمی و دانشگاه‌ها را پر کرده‌اند. حتا در شیوه‌ی لباس پوشیدن، هرگز تسلیم نشده و اطاعت نکرده و در هیچ برهه‌ای پا پس نگذاشته است. درست بر خلاف نگرش مردان که اکثراً محافظه‌کارانه و تسلیم‌طلبانه است، زن، ذره‌ذره کهنه‌پرستی را پس زده و سربلند این مبارزه‌ی بی‌امان و نابرابر بوده است. آری این زنان‌اند که در سیاه‌ترین دوره‌های خفقان، حدود و بندها را می‌درند و ایستاده در معرض توهین و تجاوز و قتل واقع می‌شوند.



mosht-e tārixi-e zan
N. Āqājari

